السيد الكريم ذي القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم والتعظيم
مولانا الملك المفخم السيد محمد صديق حسن خان بهادر
نواب بهوپال المعظم ثمر الله في مدته
وبارك في علمه وعدته
امين ثم امين

طبع في المطبع المسمى بمفيد عام الكائن في بلدة أكبرآباد
بإدارة المنشي محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان
١٢٩٨ھ
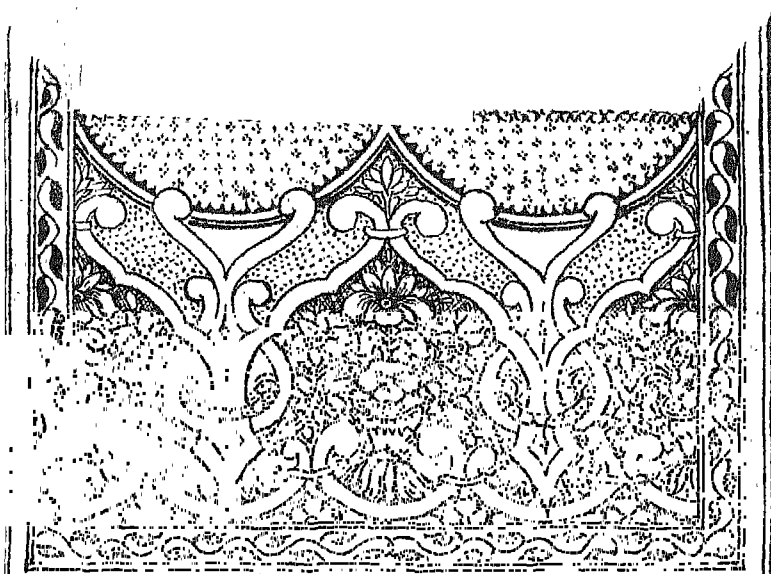
بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی خلقنا وسمانا علی لسان ابینا ابراهیم الخلیل علیہ السلام مسلمین واخرجنا من ارحام المومنات واصلاب اهل البیت المؤمنین و الصلوة والسلام علی سیدنا محمد الماموں الامین الذی بشرنا بان العاقبة للمتقین وعلی آلہ وصحبہ وعترتہ وحزبہ الطیبین الطاهرین الاکرمین بعدہ این چند وصایا وقضایاست کہ بضرورت اسلامیہ دینیہ و وعایت حاجت دنیویہ درین بطاقہ بقید تحریر عبارت وسلسلہ تقریر اشارت در آمد حامل برنگارش وباعث برگزارش آن نصیحت اخلاف واولاد اولاً وبالذات وخیرسگالی احباب واصحاب ثانیاً وبالعرض ست ودرضمن فحاویش برات ذمہ خودم از بازپرس روز رستخیز مطوی ست چہ تبلیغ این چنین مقاصد یکی از ابواب امر بمعروف ونہی

عن المنکر و اسباب نصیحت ماموربها ست هر سعادت مندر شادت پیوند از
یاران و فرزندان که بعض آن بیاویزد و بپارهٔ از ان قیام ورزد امید ست
که در هر دو سرا روی رستگاری بنید و گمان نتوان کرد که این ایداع ابداع
ست چرا که جمعی از سلف امت و مشائخ ملت این کار کرده اند و هیچ یکی از انها بران
انکار ننموده و خودش از رب العالمین و صادق مصدوق این ثابت ست تا بدیگر
مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب الایة و درین
باب نصوص کتاب بسیار ست چنانکه بیاید و قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم الدین النصیحة قلنا لمن قال لله ولکتابه ولرسوله ولائمة
المسلمین وعامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تمیم بن اوس الداری
رضی الله عنه و در حدیث جریر بن عبدالله آمده قال بایعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم متفق
علیه و یوید ه ما رواه انس عن النبی صلعم قال لا یومن احدکم حتی یحب
لاخیه ما یحب لنفسه و این نیز متفق علیه شیخین ست و قال تعالی انما
المؤمنون اخوة و قال اخبارا عن نوح علیه السلام و انصح لکم
و قال حکایة عن هود علیه السلام و انا لکم ناصح امین و این نامه نامزد ست

بالمقالة الفصیحة فی الوصیة والنصیحة

و مشتمل ست بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعاذنا الله تعالی عن
النار الحاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون ضمیر بها درین کریمه راجع بسوی ملت حنیفیه ست ویعقوب معطوف ست برابراهیم زیراکه ولادتش بعد از موت وی علیه السلام بوده پس در موصی اهم داخل نبود بلکه چنانکه ابراهیم ابناء خودراکه هشت یا چهارده کس بودند ومنهم اسمٰعیل علیه السلام وصیت فرمود همچنان یعقوب ابناء خودراکه دوازده نفر بودند وصیت کرد بالتزام اسلام وگفت نمیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید یعنی اسلام را چندان ملتزم شوید که مرگ شما همبران بود ومویداوست حدیث جابر رضی الله عنه که گفت شنیدم رسول خدا را صلعم پیش از مرگ وی بسه روز که میفرمود لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بربه رواه الشیخان ومعلوم ست که علل کفر همه سوء ظن ست بخالق چنانکه اسلام تمام حسن ظن ست باو تعالی وقال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة الایة کتابت درینجا در معنی فرض واثبات ست ومراد بحضور موت حضور اسباب وامارات وظهور علامات مرگ از علل وامراض مخوفه واسقام واوداء هرمیه ست چنانکه قائلی گفته

موی سفید از اجل آرد پیام	پشت خم از مرگ رساند سلام

ومراد بخیر مال ست قلیل باشد یا کثیر واطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک

موضع آمده منها قوله تعالی وانه لحب الخیر لشدید و وصیت وایصاء
در اصل عبارت ست از امر کردن بچیزی وعهد بستن بدان در حیات وبعد از ممات
ومراد اینجا امر بما بعد الموت ست واثم تبدیل وصیت بر گردن مبدل باشد وموصی
متخلص ست ازان مگر آنکه ایصاء او بامری ناجایز باشد قال تعالی فمن بدله بعد
ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه وقال تعالی والذین یتوفون
منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم الایة ودرین آیه هرچند مدت
حول منسوخ ست بعدت چار ماه و ده روز لکن افاده اثبات ایصاء میکند وقال
تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین الایة واین آیه تفصیل
اجمالی ست که در آیه دیگر آمده وهو قوله سبحانه للرجال نصیب مما ترک
الوالدان والاقربون الی آخر الایة ودرین کریمه احکام مواریث وفرایض مذکور
ست وانصباء هر واحد مسطور ولفظ من بعد وصیة یوصی بها او دین باختلاف
صیغ چار جای آمده وقال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
وایاکم ان اتقوا الله مراد بمن قبل یهود ونصاری اصحاب کتب قدیمه اند ومراد
به ایاکم اهل قرآن گویا امر بتقوی شریعت قدیمه ست که حق تعالی جمیع امم سالفه
وجموع سابقه را بر السن رسل وافواه انبیاء علیهم السلام بدان وصیت فرموده
آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله حق تقاته وقال فاتقوا الله ما استطعتم واین آیه مبین مراد
آیه اولی ست وقال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا وقال
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب وقال

وان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يكفر عنكم سياتكم و يغفر لكم نووی
گفته الآيات فی الامر بالتقوى كثيرة معلومة انتهى در نهج مقبول من
شرائع الرسول گفته آيات داله بر فضيلت تقوى زياده بر يک صد و پنجاه آيه
ست ازآنجمله در زياده بر چهل آيه امر بتقوی ست و هيچ شی در خصال خير اكثر الذكر
والثنا از تقوی نيست و در احاديث شريفه نيز بسيار تفاصيل خير در تقوى آمده و
بنص قرآن كريم گرامی تر مردم متقی تر ايشان ست نزد خدای تعالى و او سبحانه محب
و ولی و مزكی و ناصر اهل تقوی ست و متقی را عاقبت حسنی و حسن مآب مهيا و از برای او
بهشت موعود و روز حشر گو يا روز عروسی اوست قال تعالى ان خير الزاد
التقوى وقال ولباس التقوى ذلك خير و اين تقوى سبب اجر و شرط
مثوبت و موجب دفع كيد و باعث امداد از غيب و جالب مغفرت و رحمت الهیٔ
سبب تكفير سيئات و فتح بركات و موجب تفرقه ميان حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حيث لا يحتسب ست او تعالى مومنان را
امر بتعاون بر برّ و تقوى فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نهی فرموده و اولين
و آخرين را بتقوى وصيت كرده الى آخر قال وهو كلام حسن جيد ينبغی
التعويل عليه و در حديث ابی هريره آمده قال قيل يا رسول الله من اكرم
الناس قال اتقاهم لله الحديث متفق عليه و در حديث ابوسعيد خدری ست
مرفوعا ان الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف
تعملون فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فان اول فتنة كانت فی بنی اسرائيل
كانت فی النساء رواه مسلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلعم

کان یقول اللهم انی اسالك الهدی والتقی والعفاف والغنی رواه مسلم وعن ابی طریف
عدی بن حاتم الطائی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول من حلف علی
یمین ثم رای غیرها اتقی لله منها فلیات التقوی اخرجه مسلم ایضا و در حدیث ابی امامه
صدی بن عجلان باهلی آمده که وی آنحضرت صلعم را شنید که در حجة الوداع میفرمود اتقوا الله
وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادوا زکوة اموالکم واطیعوا امرائکم تدخلوا جنة
ربکم رواه الترمذی فی اخر کتاب الصلوة وقال هذا حدیث حسن صحیح وازینجا دریافته
باشی که شارع علیه السلام را اهتمام در امر تقوی تا کجاست و سخن درین باب دراز ست در باز کردن سر رشته
کلام بران خروج از خانه مدعاست لاجرم رجوع بآیات وصیت میرود وقال تعالی ام کنتم شهداء
اذ وصاکم الله بهذا مراد تبکیت والزام محجب ست بر تحریم ازواج ثمانیه از انعام وقال تعالی
ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون اشارت بامور متقدمه درین آیه ست که عدم شرک بخدا و احسان
بوالدین و عدم قتل اولاد بخوف املاق و عدم قربان فواحش ظاهره و باطنه و عدم قتل نفس محترمه ست مگر بحق
گویا حفظ این امور داخل در تقوی ست و بدان وصیت واقع شده وقال تعالی ذلکم وصاکم به لعلکم
تذکرون اشارت ست بامور متقدمه در آیه که عدم قربان بمال یتیم باشد مگر بخصلت احسن تا
آنکه بجوانی و هوشمندی رسد و ایمارست بسوی ایفاء کیل و میزان بقسط و بعدل در قول
اگرچه صاحب قرابت بود و بسوی ایفاء بعهد الهی وقال تعالی ذلکم وصاکم به لعلکم
تتقون مشار الیه این اشاره اتباع صراط مستقیم و عدم اتباع سبل ست که موجب میل از راه راست
اسلام گردد و سبل عام ست از ملل و نحل کفریه و طرق مبتدعه مستحدثه در اسلام وقال
تعالی ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداك لتشرك بی ما لیس لك
به علم فلا تطعهما و این احسان موصی به شامل اعطاء مال و بذل خیر بوالدین

قول وخفض جناح وعدم مخالفت ابوین در امور مشروعه مباحه ست وقال سبحانه
حکایة عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
معلوم شد که نماز و روزه تا آخر حیات من جمله وصایای او تعالی ست وقال تعالی
ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین
ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر الی قوله وصاحبهما فی الدنیا معروفا
وامر باحسان با مادر و پدر در غیر موضع از قرآن کریم آمده لکن بلفظ وصیت و در اینجا
شکر ابوین را قرین شکر خود ساخته و این کمال تنبیه بر تاکید شکر این هر دو ست و نص ست
بر عظم حقوق ایشان وقال تعالی فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم
یرجعون و این نزد صیحه واحده خواهد بود مفسرین گفته اند ای لا یستطیع بعضهم
ان یوصی الی بعض بماله وما علیه او لا یستطیع ان یوصیه بالتقوبة و
الاقلاع عن المعاصی بل یموتون فی اسواقهم ومواضعهم و درین کریمه
اشارتیست بر ذم ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب مزید تاخیر وقال
تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما
وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
و این وصیت توحید خدا و دین اسلام و اصول شرائع بود که در ان احدی از رسل
مخالف نیست و همه کتب سماویه بران متفق بوده اند و این هر چهار پیغمبر از انبیاء
اولی العزم اند که ایشان را این وصیت ارشاد کرد وقال تعالی ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون
شهرا الایة وحسن و احسان بیک معنی ست و هر امر که بدان خدا و رسول توصیت

فرمایند معلوم ست کہ بغایت مہتم بالشان باشد وقال تعالی ثم کان من الذین امنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة اولئك اصحب المیمنة مفسرین گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضا بالصبر علی طاعة الله وعن معاصیه وعلی ما اصابهم من البلایا والمصائب والمحن والشدائد وبالرحمة علی عباد الله وقال تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر واین آخر وصایای قرآنی ست وجامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان وتوحید وقیام بشرائع اسلام ست که کتاب عزیز وسنت مطهره بر آن مشتمل بوده ومراد به صبر شکیبائی از معاصی خدا وبر فرائض او وبر بلایا وآفات ست که از وجه ایثار حق بر خلق دامنگیر حال حق پرستان میشود وازینجا معلوم توان کرد که اختیار حق را از لزوم صبر ناگزیر ست ولهذا بر صبر وعدهٔ اجر بحساب کرده اند قال تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وآمده که ان الله مع الصابرین وکدام شرف بالا تر ازان باشد که صبور قادر باصابر عاجز همراه بود این ست بعض آیات وجمیع آن بر تالی قرآن مخفی نیست واما احادیث مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة در امر بوصیت وحکم آن پس بسیار ست ودر آن حث ست بر ایصار ونهی از حیف وجور اندران وبیان فضیلت تنجیز وتنفیذ اوست در حال حیات وصحت حواس وثبات نفس باشارة النص اودلالة النص چنانکه در حدیث ابن عمرست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ماحق امرء مسلم یبیت لیلتین وله شیء یرید ان یوصی فیه الا ووصیته مکتوبة عند راسه رواه الجماعة

و درین حدیث حجت ست از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع وصیت وصایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد و نحو آن می آید و درین هنگام بمعنی مصدر باشد که ایصاء ست و بمعنی مفعول بود که اسم ست و وصیت در شرع عبارت ست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منهیات و حث بر ماموراتِ واقع شود نیز اطلاق می یابد و ما درین خبر نافیه ست بمعنی لیس و خبرش ما بعد الا ست و در روایت شافعی از سفیان باین لفظ آمده ما حق امرء یومن بالوصیة الحدیث ای یومن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتش بلفظ لا یحل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی بعضهم ما الحزم والاحتیاط للمسلم الا ان یکون وصیته مکتوبة عنده و قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بمخرج غالب ست و درین کریمه هم فی الجمله صورت جواز دارد و ابن المنذر دران حکایت اتفاق نموده نزد ابی عوانه و بیهقی یک شب و نزد مسلم و نسائی سه شب بجای دو شب آمده حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و سه شب بنا بر رفع حرج ست بسبب تزاحم اشغال انسان که محتاج بیاد دهی اوست تا درین مقدار فسحت ذکر شی محتاج الیه بیابد و اختلاف روایات دال بر آن ست که این تقریب ست نه تحدید یعنی آنکه بروی زمان قلیل هم نگذرد مگر آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت اشارت ست بسوی اغتفار زمن یسیر و گویا سه شب غایت تاخیر و نهایت اهمال ست و لهذا ابن عمر گفته لم ابت لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

یقول ذلک الا ووصیتی عندی وازینجا عروج پایۂ ابن عمر در اتباع
می توان دریافت که در امتثال امر نبوی تا کجا رسیده طیبی گفته در تخصیص دو شب
وسه شب بذکر تسامح ست در ارادۂ مبالغه ای لا ینبغی ان یبیت زمنا ما و
قد سامحناہ فی اللیلتین والثلاث فلا ینبغی له ان یتجاوز ذلک گویم
شارع واہل علم ارشاد بدو شب وسه شب میکنند وامروز که زمانه ہمدوش قیامت
کبری وہمعنان ساعت عظمی ست مردم تا آنجا تاخیر میکنند که صیحۂ مرگ در میرسد
ونوبت بوصیت نمی رسد واین هذا من ذالک جمعی را از ہمعصران که قدری
از خیر داشتند دیدیم که در امراض عارضه در اوقات مختلفه بساحل
از معاصی خدا و بمردن خود دران بیماری یقین نکرده از ایصا محروم ماندند
حال حق پرستان ہمیشه ز موت دست بردار این وآن شده بحسب فرائض بورثه
ناگزیر ست ولهذا بر دلپیری صرف شد بلکه انچه در ہمگی عمر بکمال صون فراہم آورده بود
الصابرون احه در زمان پیر گرد باد فنا شده

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد که اندوخته بود

اہل علم گفته اند که در وصیت نوشتن جمیع اشیا محقره وانچه بعادت بخروج
ازان ووفا بدان بزمان قریب جاری ست مندوب نیست وباین حدیث
ہمراه قوله تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الایة استدلال
کرده اند بر وجوب وصیت وباین قائل ست جماعتی از سلف منهم عطاء والزہری
وابو مجلز وطلحه بن مصرف فی آخرین وبیہقی حکایتش از شافعی در قول قدیم
کرده وبه قال اسحق وداود وابو عوانه الاسفراینی وابن جریر در فتح الباری

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذهب جمهور ندب و عدم وجوب ست و
این را ابن عبدالبر نسبت بسوی اجماع کرده و این مجازفت ست چه در اجماع
کلام ست چنانکه در طریقه شلی و اقلید مذکورست و در ارشاد الفحول و حصول المامول
مسطورست و جواب جمهور از آیۂ کریمه آنست که منسوخ ست کما فی البخاری عن
ابن عباس و جوابش از طرف قائلین وجوب آنست که منسوخ وصیت از برای
والدین و اقارب ست که وارث میت اند نه نفس ایصار و هر که وارث نیست
در حق او مقتضی نسخ نه در آیه موجودست و نه در تفسیر ابن عباس و جواب جمهور
از حدیث مذکور آنست که لفظ ما حق امر را از برای حزم و احتیاط ست بنابر آنکه
گاه باشد که مرگ ناگاه میرسد و فرصت وصیت نمیدهد و مؤمن را لائق نیست
که از یاد موت در غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند که لفظ حق در لغت بمعنی
شئ ثابت ست و اطلاقش در شرع بر چیزی آید که بدان حکم ثابت گردد و آن
عام ترست از آنکه واجب باشد یا مندوب و اطلاق حق بر مباح نقلت می آید
قاله القرطبی و نیز تفویض امر بسوی ارادۂ موصی دال بر عدم وجوب ست
ولکن در روایت متقدمه بلفظ لا یحل لامرء مسلم اشکال باقی ست و گفته اند
یحتمل که راوی ذکر روایت بالمعنی کرده باشد و از نفی حل عدم وصیت ثبوت
جواز وصیت بمعنی اعم مراد داشته و زیر آن واجب و مندوب و مباح همه داخل
ست و آنانکه قائل وجوب اند قول اکثر آنها آنست که فی الجمله واجب ست و
طاؤس و قتاده و جابر بن زید و دیگران گفته اند که وجوب از برای قرابتی ست
که خاصه وارث نمیشوند و ابو ثور گفته که وجوب وصیت در آیه و حدیث مختص

بکسی ست کہ بروی کدام حق شرعی ست ومی ترسد کہ آن حق از صاحب حق
ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند ہمچو ودیعت و دین و نحو ہما وتقیید
بقولہ ولہ شئی یرید ان یوصی فیہ دلالت دارد بران در فتح الباری گفتہ
حاصلش راجع بسوی قول جمہور ست کہ وصیت واجب بعینہا نیست وانچہ
واجب بعینہ ست خروج ست از حقوق واجبہ للغیر خواہ بتنجیز باشد یا بوصیت
ومحل وجوب وصیت ومی ست کہ عاجز باشد از تنجیز وغیر او کہ ثبوت حق بگواہی
ادمی تواند شد آنرا نمی داند واگر قادر ست وغیروی آنرا میداند پس وجوب
نیست حافظ ابن حجر گفتہ واز مجموع انچہ ذکر یافت معلوم شد کہ وصیت
گاہ واجب ست وگاہ مندوب در حق کسی کہ امید کثرت اجر وثواب دارد
وگاہ مکروہ ست در عکس آن وگاہ مباح ست در حق کسی کہ ہر دو امر در وی
یکسان باشد وگاہ محرم ست اگر دران اضرار بود چنانکہ از ابن عباس آمدہ
واضرار در وصیت منجملہ کبائر ست چنانکہ باسناد صحیح موقوفا نزد سعید
بن منصور ومرفوعا نزد نسائی آمدہ ورجالش ثقات اند وجمہور مستدل اند
بر عدم وجوبش بروایت عائشہ صدیقہ متی اوصی وبروایت ابن ابی اوفی
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصیت نکرد واین در بخاری ست ونزد
احمد ست از ابن عباس ولم یوص پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
صلعم آنرا ترک نمیفرمود وجوابش آنست کہ مراد نفی وصیت بخلافت ست
نہ مطلقا بدلیل آنکہ در مرض موت بچند امر وصیت کرد از انجملہ یکی انفاق ذہیبہ
ست یعنی پارۂ زر کہ در خانہ ماندہ بود چنانکہ ہم در حدیث عائشہ ست نزد

احمد و ابن سعد و ابن خزیمہ و در مغازی ابن اسحق آمده از عبید اللہ بن
عبد اللہ بن عتبہ کہ گفت لم یوص رسول اللہ صلعم عند موتہ الا
بثلث و از انجملہ آنست کہ در جزیرۂ عرب دو دین نباشد و بعث اسامہ نافذ
گردد و در صحیح مسلم ست از ابن عباس اوصی بثلاث و منجملہ آن اجازۂ وفد
ست و از انس ست نزد احمد و نسائی و ابن سعد کانت غایۃ وصیۃ رسول
اللہ صلعم حین حضرہ الموت الصلوٰۃ وما ملکت ایمانکم و این را
شاہد ست از حدیث علی نزد ابی داؤد و ابن ماجہ و از حدیث ام سلمہ نزد نسائی
بسند جید احادیث درین باب بسیار ست حافظ در فتح الباری شطری صالح
ازان آورده و شوکانی در آن رسالہ مستقلہ جمع نموده و در نیل الاوطار گفتہ
ولا یخفی ان نفی عائشۃ للوصیۃ [illegible] الموت لا یستلزم نفیہا فی جمیع
الاوقات فاذا اقام البرہان الصحیح من یدعی الوصایۃ فی شی معین
قبل انتہی و در لفظ حدیث متقدم مکتوبۃ عند راسہ دلیل ست بر جواز
اعتماد بر خط و کتابت اگرچہ مقترن بشہادت نباشد و محمد بن نصر شافعی این
را خاص بوصیت ساختہ بنا بر ثبوت خبر دران نہ در غیر آن از احکام و جمہور
گویند مراد آنست کہ مکتوبۃ بشرطہا و محب طبری گفتہ در اضمار اشہاد
بعد ست و در جوابش گفتہ اند کہ اشتراط اشہاد بامر خارج ست کقولہ تعالی
شہادۃ بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیۃ و این دلیل ست
بر اعتبار اشہاد در وصیت و قرطبی گفتہ ذکر کتابت مبالغہ ست در زیادت
توثیق ور نہ وصیت مشہود بہا متفق علیہا است اگرچہ مکتوب نباشد و گذشت

که وصیت ضرار منجمله کبائر ست شوکانی فرماید فهذا احق وصیة الضرار بالابطال من غیر فرق بین الثلث وما دونه وما فوقه

واما مقدار وصیت

پس در حدیث متفق علیه بروایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس غضوا من الثلث الی الربع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث کثیر ودر حدیث سعد بن ابی وقاص که خبر یکی حضر نداشت بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر این عبارت آمده انک ان تذر ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون الناس رواه الجماعة ودر حدیث ابی الدرداست عن النبی صلعم قال ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها لکم زیادة فی اعمالکم رواه الدارقطنی واحمد ورواه البیهقی وابن ماجة والبزار عن حدیث ابی هریرة وسندش ضعیف ست ودر حدیث اول دلیل ست بر جواز وصیت بثلث وبرانکه نقصان از ثلث وعدم زیادت بران اولی ست در فتح گفته استقر الاجماع علی منع الوصیة بازید من الثلث انتهی ودر حدیث ابی الدردار دلالت ست برانکه قربت در وصیت شرط ست وچون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت ولله الحمد

باب در وصایا

نخستین وصیت زیستن ومردن بر اسلام ست چه او سبحانه دین اسلام را از میان جمله ملل ونحل از برای ابراهیم علیه السلام برچیده ووی علیه السلام ابنا خود را بمرگ بران وصیت فرموده کما تقدم ودر حدیث ابی هریره نزد احمد

وطبرانی در اوسط در ذکر مجی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثم یجیئ
الاسلام فیقول یارب انت السلام وانا الاسلام فیقول انک علی
خیر بک الیوم آخذ و بک اعطی وحق تعالی فرموده ومن یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین در قاموس
گفته اسلم انقاد وصار مسلما انتهی واین معنی لغوی اوست وتفسیرش
در حدیث جبرئیل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوٰة وتؤتی
الزکوٰة وتصوم رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا
الحدیث اخرجه مسلم و در حدیث رفاعه بن رافع زرقی ست مرفوعا
اللهم توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین غیر خزایا ولا مفتونین
اخرجه احمد والبخاری فی الادب والنسائی والحاکم وصححه ودعای
ابراهیم خلیل ست در کتاب عزیز ربنا واجعلنا مسلمین لک وگفت ومن
ذریتنا امة مسلمة لک والحمد لله که ما از ذریت وی علیه السلام هستیم پس ما را
ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم واو تعالی این امت را پیش از وجود
او در توریت وانجیل مسلمان نامیده واسلام را مات ابراهیم نشان داده چنانچه
در کریمه هو سماکم المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة والانجیل و یوسف
صدیق علیه السلام سوال کرد وگفت توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
واو تعالی اسلام را دین نامیده وفرموده ان الدین عند الله الاسلام واز
برای تمام بریت آنرا برگزیده کما قال سبحانه ورضیت لکم الاسلام دینا

واتصاف ہر آنکسی کہ درزمین وآسمان ست بدان بیان فرمودہ قال تعالی
ولہ اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرھا والیہ یرجعون ابن
عباس در تفسیر این آیہ گفتہ من فی السموات الملائکۃ ومن فی الارض
من ولد علی الاسلام وکرھا من اتی بہ من سبایا الامم فی السلاسل
والاغلال یقادون الی الجنۃ وھم کارھون اخرجہ الطبرانی و فرمود
ماکان ابراھیم یھودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وماکان
من المشرکین درین آیہ نفی کرد از ابراہیم جمیع ادیان را واثبات اسلام نمود
از براہیم وی علیہ السلام وجناب ختمی پناہ صلعم را گفت کہ چنین بگو یید وانا اول
المسلمین واین را از ذکار اشرف طاعات ایمانیان بلکہ مفتاح افضل
عبادات اسلامیان گردانید کہ قائلش در ہر روز پنج مرتبہ تکرارش میکند و
کیف کہ اسلام سبب نجات از اہوال فردا و سبب وجوہ اولیا ست و میکہ
وجوہ معرضین از اسلام سیاہ گردد وایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
عدنان نزد ذود واہل عصیان بنوشند واز صراط بگذرند و میکہ اشقیا ر
در نیران بیفتند و با اسلام اتقیا از مجران دران رستخیز رست ہم وبہ ومن
زحزح عن النار وادخل الجنۃ فقد فاز وما الحیاۃ الدنیا الا متاع
الغرور وہمین اسلام ست کہ بسبب آن بندہ زیر خاک بجواب ملائکہ رب الارباب
بپردازد و در پنج سوال آنان ثابت ماند در حدیث جابر آمدہ قال قال
رسول اللہ صلعم اذا وضع المومن فی قبرہ اتاہ ملکان فانتھراہ
فقام یھب کما یھب النائم فیقال من ربک فیقول اللہ دینی الاسلام

ونبیی محمد فینادی منادان صدق عبدی فافرشوہ من الجنة
اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة وابن مردویه والبیهقی من طریق
ابی سفیان عن جابر ودرین باب حدیثهاست وروح القدس نازل شد
به بشارت ازبرای مسلمانان کما قال تعالی قل نزله روح القدس من
ربك لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین واو تعالی
بنابراین اسلام ازبرای بندگان نعمتهای غیر محصاة مهیا کرده چنانکه از کریمه
والله جعل لکم من بیوتکم سکنا تا آخر هردو آیه الی قوله کذلك یتم نعمته
علیکم لعلکم تسلمون آشکارست سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسمعیل بن
صلاح الامیر قدس سره فرماید وکم اشتملت هاتان الآیتان علی تعداد نعم
لا یفی بالتعبیر عنها لسان بل لو تکلم علیهما علی انفرادهما لاحتمل
مجلد یستغرق عدة اوقات وازمان انتهی فالحمد لله الذی منّ
علینا بالاسلام وهدانا له بفضله ولا نعام وما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله کلمة صادقة یقولها المسلمون فی دار السلام وبالجمله
فضائل ومناقب اسلام بیش ازان ست که درین مختصر بگنجد وبعد ازانکه خاتم
رسل وهادی کل مبعوث شده حقیت مله ونحله درین دین مبین وشرع متین
منحصر گشته وگرفتن دین دیگر هرچه باشد وهرجا که باشد از هم پاشیده پس در
حفظ این دولت سترگ ومراقبت این نعمت بزرگ چندان می باید کوشید که
هیچ شئی از اشیاء دنیا همچو زن وفرزند ودولت وحکومت ازان تنزلزل
نمی تواند کرد وهیچ امر از امور مصائب ومصاعب این سپنجی سرا ازان باز

نمی تواند داشت ہ

اگر زکوه فرو غلطد آسیا سنگی ۔ نه عارف ست که از راه سنگ برخیزد

بلکه اگر یکی را از ما همگی گیتی بخشند و تمام عالم در کنارش نهند و خواهند که
از دین اسلام برگردانند و بکیش گبر و ترسا و مجوس درآرند و نعوذ بالله منه برما
فرض باشد که لهم الدنیا ولنا الاخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه
آسودگی بزنیم و عاجل فانی را بر آجل باقی زینهار تقدیم ندهیم تا بتنزل
با قل قلیلی ازان و قدر یسیری ازان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال جاه
و دولت چند روزه ایشان را از دائرهٔ اسلام بدر برده خاسر دارین گردانید
و معهذا دنیا هم [illegible] همراه دست با ایشان بهم نداد و همگی دواد وش اینان که
در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو
رانده و ازان سو مانده گردیدند و نعوذ بالله من سوء المنقلب

دنیا مطلب تا همه دنیت باشد ۔ دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد

درین دور پسین که از صد سیزدهم هجرت سه سال باقی ست اسباب گمراهی
و ساز و برگ کفر و کافری بسی مهیاست و فرقهٔ ضاله و افراخ ایشان ے از
آزاد طبعان دهریه کیش اهتمامی بس دور و دراز در برهمی مردم از دین اسلام
بانواع حیل و مکیدت که حصر آن جز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بوده ست
و بهزار ریو و رنگ ازالهٔ این نام از انام و انتزاع حکومت اسلام از جمیع
اقطار ارض میخواهند و سالی نمی گذرد که جرگه از عوام کالانعام که اراده و
مشیت الهی بشقاوت ایشان رفته خلع ربقهٔ اسلام از رقاب کرده و در دام خدیعت

ایشان گرفتار شده بهاویه جهنم می روند تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
از دین اسلام جز اسمی و رسمی باقی نیست و بالجمله عمر این وصیت که عبارت
از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث و
ابوالانبیاء و مکرم جمیع امم دنیاست تا بما پس آیندگان کابراً عن کابر و
اباً عن جد رسیده بلکه ناقل آن از وی علیه الصلوة خود حضرت رب العالمین
ست و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه وآله وسلم و بیش
ازین سندی عالی نخواهد بود و تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند حیف باشد
که نیرنگ کارخانه گمراهی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
هجرت شیوخ و اکابر ما بران ماشی بوده اند از استقامت برباید و پاره از
عاجل فانی ما را فریفته از آجل باقی باز دارد بلکه در خور حال ما آنست که به
فحوای مقاله ابراهیمیه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین
با خلیل علیه السلام همزبان و یکدل باشیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
کرده در پس هر نماز بحضرت خداوندی جلت عظمته گزارش کرده باشیم رب انت
ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین شیطان لعین
دشمن زورآور و نفس اماره عدو زبردست ست که هر لحظه در تعقب ماست میخواهد
که قدم ما بر جاده واضحه اسلام راسخ نماند و از برای این زلزال هزار قلاقل و بلابل
هر دم بر روی کار می آرد پس ثبات قدم درین معرکه بغایت دشوار ست و
استقامت بر دین اسلام عقبه کئود الا من رحمه الله تعالی شاهبازی باید که

درین حیثیت بوجہ خود را جمع دارد و فریفتۂ این ہمہ نقش و نگار کفر و کافری نگردد و بانزعاج اعدای اسلام از جا نرود ؎

همه اندر زمن بتو این ست	که تو طفلی و خانه رنگین ست

اللهم ثبت قلوبنا علی دینك واستنا علی ملة رسولك واذا اردت بقوم فتنة فتوفنا غیر مفتون۔

وصیت دیگر ہمان وصیت اول مقالۂ وضیئہ ست یعنی چنگ زدن بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوستہ تہد بر ہر دو مشغول شدن و ہر روز حصۂ از ہر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمہ ورقی از ہر دو شنیدن و در عقائد مذہب قدمای اہلسنت اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش انچہ سلف تفتیش نکردہ اند اعراض نمودن و تشکیکات معقولیان خام التفات نکردن و در فروع پیروی علمای محدثین کہ جامع باشند میان فقہ و حدیث کردن و دائما تفریعات فقہیہ را بر کتاب و سنت عرض نمودن انچہ موافق باشد در حیز قبول آوردن والا کالای بد بریش خاوند دادن امت را ہیچ وقت از عرض مجتہدات بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست و سخن متقشفہ فقہا کہ تقلید عالمی را دستآویز ساختہ تتبع سنت را ترک کردہ اند شنیدن و بدیشان التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری اینان انتہی کلامہ رح و این وصیت شامل خیر دنیا و آخرت ہر دو ست و در زیر ہر جملہ اش عالمی از فوائد مندرج و منطوی ست کہ تفصیلش خواہان مؤلف مستقل باشد مختصر این ست کہ کتاب عبارت از قرآن کریم و فرقان عظیم ست و از عادات اہل اسلام معلوم ست کہ

طفل را نزد کشودن زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب معلی القاب
ست تا در نخستین وهله آشنای توحید گردد و بعض آنرا حفظ میکنند و بعض دیگر
بر قرات در مصحف بس مینمایند و هر دو خوب ست لکن مجرد خواندن اگرچه اجر
دارد اما ضرور است که عامهٔ اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن یا فارسی
همچو فتح الرحمن بیاموزند و فوائد هر دو را گوش زد آنان سازند تا حلاوتی از
ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آگین قرآن روزی روزگار ایشان گردد
خاصه را تفاسیر اهل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس بسند است
مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدیر و فتح البیان از مطولات و جلالین و نحو آن از
مختصرات و سنت عبارت از دواوین احادیث ست و درین علم شریف قدیما
و حدیثا کتب بسیار بلکه بیشمار فراهم کرده شده چنانکه از حصهٔ اول کتاب اتحاف
النبلا پیداست اما انچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سر بلند ست همین
شش کتاب معروف ست که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
و مجتبای نسائی و سنن ابی داؤد و سنن ابن ماجه و نزد بعض موطای مالک ست
عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبهٔ موطا بالاتر از همه هاست و شک
نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیم ست و انچه درو ست از مرفوعات و
بلاغیات اصح صحیح ست در نقل لکن صحیح بخاری مشتمل ست بر غالب آن و علی
کل حال استقرا شاهد ست برانکه هیچ کتاب حدیث برتبهٔ این کتب ستهٔ نمیرسد
و این کتب کافی و وافی ست از برای مجتهد و مقلد و عامل بالحدیث و جامع
جمیع ابواب اسلام و ایمان و اوامر و نواهی ست و معهذا جمعی از اهل علم و عمل

احادیث احکام را ازین امہات ستہ وجز آن کہ بصحت وحسن رسیدہ جداگانہ
نوشتہ اند وکار و بار کردار وگفتار را برامت امیہ مرحومہ بغایت آسان
نمودہ جزاہم اللہ تعالی عنہا وعن جمیع المسلمین خیرا وافرا واحسن مولفات
درین باب دو کتاب ست یکی منتقی للشیخ ابن تیمیہ رح دیگر بلوغ المرام للحافظ
ابن حجر العسقلانی وانچہ ماسوای این ہر دوست بجامعیت واتقان انہا نرسد
وانچہ درین ہر دو مشکل وغریب ست فقہا ولغۃ یا روایۃ ودرایۃ حل آن در شروح
این ہر دوست واجمل واکمل شروح کتاب نیل الاوطار للشوکانی ومسک الختام
لہذا العبد الفانی ست چنانکہ اجمع شروح بخاری فتح الباری ست اگرچہ شروح
صحاح ستہ لاسیما انچہ از ان میان اہل علم معتمد ومعتبر ست ہمہ حسنات ست
ودر مختصرات فقہ سنت کتاب روضہ ندیہ شرح درر بہیہ گوہر یکدانہ ست کہ قیمت
وقدرش جز کسیکہ عابر دفاتر حدیث وعاثر طوامیر فروع ست دیگری نمی داند
وقدمای اہل سنت کہ باختیار عقائد ایشان صراحت رفتہ عبارت اند از جماعہ
محدثین مثل امام مالک وشافعی واحمد وتلامیذ ایشان کہ اصحاب صحاح ستہ اند
وتلامیذ تلامیذ ایشان کہ احزاب متحزبہ وجموع متکثرہ اصحاب حدیث ست
وعقیدۂ ایشان ہمان ست کہ ظاہر قرآن وحدیث بر آن دلالت دارد وقائل
اند باسماء وصفات الہی کہ در کتاب وسنت آمدہ وانچہ دران صریح است بدان
معتقد اند وتفرقہ اشعریہ وماتریدیہ نمی شناسند وانچہ ازان مشکل ست تفویض
مرادش بقائلش میکنند وبتاویل رضائی دہند وصفات باریتعالی را بر
ظاہرش جاری می نمایند واز تعطیل وتشبیہ وتکییف وتنزیہ تراشیدۂ اہل

کلام بیزار اند و در اجرای هر صفت که تشبیه از و متبادر میگردد بیک کلمه اجمالی
علاجش میکنند و آن کلمه صادقه این ست لیس کمثله شيء و مثل اوست
ولم یکن له کفوا احد و نحو اوست ولله المثل الاعلی و درین باب تالیفها
ست پیشقدم این گروه حق پژوه امام احمد بن حنبل رضی الله عنه ست بعده
اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تیمیه و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
قدامه مقدسی و علامه صابونی و سفارینی و غیرهم سپس علامه شوکانی و شاگردان
او و احسن و اجمع کتب درین باب کتاب الجوائز و الصلات من جمع الاسامی و الصفات
ست و اسم او دال بر مسمی ست و این خود از آن فرزند گرامی ست دیگر کتاب
انتقاد رجیح و نفحة الرائد و قطف الثمر ست و اطول اینها کتاب امام سفارینی
ست و اخصر آن عقیده صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد حمویه و واسطیه و جز آن
و کتاب رد الاشراک و ترجمه او مسمی بتقویة الایمان و کتاب فتح المجید لشرح
کتاب التوحید و کتاب اغاثة اللهفان و تجرید التوحید و تطهیر الاعتقاد
و جز آن ست و در فروع پیروی علمای محدثین نمودن یکی طریقه ایقاظ برای
عامه مسلمین ست که خودشان بر عرض مجتهدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
و هر که عالم و ممزاول معارف مفاهیم و عطف قرآن و حدیث ست و مؤلفات
ائمه و سلف امه در نظر دارد وی جامع باشد میان حدیث و فقه محتاج تقلید
متقشفه فقها نیست و مبالاتی برد و قبول ایشان ندارد والحمد لله تعالی که
هیچ زمانه از صدر اول تا اینندم ازین جنس اهل علم در قطری از اقطار ارض

خالی نیست ونخواہد بود انشاء اللہ تعالی شوکانی رح در کتاب البدر الطالع
بمحاسن من بعد القرن السابع نوشتہ لما شاع علی السنة جماعة من الرعاع
اختصاص سلف هذه الامة باحراز فضيلة السبق فی العلوم دون خلفها
حتی اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعة تعذر وجود مجتهد
بعد المائة السادسة کما نقل عن البعض او بعد المائة السابعة کما زعمه
آخرون وکانت هذه المقالة بمکان من الجهالة لاتخفی علی من له ادنی
حظ من علم وانزر نصیب من عرفان واحقر حصة من فهم لانها قصر
للتفضل الالهی والفیض الربانی علی بعض العباد دون بعض وعلی اهل
عصر دون عصر وابناء دهر دون دهر بدون برهان ولا قرآن
علی ان هذه المقالة المخذولة والحکایة المرذولة تستلزم خلو هذه
الاعصار المتاخرة عن قائم بحجج الله ومترجم عن کتابه وسنة رسوله
صلعم ومبین لما شرعه لعباده وذلك هو ضیاع الشریعة بلا مریة
وذهاب الدین بلاشك وهو تعالی قد تکفل بحفظ دینه ولیس المراد
حفظه فی بطون الصحف والدفاتر بل ایجاد من یبینه للناس فی
کل وقت وعند کل حاجة حدانی ذلك الی وضع کتاب یشتمل علی
تراجم اکابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم ممن بلغنی
خبرهم الی عصرنا هذا لیعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالی وله
المنة قد تفضل علی الخلف کما تفضل علی السلف بل ربما کان فی
اهل العصور المتاخرة من العلماء المحیطین بالمعارف العلمیة علی اختلاف

انواعها من یقل نظیرہ من اهل العصور المتقدمة کما سیقف علے ذلك من امعن النظر فی هذا الکتاب وحل عن عنقه عری التقلید والارتیاب انتهی المراد منه واین عبارت منادی ست باعلی صوت بعدم ختم اجتهاد درین امت و وجود حامل علوم حقه تا آخر دوران شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی و سید محمد بن اسمعیل یمنی و علامه شوکانی و بعض معاصرین ایشان و غالب تلامذهٔ این بزرگواران در عرب و عجم از همین زمرهٔ مشار الیها بودند و هنوز جا گرم دارند ولکن

گر نه بیند بروز شپره چشم		چشمهٔ آفتاب را چه گناه

وعلی کل حال در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن عذری آمده که قال رسول الله صلعم یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه ست عن رسول الله صلعم قال ان الله عز وجل یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها رواه ابوداؤد وعن معاویة قال سمعت النبی صلعم یقول لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلك متفق علیه وعن معاویة بن قرة عن ابیه قال قال رسول الله صلعم لا یزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة قال ابن المدینی هم اصحاب الحدیث رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح درین احادیث

دلیل ست برآنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمع عدل ست
و مراد باین علم علم کتاب و سنت ست زیراکه در زمان نبوت غیر این هر دو علم
دیگر نبود و در حدیث عبد الله بن عمرو ست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلثة
آية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة وما كان سوى ذلك
فهو فضل رواه ابوداؤد و ابن ماجة لام در قوله العلم ظاهر آنست که از
برای استغراق ست اگرچه بعض حملش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
داشته و مراد بآیت محکمه قرآنست و بسنت قائمه حدیث صحیح و بفریضهٔ عادله
علم میراث و مراد بفضل زیادت ست که ضرورتی اندران نیست گویا آنچه جز
کتاب و سنت ست هرچه باشد از وادی علم لا ینفع و جهل لا یضر ست۔
وصیت دیگر چنانکه در مقالهٔ وضیه فرموده آنست که دست در دست مشائخ
این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بغلو عام مغرور نباید بود
زیراکه اکثر غلو عام بسبب رسم ست و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست
و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را کرامات
دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشراف بر خواطر
ست و انکشاف واقعات آینده و اشراف و کشف را طرق بسیارست از انجمله
باب ضمیر از علم نجوم و رمل ست نه پنداری که حکم در نجوم موقوف ست بر تسویهٔ
بیوت و رمل را از آنچه درکارست ما تجربه کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست
که الحال کدام دقیقه ست از دقائق روز از آنجا ذهن او منتقل میشود بطالع
و همه بیوت و مواضع کواکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحهٔ تسویة البیوت

مقابل او استاده ست و همچنین با هر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکنند
که فلان انگشت را لحیان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
صورت می بیند که ازین شکل کدام حکم متولد میشود تا آنکه زانچه پیش او حاضر
میشود و ازانجمله باب کهانت ست با نواعها و آن بغایت متسع ست تاره با حضار
جن و تاره بغیر آن و ازانجمله باب طلسم ست که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
و ازان اشراف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیه را انجا صیغتی
تام ست در اشراف و کشف و من اراد تحقیق ذالک فلیرجع الی کتب
هذه الفنون و همت بستن بر کاری و بشکل مهیب بر آمدن و دل بر دل کسی
داشتن و طالب را مسخر کردن همه از فنون نیرنج ست چند ملاحظه هستند
که باین کار میرسانند صلاح و فجور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن و
مردود بودن درینجا هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و قلق و سرایت
این حالت در حاضران منشا آن حدت قوت بهیمیه ست لهذا هر که قوت بهیمیه او
قوی تر وجد او زیاده تر آری این اعمال و این احوال بعض صالحان هم میکنند به
نیتی از نیات نیک و انیقدر آنهارا از کرامات نمیگردانند کما لا یخفی و بسیاری از
ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فراگرفته اند آنرا عین
کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم
و سنن ابوداؤد و ترمذی خواند و عمل برظاهر سنت پیش گیرد انتهی و اگر حق
سبحانه در دل شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب
عوارف و مشکوة و ریاض الصالحین و اذکار نووی و نحو اینهارا از برای

آداب نماز و روزه و ادعیهٔ صحیحه و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگان نقشبندیه
طریق پیدا کردن یادداشت را بروجهی نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ مرشدی
نمانده کتاب قول جمیل درین باب بسندست خذ ما صفا ودع ما کدر
وچون کیفیت نور عبادت ونسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت
نماید اگر درین فرصت عزیزی را دریابد که صحبت او مفتاح جذب ست و
تاثیرش مردم را درمیگیرد باوی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه ملکهٔ راسخه
گردد و در خلا و ملا بدان ملکه مشغول باشد رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع
عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی دارد
واین تاثیر جز در صحابهٔ حدیث وجماعهٔ سنت نتوان یافت درین زمانه هیچکس
نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم وعمل داشته باشد اگر
از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل ست پس همان کمال را از وی حاصل
باید کرد واز چیزهای دیگر چشم باید پوشید فبشر عبادی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه در مقالهٔ وضیه گفته خذ ما صفا ودع ما کدر
نسبت صوفیه غنیمت کبری ست ورسوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن
بر بسیاری گران خواهد بود اما ما را کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت
وبر گفتهٔ زید وعمرو تعریج نمی باید کرد انتهی وآنچه در تفصیل این اجمال همدرین
مقاله گذشته رجوع بدان می باید کرد وتصوف عبارت از احسان ست
که در حدیث جبرئیل علیه السلام ذکرش آمده وهو قوله صلعم لما قال
جبریل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

تراه فان لم تکن تراه فانه یراك الحدیث متفق علیه من حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه وباب احسان شرح دراز میخواهد آنچه ازان موافق سنت صحیحه ست درکتاب قطر الولی للشوکانی رح مذکورست وانچه دران فقرا جهله ومتصوفه غفله از رای وهوای خود افزوده وآفریده اند ابن تیمیه رح درکتاب الفرقان بین اولیاء الرحمن واولیاء الشیطان پرده از رخ آن برداشته وحق انرا از باطل بحلج جدا ساخته وابن القیم در مدارج السالکین شرح منازل السائرین لشرح وبسط آن پرداخته وشک نیست که استشهادت استقرا معلوم ست که درسلاسل صوفیه کرام آنانکه طریقه ایشان موافق سنت بود وبنا برکمال علم وعمل از بدعات بمراحل دور افتاده بودند ودر تقوی وطهارت ظاهر وباطن وقلت محبت دنیا ممتحن آمدند هیچ سلسله بصفا وراستی وموافقت ظاهر شرع ومتابعت سنت مطهره بنقشبندیه نمی رسد اگرچه مقصود همگنان همان یک چیزست پس بس کما قیل

عباراتنا شتی وحسنك واحد	وکل الی ذاك الجمال یشیر

اما حق آنست که اتباع ظاهر شریعت وترک رسوم وبدع خلق تاثیری دیگر دارد که در سلوک آن راه ورسم درویشی یافته نمی شود قاضی فاضل صوفی کامل ثناء الله پانی پتی در وصایای خویش می نویسد که اکمل الکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد رسول الله صلعم هست هرکس قدر با آن سرور مشابهت بهم رساند در باطن وظاهر وصفات جبلی وکسبی وعلم واعتقاد وعمل در عادات وعبادات آنکس را بهمان قدر کامل باید دانست وهرکس در مشابهت در

چیزی ازان قاصرست همانقدر روی برا ناقص باید دانست ولهذا بجهت
کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت
برده اند وهمین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل ست بر افضلیت
ایشان واگر همت ما قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند وبه
ادای واجبات وترک محرمات ومکروهات ومشتبهات درعبادات وعادات
خصوصًا درمعاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و
اتیان مستحبات وکمال اشتغال بسنن درعبادات وعادات ازوی میسر نشود
رسول فرمود صلعم من اتقی الشبهات استبرء لدینه وعرضه ومن
وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین وحق تعالے
میفرماید ان اولیاؤه الا المتقون تقوی عبارت از ادای واجبات و
ترک محرمات ومشتبهات ست نه از کثرت نوافل واتیان مستحبات اقبح محرمات
رذائل نفس ست مثل نفاق وعجب وکبر وحقد وحسد وریا وسمعه وطول امل
وحرص بر دنیا ومانند آن وبعد ازان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و
درکتب فقه یعنی فقه سنت مبین اند واگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند واز
شوم نفس وشر شیطان مرتکب محرمات شود پس درانچه اتلاف حقوق العباد
باشد ازان اجتناب باید کرد که حق تعالی کریم ست ورسول شفیع آنجا
امید عفوست وحقوق العباد در بخشش نمی آید آیات واحادیث درین باب
بسیارست این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم
المسلمون من لسانه ویده وحدیث ان تحب للناس ما تحب

لنفسك وتکره لهم ما تکره لنفسك دریجا کافی ست ؎

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن	که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

یعنی مثل این گناهی نیست انتهی وما احسن هذا القضا من ذالك القاضی گویم قاری کتب سنت صحیحه وعامل بر آن جامع باشد میان شرع و تصوف زیرا که هر انچه را در اصلاح ظاهر و باطن آدمی دخل ست و بکار معاش و معاد او می تواند آمد همه اش دران صحف مبارکه بر وجهی روشن و بیانی واضح تر از مهر درخشان مذکور ست قصوری که درین راه مینماید از طرف ناکرده کاری ماست ورنه ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق و دیگر ابواب آداب را که در کتب سنت مسطور ست در دل نگاهدارد و در جذر طبع و قعر خاطرش جا دهد تاثیری نمایان و جذبی شایان او را فرا نگیرد و بی زاجر و واعظ و قسر قاسر متصف بصفاتی نشود که اکابر صوفیه و سلف امت بدان مشار الیهم بوده اند اما درین هنگام که در اختیار اسلام و بقا بر نام ایمان صد رخنه در کار ست از احسان و مراتب ایقان خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا و عنقا دارد امروز چنانکه وجود علما حق پرست صواب گو اخلاص جو بمعنان عدم ست وجود صوفیه صافیه که جز رضا حق و قرب رب مقصد دیگر ندارند و دنیا و ما فیها را در برابر رضای او سبحانه بجوی نشانند عزیز تر و نایاب تر گشته و این همه از تاثیرات غربت اسلام ست در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعم بدء الاسلام غریبا وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء اخرجه مسلم ولفظ حدیث عمرو بن عوف مرفوعا چنین ست ان الدین بدء غریبا وسیعود کما بدأ

فطوبی للغرباء وهم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی رواه الترمذی و درین باب حدیثهاست جمله صالحه ازان در کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة و کتاب العلم از دواوین سنت مطهره مذکورست و بالجمله معدن هر کمال و مخزن هر صفت جلال و جمال و جارحهٔ اصلاح هر ظاهر و باطن و آلهٔ فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین دریافت مقاصد حدیث و قرآن ست و ماورای آن هیچ کمال متصور نیست قصوری که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهد از تلقاء عدم عمل بموجب اوست ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی احدی از مشائخ وقت و صوفیهٔ عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه صحبتش اثری دهد و سخنش دلی برباید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم آشیانهٔ عنقاء مغرب و همپایهٔ کبریت احمرست الا من علمه الله تعالی

ولله تعالی حاصل آنکه

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار	بگزارند و سر طرهٔ یاری گیرند

وصیت دیگر در مقالهٔ وضیه گفته حد امر معروف انچه بخاطر این فقیر رنجیده آنست که در فرائض و کبائر ذنوب و شعائر اسلام بعنف امر معروف و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه دران باب تساهل دارند صحبت نباید داشت و دشمن ایشان باید بود و در سائر اوامر خصوصاً در انچه سلف یا خلف اختلاف کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیث ست و بس و عنف در آن مستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید خدری ست از آنحضرت صلعم که

فرمود من رأی منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه
فان لم یستطع فبقلبه وذلك اضعف الایمان رواه مسلم واین
حدیث افاده کرد که تغییر منکر که عبارت از نهی ست بر سه گونه ست یکی بدست
واین کار ملوک و نوابان ایشان ست که زمام حکومت و نفاذ امر بدست ایشان
نهاده اند ولکن وجود چنین سلاطین وامرا از عمر دراز مفقود گشته خصوصا از وقتیکه
سلطنت اسلامیه از میان برافتاده واکنون که فرمان روائی اکثر ممالک بدست
فرقه ضاله ست وتمام همت ایشان در برانداختن اسلام وشعائر او از جمله ناممکن
ست مقدور کیست که بادنی تغییر منکر بدست می تواند پرداخت و در بعض
اقطار ارض که پاره حکومتی بدست اسلامیان ست خود اهتمامی بکار دین نیست
و همگی همت و وقت وقف هواپرستی وعیش طلبی وسرمستی ست و هرگز سری
بجانب اسلام برنمی دارند تا بامر معروف ونهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
عالی همتان اشارتی بترک چیزی از اسباب فسق وفجور ایشان کند در پی آزارش
میگردند و بدترین دشمنانش می شمرند و دقیقه از دقائق ایذا و حط او فرو
نمی گذارند وامر او بمعروف ونهی او از منکر منجر بصد آفت دیگر میگردد ودرین حالت
صون نفس وحفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف ونهی منکر ست چنانکه
شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در بعض مؤلفات خود بدان اشارت کرده وحکایتی
ازین وادی در آخر انتقاد رجیح رقم زده گشته فلیراجعه دوم که امر بمعروف ونهی
عن المنکر بزبان ست این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات ومنهیات
باز می دارند خواه مستمعی بموجبش کاربند گردد یا خیر ایشان بهرحال از ذمه خود

پاک میگردند وازین جنس جماعۀ متعدد در هر قرن وقطر بوده وموجودست وهرچند
بنابر قلت اخلاص اندرزگران وکوتاهی عمل خودشان سخن اهل وعظ چنانکه باید
شاید در مردم درنمی گیرد الا ماشاء الله تعالی باری این شیوه وجریان این طریقه
خالی از منفعتی نیست گو یسیر باشد واین مرتبه نسبت بمرتبۀ اول در درجۀ ثانوی
ست بنص شارع وبنا رآن برعدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده وسود این
تذکیر غالباً مخصوص بعامۀ امت باشد وزمان بقار او خیلی کمتر واما خاصه پس از
برای ایشان طریقۀ تالیف وجمع کتب ست در هر عصر ونفع آن مستمر ودائم ست
ولهذا تا در اوائل امت وصدر ملت شیوۀ تصنیف بر روی کار آمده از ان دم
تا این دم در هر قرن وعصر جم غفیر وجمع کثیر بدان قیام کرد واهتمامی عظیم دران
باب بوجود آمد وباین وسیلۀ صالحه آخرات از اول ملت در هر زمان مستفید
ومستفیض ماندند وازپیشینیان منتی عظمی بر رقاب پسینیان ثابت گردید واحکام
اسلام وشعائر دین مبین در هر مائه از مئین هجرت بعبارات شتی واشارات الی
وحی بغرض آنکه در دل نشیند وبخاطر ناظر فرود آید جلوه گرشد چه تلوین عبائر و
تنوع ضمائر را اثری دیگر در دلهاست وششتی آخر از برای خاطرها اما درین کار رخنۀ
هم ریا وسمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر ووعظ بود پس مؤلفات جماعۀ که بنای
شهرت وقبول ازدیاد جاه ودولت ونام آوری در نظر عامۀ خلق وخاصۀ فحول
بتالیف پرداخته اند از اثر دورست وبقار آن بغایت قلیل ومجموعات عصابۀ
که اخلاص همدستان ایشان ست ومرضات الهی وتبلیغ احکام واوامر شریعت
ختمی پناهی شیوۀ مرضیۀ دل وزبان ایشان نفع دیگر دارد ودر هر عصر قدر و

منزلت آن در نظر اہل علم واصحاب دین روز افزون بگیرد دوخلاف اعدا خدا
ورسول زیانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک وحکایت وی ہم
درین باب معروف ست ودر بستان المحدثین واتحاف النبلا مکتوب وبالجملہ
تالیف کتب درین نیز یکی از باب امر بمعروف ونہی عن المنکر ست وسود این
صنیع بغایت وسیع ولہذا در حدیث شریف بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ
آمدہ قال رسول اللہ صلعم اذا مات الانسان انقطع عنہ عملہ
الا من ثلثۃ الا من صدقۃ جاریۃ او علم ینتفع بہ او ولد صالح یدعو
لہ رواہ مسلم لکن درین زمان ببین کہ ہمہ وش قیامت ست آفات بسیار
درین کار پیدا شدہ وعصبیت ونفسانیت بیشمار درآن راہ یافتہ وجہانی در
سلاسل ہوا واعجاب نفس گرفتار گشتہ ودر پی آزار یکدیگر گردیدہ تا آنکہ بہتری
را از خود در تحقیق ودریافت نمی تواند دید وناگزیر ست کہ با ہمعصر خود درآویزد
وراست اورا درچشم ابنای زمان کہ غالبا عوام کالانعام اند نار است بازنماید گو
دین وی برباد رود وجرح معاصر بحق معاصر نزد محققین معتبر نباشد الا من عصمہ
اللہ تعالی ونوبت اختلاف باہم تا آنجا کشیدہ کہ از اصول وفروع مسائل ہیچ
مسئلہ بی خلاف نماندہ ودر ہر جانبی جمعی جم بہم رسیدہ وہر شوریدہ سری ابلہی
تیرہ درونی را وسوسہ شیطانی دغدغہ کردہ در برابر اکابر ائمہ عصور خالیہ وسلف
ائمہ قرون بالیہ بمبارزہ ومکابرہ نصب ساختہ وہزار شبہہ وشکوک بمطالعہ کتب
فروع کہ عصارہ آرا وعرق اہوا ست وبملاحظہ دفاتر فتاوی کہ ریختہ
خامہ شکستہ متفقہ فقہاست در تحقیقات عصابہ صدر اول واختیارات

مستندۂ ائمۂ قدیم پیدا نمودہ و آخر امت اول ملت را بشتم وسب ولعن یاد
کردہ مقلدہ اہل حدیث را بد میگویند و جملہ ائمہ اربعہ و نظائر و اشباہ ایشان
را ببدی یاد می آرند و نعوذ باللہ من جمیع ما کرھہ اللہ مسلمانان در گور
ومسلمانی در کتاب مؤمن متقی را چارہ جز آن نیست کہ اکابر دین را بشناسد و کتب
شرع مبین را از بیہودات متاخرین ممتاز ساختہ در گوشۂ تنہائی بمطالعۂ مؤلفات ائمہ
حق بین وصواب گو بپردازد و با گفتگوی زید و عمرو جستجوی این و آن نیاویزد
و ہرگز با احدی از طلبۂ علم و علماء سوء دنیا طلب شہرت خواہ صحبت نگزینید و
گوش بر ہرزہ درائی و ژاژ خواہی این گروہ ہوا پژوہ ننہد و از لقلقۂ لسانی و شیوا
بیانی ایشان از جا نرود و ہدایت و رشد را از دواوین اسلام و مجامیع ائمہ سلف
کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت ورزد و از مؤلفات آخر زمان
خصوصاً انچہ در رد و قدح یکدیگر ست یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو بندد
زیرا کہ درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوار ست ہر کس
قوت ثبات دران و قدرت استنباطات ازان در خود ندارد و مطالعۂ این
جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل مزاجان بی پروا را از جادۂ
حق بوادی باطل می اندازد ناچار قصر بر کتب متفق علیہا و حصر نظر در آنہا
کافی و وافی و شافی ست قل اللہ ثم ذرھم فی خوضھم یلعبون ولعمرك
انھم لفی سکرتھم یعمھون طریق سوم امر بمعروف و نہی از منکر کہ انکار
بدل ست کار عامۂ خلق ست کہ از حکومت و حکمت محروم افتادہ اند و این را شارع
علیہ السلام اضعف ایمان گفتہ زیرا کہ فرود تر از ہر دو رتبہ بالا ست و این

ایمان ضعیف هم درین زمان بسبب جز د افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرا که
کثرت اختلاط با افراخ فرقه ضاله و صحبت هر وقت با حکام اینقوم انکار منکر را
هم از دلهای مسلمانان ربوده و هم نواله و هم پیاله شدن را با این گروه شقاوت
پژوه جلوه استحسان بخشیده تا آنکه قرب ایشان را بهتر از قرب علم و اهل علم می پندارند
و مراسم و مواسم ایشان را افضل از شعائر اسلام میشناسند با آنکه در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که قال رسول الله صلعم لما وقعت بنو
اسرائیل فی المعاصی نهتهم علماؤهم فلم ینتهوا فجالسوهم فی
مجالسهم و آکلوهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض
فلعنهم علی لسان داؤد و عیسی بن مریم ذالك بما عصوا و كانوا
یعتدون قال فجلس رسول الله صلعم و کان متکیا فقال لا والذی
نفسی بیده حتی تاطروهم اطرا رواه الترمذی و ابو داؤد و فی
روایة قال کلا والله لتامرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر و
لتاخذن علی یدی الظالم و لتاطرنه علی الحق اطرا و لتقصرنه علی
الحق قصرا او لیضربن الله بقلوب بعضکم علی بعض ثم لیلعننکم
کما لعنهم درین حدیث دلیل ست بر آنکه مجالست و مواکلت و مشاربت
علما با بنی اسرائیل سبب برهم زدن دلها بیکدیگر و موجب لعنت خدا بر زبان
پیغمبر شد تا بجلوس و اکل و شرب با غیر قوم اسلام چه رسد و لهذا در آخر حدیث
فرمود که چنانکه بر آنها لعنت کرد بر شما هم بکند اگر مثل آنها ترک امر معروف
نهی عن المنکر و اطر حق بکنید و بالجمله اگر از آدمی سر انجام رتبه اول و دوم نشود

باری از رتبۂ سوم خود بتقصیر راضی نگردد که بعد ازان آثار تی از ایمان
نیست حیف باشد که نام مسلمان باشد و ادنی کار اسلام واضعف امر ایمان
هم ازنا بوجود نیاید در شکل اول وثانی اگر عدم قدرت عذرست در شکل سوم
مانع کیست حالانکه در حدیث عمر بن خطاب آمده قال رسول الله صلعم انه تصیب امتی
فی آخر الزمان من سلطانهم شدائد لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه
بلسانه ویده وقلبه فذلك الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر احبه علیه وان
رای من یعمل بباطل ابغضه علیه فذلك ینجو علی ابطانه کله وعن جابر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عز وجل الی جبریل
علیه السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باهلها فقال یارب ان فیهم
عبدك فلانا لم یعصك طرفة عین قال فقال اقلبها علیه وعلیهم
فان وجهه لم یتمعر فی ساعة قط وعن ابی سعید قال قال رسول
الله صلعم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیامة فیقول ما لك
اذا رایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیلقی حجته فیقول
یارب خفت الناس ورجوتك روی البیهقی الاحادیث الثلثة
فی شعب الایمان درین هر سه حدیث دلالت ست برآنکه سکوت بر منکر بنا بر
خوف مردم بارجای رب وابطان حب عامل خیر وبغض عامل باطل اگرچه مرتبۂ
نازل ست سبب نجات می تواند شد وهر که را این حالت هم حاصل نیست گو که
فکر ایمان ونجات خود بکند وعلی کل حال درین زمان اخیر از مراتب امر معروف

ونہی منکر ہمین شق سوم در امکان ست واز دو صورت اول یکی منفقود و
دیگر مطرود و مردود الا من شاء الله بالجملہ مدار اعمال بر نیت وحالت دل
آمد اگر تنہاست ودل در انجمن فسق بستہ ست حکم حاضر در آن مجلس دارد واگر
در محفل ست ودل ازان صحبت کارہ وحضور انجا باکراہ ست حکم غائب دارد
در حدیث عرس بن عمیرہ آمدہ عن النبی صلعم قال اذا عملت الخطیئة
فی الارض من شہدھا فکرھہا کان کمن غاب عنہا ومن غاب عنہا
فرضیہا کان کمن شہدھا رواہ ابوداؤد —

وصیت دیگر آنست کہ در حق اصحاب آنحضرت صلعم اعتقاد نیک باید
داشت ونظر بر فضائل ومناقب ایشان کہ در کتاب وسنت وارد ست گماشتہ
زبان را جز بثنای ایشان نباید کشاد وخوض در مشاجرات ایشان کہ بنقل مشہور
مستفیض ثابت ست وانکار آن نتوان کرد نباید نمود تلک امة قد خلت
لہا ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون نمی گوئیم
کہ اصحاب معصوم اند بلکہ ممکن کہ از بعض عوام یا خواص ایشان چیزی بوجود
آمدہ باشد کہ اگر مثل آن از دیگران بظہور رسد مورد طعن وجرح گردد ولکن
ما را امر کردہ اند بکف لسان وحفظ جنان از مساوی ایشان وما ممنوعیم از سب
وشتم وطعن این گروہ تعبدا بنا بر مصلحتی وآن مصلحت آنست کہ اگر فتح باب
جرح وقدح در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد ودر انقطاع
روایت برہم خوردن ملت ست وچون روایت از ہر صحابی بردا شتہ شود
اکثر احادیث مستفیض گردد وبحد شہرت وتواتر رسد وتکلیف امت بحجت

قائم گردد وجرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که معتمد در روایت صدق
وضبط ست نه عدل مصطلح اگرچه جمعی از اهل علم جمیع صحابه را عدول گفته اند
ودر روات عدل را شرط کرده وبتفسیر عدالت مصطلح پرداخته اند اما مارا ثابت
شده که با وجود مشاجرات باهم ومنازعات یکدیگر صفت صدق وضبط در هر
یکی از ایشان موجود بود ودر روایت از آنحضرت صلعم غایت تحری ونهایت احتیاط
میکردند وانچه از حضرت نبوت شنیدند بی کم وکاست بهمان الفاظ مسموعه
یا معانی صحیحه آن بپیش آیندگان رسانیدند وبتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
راضی نشدند واین عملی ست که بفحوای ان الحسنات یذهبن السیئات
ذلك ذکری للذاکرین فوق جمله اعمال ست درینجا مشاجرات ومنازعات
باهم از هم می پاشد وفتنی عظیم برگردن تمامه امت ثابت میگردانند وای صد وای
بر قومی ست که مدعی محبت اهل بیت ست وصحابه را بد میگوید وائمه عترت را
معصوم مفترض الطاعة منصوب للخلق می پندارد ووحی باطنی در حق ایشان
تجویز می نماید گویا در حقیقت ختم نبوت را منکر ست گو جناب نبوت را بزبان
خاتم الانبیاء میگفته باشد ودر مقاله وضیئه گفته این فقیر از روح پرفتوح آنحضرت
صلعم سوال کرد که حضرت درباب شیعه چه میفرمایند آنحضرت صلعم بنوعی از
کلام روحانی القا فرمود که مذهب ایشان باطل ست وبطلان مذهب ایشان
از لفظ امام معلوم میشود وچون از آنحالت افاقت دست داد در لفظ امام تامل
کردم الی آخر ما قال وانچه درینجا ذکر کردیم تحریر نمود وبالجمله فرق شیعه
بسیار ست وبعض از بعض در غلو پیشقدم وهمگنان بر بطلان راسخ دم وبر

ست صحابہ خصوصاً خاصۂ حضرت نبوت صلعم مداوم الا ماشاء اللہ تعالی
کریمۂ لیغیظ بہم الکفار تفسیر مذہب این اشرار ست وبالجملہ چنانکہ در
حق اصحاب اعتقاد نیک باید داشت و ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا الایہ
می باید گفت ہمچنان در حق اہل بیت نبوت وعترت و ذریت رسالت معتقد
باید بود وصلحا را ایشان را بمزید تعظیم وکثیر اکرام تخصیص باید کرد ومناقب ایشان
راکہ در احادیث صحیحہ عموماً وخصوصاً وارد شدہ نصب العین باید داشت
قد جعل اللہ لکل شئ قدرا صاحب مقالہ وضیہ میفرماید این فقیر را معلوم
شدہ است کہ ائمہ اثنا عشر اقطاب نسبتی بودہ اند از نسبتہا ورواج تصوف بعد از
انقراض ایشان پیدا شد اما عقیدہ وشرع بجز از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امریست باطنی بتکلیف شرعی کار ندارد و
نص واشارت ہر یکی بر متاخر باعتبار ہمان قطبیت ست واموراما مت کہ
میگفتند راجع بہمان ست کہ بعض خلص یاران خود را بران مطلع میساختند
پس از زمانی قومی تعمق کردہ وقول ایشان را بر محملی دیگر فرود آوردانتہی حاصل
آنکہ این ائمہ اہل عبادت وزہد ومراقبت بودند واحسان را کہ قسیم اسلام و
ایمان ست وحدیث جبرئیل علیہ السلام بران مشتمل بودہ بیکتر ورزیدند وچون
تدریس علوم ظاہریہ مستدعی اجتماع احزاب متحزبہ ومجموع متکثرہ ست وملوک
وسلاطین بنی امیہ وخلفاء عباسیہ با این حضرات بابرکات بخوف زوال ملک
خود بد بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنہا

با یقین ظاهر بملاحظه این اسباب تبدل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود معهذا
آنچه از دست بنی امیه و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست و حاشا لله که اعتقاد و عمل ایشان
برخلاف طریقه اهل سنت و جماعت بوده باشد این همه چیزها که طوائف رفض
نسبتش بسوی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
دفاتر مفتعله و طوامیر مختلقه ساخته و پرداخته مذهبی مستقل تبار و پود آراء و اهواء
خویش بافیده اند همه حدیث مفتری و ظلمت بر ظلمت و کذب بر کذب ست
هرگز رائحه آن از کتاب عزیز و سنت مطهره بدماغ نمی رسد و معاذ الله تعالی
که اهل بیت نبوت خاصةً ائمه عترت برخلاف طریقهٔ اب و جد خویش که جهانی
بدان منور گشته متمشی شوند و بایجاد دینی مباین دین اسلام و اختراع مذهبی
مضاد مذهب عامهٔ اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت رسالت
گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی که محروم از لذت توحید و اسلام و جاهل
از طریقهٔ ادیان انبیاء علیهم السلام ست همچو شیعه از دیگری نمی آید و بالجمله
چون معلوم شد که حق مذهب اهل سنت ست و باطل مشرب اهل بدعت و
منجمله آنها اشارت بشیعه رفت پس این هم می توان دریافت که منجمله فرق
مذهب اسلام که به هفتاد و دو ملت رسیده و قیل و قال آنها در اوائل امت سر
بفلک کشیده مذهب حق و مشرب صواب جادهٔ واضحه اهل حدیث ست و بس
و برکاتی و سعاداتی که درین طریقه مشهود و محسوس جماعهٔ فراوان اوست بر احدی
از اهل معرفت و انصاف پوشیده نیست و در حقیقت صاحب سنت را که

مشتغل بکتب احادیث ست نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نور نبوت رسالت وخلوص محبت خدا ورسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات وخصال محموده و دوری از رذائل نفس اماره نقد وقت میشود تا کرا این کرامت نوازش فرمایند واز پستی تقلید باوج تحقیق رسانند علامۂ حنبلی شیخ مرعی در نزہۃ الناظرین بذکر آخر خلفاء عباسیہ مستعصم بالله نوشته قتله التتار بمکیدۃ وزیره ابن العلقمی الخبیث الرافضی و بقتله انقضت الخلافة الاسلامیة والقی التتار کتب الائمة فی الدجلة حتی صارت کالجسر تمر الخیل علیها و بذلك انقرضت المذاهب ما عدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت وضبطت بالتدوین فاختیرت لذلك انتهی حاصله درین عبارت اشعار ست بآنکه مذاهب هفتاد و دو ملت تا زمانہ مستعصم بالله موجود بود و منجمله آنها یکی مذاهب اربعه ست که بوجه انتشار وضبط وذهاب ما سوایش اختیار کرده آمد و این دلیل ست برانکه پیش ازین واقعه هائله خاص تقلید بمذهبی متعین نبود و فیه المراد و شک نیست که حدوث تقلیدات مذاهب بعد از قرون مشهود لها بالخیر در صدد چهارم از هجرت قدری یسیر بروی کار آمده و مع هذا هر یکی از اهل علم بلا نکیر بحسب دریافت ومعلومات خود عامل بود تا آنکه بعد از زوال زمان خلافت اسلامیه در سنه شش صد و پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود گرفت و درمیان علما عصبیت وحمیت جاهلیت ظاهر شد و هر یکی از هر چهار مذهب جهانی متمسک گردید و این مفسده هائله چندان سر بالا کشید که

در آخر امت زلازل و قلاقل بسیار و بلابل و اهوال بیشمار بر آن مرتب گشت و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نعوذ بالله من فتن آخر الزمان و آفاته اکنون چارۂ کار مسلمان درین زمان غربت اسلام و اوان فتن جز آنکه اعتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاهر دلۂ این هر دو اصل اصیل متمشی شود و از جملۂ ملل و نحل خواه ریختۂ اسلامیان باشد یا بافتۂ خرا باتیان چشم بر بندد دیگر نیست ؎

دلارامی که داری دل درو بند	دگر چشم از همه عالم فرو بند

در احادیث صحیحه تحذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت تحریص به اعتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که اعتصام از باب اتباع ست و تقلید محدث از وادی ابتداع وقد قال رسول الله صلعم من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد متفق علیه من حدیث عایشة رضی الله عنها و در حدیث جابرست که قال رسول الله صلعم اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة رواه مسلم و این حدیث چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریت محدثات همچنان دلالت دارد بر آنکه هر بدعت گمراهی ست و لفظ کل افادۂ شمول جملۂ افراد بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعۂ از اهل علم کرده چیزی نیست و در حدیث عرباض بن ساریه انچه در هنگام اختلاف امت با یکدیگر می باید کرد چنانکه ماجرای امروز ست چنان ارشاد کرده من یعش منکم بعدی فسیری

اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ الحدیث رواه الامام احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجة ودر حدیث ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمده قال خط رسول الله صلعم ثم قال هذا سبیل الله ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله وقال هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعوا الیه وقرء وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الایة رواه احمد والنسائی والدارمی واین حدیث وہمچنین حدیث ابن عمرو رضی الله عنه بلفظ ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملة وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا علیه واصحابی رواه الترمذی وفی روایة احمد وابی داؤد عن معاویة ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهی الجماعة وانه سیخرج فی امتی اقوام تتجارے بهم تلک الاهواء کما یتجاری الکلب بصاحبه لا یبقی منه عرق و لا مفصل الا دخله از اوضح ادله وابین حجج ست بر وجود اختلاف کثیر درین امت بعد از عصر نبوت تا آنکه ہفتاد و دو ملت ازین امت در جہنم و یک ملت کہ عبارت از جماعت اہل حدیث ست در خور جنت بود پس نزد این ہنگامہ ہمان سنت خود را نشان داد و نجات اخروی را دران منحصر فرمود بالجملہ طالب نجات را علاجی جز تخلق باین خلق و تدین باین دین نیست

وللہ در الحافظ الشیرازی ما احسن ما قال ؎

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

والسلام علی من اتبع الهدی وصیت دیگر علوی در منهج سدید گفتم
زمان قیامت قریب رسید وانچه از آثار وعلامات آن نبی معظم ورسول
مکرم صلعم پیش ازین بیکهزار و دوصد وپنجاه وچهار سال بیان فرموده
بسیاری ازان درین زمان ظاهر وهویدا گردید محبت دین از دلها بدر
رفت وحب دنیا در سینه ها جا گرفت طلای سنت بغش بدعت آمیخت و
هم عالیه از عیار گیری قاصر آمد هوای طبع بر چراغ ایمان ریخت دامنهای
پاک بچاک رفت

قانون سلامت از جهان رفت	آئین امانت از میان رفت
پیداست بر آستان دینی	دجال هزار و مهدی نی

فرق علما را الا ماشاء الله اهتمامی در کار دین نمانده ریاکاران با ریش و
عمامه از ته ریش مردم میگذرند وبدا هنان از حق ساکت شده خود را از اهل مرتبه
صلح کل میشمرند شوق تحصیل علم که عبارت از آیه محکمه وسنت قائمه وفریضه عادله
ست از خواطر این گروه بدر جسته وخرد همتان با کتساب فضائل که منطق وحکمت
وغیرهاست بر همه کس بزرگی جسته دنیاداران دین فروش ملازمت ومصاحبت
بی دینان را مایه فخر انگاشته اند وظاهر آبادان باطن خراب مجادله اهل حق را
از کمالات علمی پنداشته مخالفی به احلال حرام چون نی کمر بسته باواز بلند
میسرایید که تقلید واجب ست ونامردی مانندگان از راستی گوشه گرفته
باز نان خانه میگوید که عمل بسنت در نیوقت حرام ست قصاب صفتی بجلال

کردن ذبیحه نذر غیر الله بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گو است محمدی بتیغ
بیدریغ شرک هلاک شود و نیست فطرتی بجواز مدد از قبور و سفر از برای زیارت
مقبور سخن آراسته تا قاب مالیده از دست نرود هر چند مردم از اسلام بدر
روند شیخ حمزه که از ثقات فضلای مکه معظمه بود میفرمود دو چیز این امت را
خراب کرده یکی تخریجات فقهاء دوم کتب متصوفه و از جمله نتائج تخریجات
دوری مردم از عمل بر احادیث صحیحه و فقه قدیم سنت صریحه ست و از ثمرات
تصانیف متصوفه وثوق عوام ست بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
مستقیم توحید آری اگر امت بهفتاد و دو ملت متفرق گشته از خوبی
تقریرات همین سفیهان ست و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
بدولت تحریرات همین بیدولتان ست اعتصام بکتاب و سنت متروک
گردیده و طریقه انیقه قرون ثلثه از دست رفته گورپرستی را گرمی هنگام
ست و پیرپرستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بمقتضای حدیث صحیح
ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد
لها دینها در هر زمانی از ازمنه پیدا شده کمر بر احیای سنت که بغلو مبتدعین
فوت شده ست می بندد و بتجدید دین قویم که در زمانه او حکم غربت پیدا کرده
می پردازد در چشم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و سبب
قوی از برای ایصال ثمره عداوت و بغضا بعرض و نفس و مال او میشود
و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
میدهد و احادیث نبویه و احکام فقه سنت مصطفویه را ببذل اوقات

وصرف اقوات اشاعت واذاعت کرده از اقوال وافعال دیگران زبان وچشم می بندد یا کدام از عامه وخاصه بسعادت بخت بیدار مسئله را از مسائل دین از کتاب وسنت پرسیده یا دریافته بران عمل میکند وانچه خلاف آن واقع شده ومعتاد اہل بدعت گردیده میگذارد بسبب کثرت طرق وطعن اہل بدعت وبلوائی ارباب ضلالت چندان مضطر ومضطرب میشود که استقامت بران دشوار می افتد گویا اخگر در دست وآتش زیر پای ست فصدق رسول الله صلعم فیما قال سیاتی علی الناس زمان الصابر فیهم علی دینه کالقابض علی الجمر والحق منکران را با اہل حق پیوسته ہمین معاملات رومیدہد وحاملان منصب تبلیغ احکام خدا ورسول ہرچه از دست مخالفان می بینند موجب عزت وآبروی خود میشمارند وبعضی از نادانان بر کثرت ضالین فریب میخورند ومی دانند که اینقدر انبوه کثیر از علما وجهلا چگونه بر راه باطل سلوک خواہند نمود واین مدعیان حق که قلیل اند چگونه بر راستی خواہند بود وحدیث اتبعوا السواد الاعظم از اہل کتاب خود شنیده توثیق عقیدهٔ خویش میکنند ونمیدانند که سواد اعظم عبارت از اہل حق ست واہل حق از قدیم اندک بوده اند وخواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا وسیعود کما بدء فطوبی للغرباء پس اگر از سواد اعظم مطلق انبوه کثیر مراد باشد معنی طوبی للغرباء چه خواهد بود واز ین عالم ست تقلید غیر معصوم وقبول قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروہی انبوه پی بتحقیقت کار نبرده بران عقیدهٔ باطل جمع گردیده اند وعلماء سوء دنیا طلب جاه خواه اقبال دوست

نیز از شیوهٔ مرضیه اثبات حق و امحاق باطل انحراف ورزیده بحمایت جانب مخالف
کوشیده آبروی دین خود برباد و تباه میکنند وما اشبه اللیلة بالبارحة
ولکن پوشیده نیست که نام ما سُنّی ست و معنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
آخر زمان ست پس خوشا حال ما گدایان که با وجود عدم استحقاق این نعمت
عظمی ما را باین لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را با زمین و آسمان
بسنجیم و از فخر چندان بر خود بالیم که بر بادشاهی جهان و سلطنت دوران مباهات
ورزیم میسزد و بدا حال قدر نعمت ناشناسی که این لقب والا رتبه را در باب بزرگی
خود کافی و وافی ندانسته گاهی بلقب قادری و چشتی و گاهی بخطاب حنفی و شافعی
مخاطب گردد و طریقهٔ انیقهٔ سنت سنیه از دست داده و لقب مسلمانی که بخشیدهٔ
ابراهیم خلیل الله علیه السلام ست گذاشته راه های جداگانه پیش گیرد و بر طرق شتّی
سلوک نماید و باز خود را در زمرهٔ سُنّیان و محمدیان داخل داند و نداند که اگر با وجود
اختیار راه و رسم زید و عمرو و سلوک مسلک خالد و بکر نیز سنّی باشیم پس از فرق
باطله مثل شیعه و معتزله و نواصب و خوارج و قدریه و مرجیه و امثالهم چه قسم
امتیاز حاصل کنیم شاه عبد العزیز دهلوی در رجوم الشیاطین نوشته اند که
شیعیت دامنی دارد نهایت فراخ که اعتقاد حلول و تناسخ و بدء و قول بالوهیت
ائمه همه را گنجائش میکند چه اکثر این فرق باین امور قائل اند و با وصف آن در
شیعه معدود بخلاف مذهب اهل سنت و جماعت که مدار آن بر سنت نبوی ست
و اقتدار بجماعهٔ صحابه اعتقاداً و عملاً پس این مذهب نهایت تنگ و باریک تر از
موی ست پس که هر که ادنی مخالفتی با سنت و اجماع صحابه نموده از دائره این مذهب بر آمد

و در جائی دیگر از ہمین کتاب فرمود کہ در سنیت می باید کہ اعتقاداً و عملاً اصلا مخالفت با سنت نبوی و صحابہ کرام نباشد تا شخص سُنّی شود انتہی و الحق این ہمہ خرابی کہ در ملت محمدی واقع شدہ محض از ہمین جہت ست کہ عوام کالانعام و خواص کالعوام مطلق العنان شدہ ہمچو ناکیان حریص کہ بہ آواز تی تی درپس بروند و ندانند کہ کیست بہر کہ اندک رنگی از چرب زبانی و نرمی تقریر در لباس کتاب با ایشان نمود یا پارۂ از صنائع و نیرنجات و طلسم و سحر در پردۂ زہد و درویشی بر اینہا عرض کردی تا مل اقتدای او کردند و ندانستند ؎

ای بسا ابلیس آدم روئی ہست	پس بہر دستی نباید داد دست

و ندریافتند کہ دو پلۂ ترازوی شرع کتاب و سنت ست پس قول و فعل و اعتقاد ہر یک را دران دو پلۂ میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سرہ و جید و گرانمایہ ست ورنہ سبک و خفیف و فرومایہ و نشناختند کہ علماء متورع و صوفیان متشرع در اتباع مقصود نیستند بلکہ طفیلی اند و مقصود و مطلوب فی ذات پیغمبرست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کما قال سبحانہ و تعالی لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ پس اسوہ را بحق رسول ذکر فرمود و نگفت کہ اسوۂ احبار و رہبان خوب ست بلکہ از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کثیرا من الاحبار و الرھبان لیاکلون اموال الناس بالباطل الایۃ و بالجملہ بر جملہ اخلاف و احباب فرض ست کہ کمر سعی بترویج سنت قولاً و فعلاً بر بندند و باشاعت متون و شروح علم حدیث بخواندن و نوشتن و آموختن و درس کردن و بہ یکدیگر رسانیدن و در ہر قطر مہما امکن نسخہا ازان فرستادن بپردازند و از تعلم و تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و فتاوای فقهیه و تصوف و فلسفت
کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد روم و انگلستان حتی الوسع نظر بپوشند
و عمل بر ظاهر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
رواج دهند و مردی عالم محدث متورع را که قول و عقیدۀ او محض بر سنت رسول
باشد با مامت برگزیده اقتدای او بکنند و هر جا که قولی یا عملی خلاف سنت یابند
بمحو و امحاق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
و خواه بتقریر زبان و خواه به تصنیف کتب و خواه بتدابیر دیگر و بدانند که عالم
محدث فی الحقیقت مجدد دین ست و محی سنت و مرد فقیه هرگز مجدد نیست و
امارت محدث آنست که بر ظاهر نصوص و ادلۀ کتاب و سنت و فقه این هر دو عمل
نماید بی چون و چرا و تا وقتی که حدیث شریف در امری از امور یابد هرگز بقول
کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جد
التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بیند
اگرچه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی نبیه آتش غضبش
مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحۀ هستی باقی نگذارد و همین طائفه ست موعود
بنصرت من الله و ملقب بظاهرین و منصورین و مجددین چنانکه در احادیث
آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف امت و
ائمه محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقهاء قیاس بجای
بجای خود باید گذاشت و اهتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
سرانجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب ننگ و نام و تکمیل لواحق عزت و شان

واکتساب فضل وهنر غیر ضروری که منفعت آن در دین هیچ نباشد منهمک نباید
شد که موت را وقت معلوم نیست و قیامت امری شدنی ست و قریب رسیده
وسایه برسر افگنده و آثار صغری و کبری همه در وجود آمده ختم الله لنا بالحسنی انتهی
حاصله تنبیر پسیر وصیت دیگر آنست که دنیا را چندان معتبر نباید داشت
زیرا که اکثر خلق در طفلی و بیشتر کسان در جوانی می میرند و کمتر بسر حد پیری میرسند
و آنانکه میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند
که کجا رفت و کیف که این طلسم اعظم بفرصت حبابی درهم میشکند و این مصباح
مشکوة عالم بمهلت شراری چشم برهم میزند

پرتو عمر چراغی ست که در بزم وجود		به نسیم مژه برهم زدنی خاموش ست

از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال ست بشرطیکه اجل فرصت
دهد بغفلت میگذرد و نمیدانند که از کجا آمده ست و چرا آمده و غرض از آفرینش
او درین جهان فانی چیست و بنابر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی که هر نفسش
جوهری بهاست معلوم نمی گردد و بعد از انقضاء اربعین وقت تحلیل قوی
و تبدیل آب و هواست پس عمری که آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد
نکند و تندرستی بدن و فراخ دستی هم میسر گردد همین بست و پنج سال ست
و اگر اوقات خواب را که برادر مرگ ست بر آن زند مقدار مذکور هم بنقصان میگراید
و جز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم که تو ای عمر چرا زود برفتی		گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود

و معذلک این دنیا که مارا اندران این عمر مستعار ارزانی داشته اند مبغوض

او تعالی ست در حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود الا ان الدنیا ملعونۃ وملعون ما فیہا الا ذکر اللہ وما
والاہ وعالم او متعلم رواہ الترمذی وابن ماجۃ و در حدیث سہل بن
سعد ست قال قال رسول اللہ صلعم لو کانت الدنیا تعدل عند اللہ
جناح بعوضۃ ما سقی کافرا منہا شربۃ رواہ احمد والترمذی و
ابن ماجۃ واین ہر دو حدیث دلیل ست برآنکہ تمام دنیا ملعون خدا ست
جز یاد او سبحانہ وجز عالم وطالب علم وقدرش نزد خدا برابر پر پشہ ہم نیست
پس ہر کہ دنیا را بر دین می گزیند وی ملعون را بر محبوب الہی اختیار میکند
غایت ابلہی باشد کہ باین لذت قلیل کہ آنہم بی رنج کشی میسر نمیشود لذات
اخروی را کہ دائم باقی ست برباد دہند و با آلام ابدی گرفتار شوند در حدیث
آمدہ واللہ ما الدنیا فی الاخرۃ الا مثل ما یجعل احدکم اصبعہ فی الیم
فلینظر بم یرجع رواہ مسلم عن المستورد بن شداد مرفوعا وازینجا
ست کہ در ذم دنیا و تحذیر از حب او آیات و احادیث بسیار آمدہ کہ اگر ہمہ درینجا
نوشتہ آید کتابی مستقل گردد وشک نیست کہ نزد دانشمند خزف پایندہ بہتر از
جوہر فنا شوندہ ست پس اگر اخرت باقی سفال باشد تاہم ازین متاع فانی
بہتر ست حیف باشد کہ گوش بر وعظ قرآنی و زجر نبوی نہادہ تمام عمر در سر
این کاروبار کہ مدار آمد و شد او بر بازی و خدیعت و دروغ و مذلت ست
بسر برند و بنقصان آخرت کہ نعیم مقیم ست گرایند در حدیث ابی موسی
آمدہ کہ آنحضرت فرمود من احب دنیاہ اضر باخرتہ ومن احب آخرتہ

اضربد نیاہ فاثروا ما یبقی علی ما یفنی رواہ احمد والبیہقی فی شعب
الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی کہ الدنیا مزرعۃ
الاخرۃ ست درین دار ناپائدار کردہ اند و چارہ نیست از آنکہ جدائی از
ضروریات انسانیت مثل جامہ از برای ستر تن و نان از برای سیری شکم
صورت گیرد ناچار اگر دنیا باندازۂ ضرورت دست بہم دہد بر آن قناعت
باید کرد و ہیچو اہم ضالہ تنافس نباید نمود ورنہ انجام کار ہمان انجام اوست

این مشو زعشوۂ دنیا کہ این عجوز	مکارہ می نشیند و محتالہ می رود

ولہذا در حدیث ابی ہریرہ مرفوعاً آمدہ الدنیا سجن المؤمن وجنۃ
الکافر رواہ مسلم وعنہ رضی اللہ عنہ حجبت النار بالشہوات
وحجبت الجنۃ بالمکارہ واین متفق علیہ ست لکن نزد مسلم بدل حجبت
لفظ حفت آمدہ ومعنی ہر دو یکی ست وبالجملہ این دنیا و زہرت و زینت او
را بسیاری از اہل علم و دانش ہم زدہ تا با بنا دنیا و آبار او چہ رسد و
لہذا آنحضرت صلعم ارشاد بسوی کفاف فرمودہ وگفتہ قد افلح من اسلم
ورزق کفافا وقنعہ اللہ بما آتاہ رواہ مسلم عن ابن عمرو رضی
اللہ عنہ و در خصوص اہل بیت خود بدان دعا کردہ و فرمودہ اللہم
اجعل رزق آل محمد قوتا وفی روایۃ کفافا واین متفق علیہ ست
از حدیث ابی ہریرہ واز اینجاست کہ دنیا با سادات بنی فاطمہ سازگار نیست
نشنیدہ باشی کہ مثل دیگر مردم از ملوک وجز ایشان مال و متاع دنیوی با حدی
از آل نبوی وعترت مصطفوی در وقتی از اوقات وقطری از اقطار حاصل

ومیسر شده باشد وشاذ و فاذ را حکم نیست واز تاثیرات این دعوت نبوی ست که ائمه اہل بیت ہمواره دین را بر دنیا گزیده اند و ہرگز سری بجانب حصول مکنت و دولت و حکومت بالانکشیده قصه امام حسن معروف ست که امامت وخلافت حاصله را بمعاویه رضی الله عنه گذاشت و بعد از وی رضی الله عنه ائمه دیگر نیز سلوک ہمین مسلک کردند و معہذا اکثری از انہا جام شہادت نوشیدند ابو ہاشم بن عتبه بن ربیعه گوید عهد الی رسول الله صلعم قال انما یکفیك من جمع المال خادم ومرکب فی سبیل الله رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة و در حدیث عثمان آمده ان النبی صلعم قال لیس لابن ادم حق فی سوی هذه الخصال بیت یسکنه وثوب یواری به عورته وجلف الخبز والماء رواه الترمذی خلیل صاحب عروض را دیدند که در صحرا زیر سایه درختی نشسته بود واز غایت افلاس ونہایت گرسنگی نان خشک در آب تر کرده میخورد یکی گفت این چه حالت ست فرموده

خبز وماء وظل	هذا النعیم الاجل

وخود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود که مثل وی در احدی مشاہد نگشته تا آنکه یکبار بر بوریا خفت نقش بوریا در تن نمایان شد ابن مسعود گفت اگر فرمائی بساطی بگسترانیم وچیزی بسازیم فرمود مالی وللدنیا وما انا والدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح وترکها رواه احمد والترمذی وابن ماجة و در روایت عبید الله بن محصن آمده که فرمود من اصبح منکم آمنا فی سربه معافی فی جسده

عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب و در مدح مومن قانع حدیث ابی امامه مرفوعًا باین
لفظ آمده اغبط اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوٰة
احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان غامضًا فی الناس لایشار الیه
بالاصابع وکان رزقه کفافًا فصبر علی ذلك ثم نقد بیده فقال عجّلت
منیّته قلت بواکیه قل تراثه رواه احمد والترمذی وابن ماجة
وفرموده ان لکل امة فتنة وفتنة امتی المال رواه الترمذی عن کعب
بن عیاض مرفوعًا و در حدیث عائشه ست یرفعه الدنیا دار من لا دار
له ومال من لا مال له ولها یجمع من لا عقل له رواه احمد والبیهقی
فی شعب الایمان و در حدیث مرفوع حذیفه آمده حب الدنیا راس کل
خطیئة رواه رزین وبیهقی آنرا مرسلًا از حسن در شعب الایمان روایت نموده
و در حدیث ابی الدرداء ست قال قال رسول الله صلعم ما قل وکفی
خیر مما کثر والهی رواه ابو نعیم فی الحلیة و درین باب احادیث
بسیار ست حفاظ حدیث آنرا در کتاب الرقاق ایراد کرده اند الحاصل مسلم مومن
کامل الاسلام والایمان کسی ست که این احادیث واشباه وامثال آنرا در
نظر میدارد و بران کاربند ست پس جائیکه مصلحت دینی ومصلحت دنیاوی باهم
متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسی که مصلحت دینی را مقدم
می دارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد آنحضرت صلعم فرموده من جعل
الهموم همًا واحدًا هم المعاد کفاه الله هم دنیاه الحدیث رواه ابن ماجة عن ابن مسعود رفعه

وکسی که مصلحت دنیا را مقدم دارد گاه باشد که دنیا هم او را دست بهم
نمیدهد چنانچه درین زمانه وپیش ازان بشهادت کتب سیر و تواریخ مشاهده
شده و خسر الدنیا والآخرة گشته واگر دنیا دست داد در اندک فرصت زوال
پذیرفت وخسران ابدی لاحق شد هزاران را بچشم خود دیدیم که بدولت رسیدند
باز ازانها اثری نماند و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می ماند حق
تعالی فرموده اذا السماء انفطرت الی قوله علمت نفس ما قدمت
واخرت در ۱۲۸۵ هجری چون سفر حجاز سمت طراز پیش آمد در ملتزم پردهٔ
کعبه را گرفته اول ادعیه حسن آخرت و توفیق علم و عمل بر زبان گذرانیدیم
سپس رو بروی کعبه سوال سد رمق بی منت خلق کردیم بنا برآنکه در نوکری
اعدا بسیار بهم رسیده بودند و هردم در فکر زوالش بودند دمیکه مراجعت
بسوی خانه اتفاق افتاد بی خواست بروجه اکراه ترقی منصب و عروج پایهٔ دولت
واز دیاد حشمت شد و هیچ ندانستیم که ماجرا چیست بعده که در اسباب این حالت
بنظر غور نگریستیم همه ظلمت در ظلمت و آفت بر آفت بچشم می آید و هیچ راهیم بهر نوع
که ممکن شود خود را ازین ورطه هلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود ؎

آنچه نصیب ماست بما هم میرسد		گر نستانی بستم میرسد

درین نزدیکی بقدر قاسر معیشت لک روپیه سال و حکومت بر ده لک نفر
داریم اما خدا گواه ست و دل دانا آگاه که حالت اولی که صد روپیه ماهوار
بود و بر احدی فرمان مانی رفت و نماز پنجگانه در مسجد و تلاوت کتاب در خانه
روزانه طوع ید بود بهتر ازین حالت مینماید واز تجربه دریافت آمد که آسودگی

دنیا همه ویرانی آخرت ست و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان
دیگر باشد

بیا در بزم رندان تا ببینی عالم دیگر	بهشتی دیگر و ابلیس دیگر آدم دیگر

هر کرا از میان اینها اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید و نیست
که وی با دانی اهل اسلام نمی رسد تا بکسیکه لکع بن لکع و از جنس نسار باشد
و بشاشت ایمان در خلال دلش نرسیده و جامی از حلاوت ایمان نچشیده
و اصول و فروع خود و ابنا جنس خویش را از دیگر امراء دیرساله بر روش کسری
و شیوهٔ قیصری یافته و همگی عمر در دید و شنید خصال آن قوم بسر برده چه رسد و
از وی که نام و نشان سرائیده آید ع من دانم و دل داند و داند دل من
هر آنچه از ما در ظاهر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تجمل بمراسم دیو اسم
ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بوده یقین خواهی کرد که همه بجبر
قسر و اکراه خاطر فاتر ست

با دل گفتم که ای دل احوال تو چیست	دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی	کو را بمراد دیگری باید زیست

تا آن وهان اگر چنان شود که ما را بجا بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه
قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سافح می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدار
دیگر میپریم مگر ماجرا این ست که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
زوال حطام فانی دنیا و رفتن این اوج موج رنجی بدل ما نمی رساند چیزی که بما
میگذرد آنست که در حالت ازاله این چیزها امید بقاء عرض و نفس و دین نیست

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویه نشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
الا ان یشاء الله رب العالمین و ما ذلک علیه بعزیز درین غربتگاه انچه
تسلی خاطر حزین و دل غمین میبخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و امثال
اوست تا خواسته رب العزت درین میان چیست و حدیث انما الاعمال
بالنیات امید نجات میدهد و کیف که از جناب ربوبیت آرزو داریم که
ختام جمله مهام بر شیوه اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم چاره گری
فرماید و شیب در اسلام موجب حط آثام گردان ان شاء الله تعالی و ظاهر آنست
که این آفات که باتفاق و بخت دامنگیر حال پر ملال ماست فرزندان سعادتمند
را فرا نگیرد و برین تقدیر ایشان را صبر بر متاع حاضر و قناعت بر کفاف و
طلب رزق بکسب بجد اوسط یا عدم طموح بجانب مراتب علیه این سپنجی
سرا با حفظ عزت و آبرو و بترجیح مصالح دین بر منافع دنیا اگر همت بلندی
کند و نشئه خلوص و ایثار حق بر خلق بدماغ ایمان بپیچد کافی و وافی ست و هو
الموفق للصواب وصیت دیگر آنست که آدمی تا از شکم مادر بکنار پدر آمده
او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و تا طفل ست مادر و پدر کفیل اویند و
بعد از انکه بسر حد شعور رسید لابد باشد از انکه کسبی برگزیند و دستمایه معاشی
بهم رساند و بقیه عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
از انواع تجارت و طرق زراعت و اصناف صناعت و اسباب وراثت بسیار
بلکه بشمار ست که جز او تعالی دیگری بحصر و علم آن نمی تواند پرداخت اما درین
اقلیم هند که ما در آنیم ذوی الحیثیات را که متسم بسمات علم یا شرافت دودمان اند

جز طریقه اجارت که بزبان عرف موسوم بنوکری وچاکری ست وجهی دیگر باقی نمانده واین اجاره هرچند در شرع شریف جائزست واجیر شدن از برای مسلمان وکافر حلال اما درخلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بحرمت رزق میگردد ومردم بدان مبالات ندارند مثل رشا وسرقت وخیانت وغصب و اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت ونحو آن پس مؤمن متقی ومسلم متحری را واجب ست که درین اجارت مهما امکن خود را از آلائش منکرات و آمیزش مهلکات دور دارد تا ثمرهٔ مشقت لیل ونهارا و رائگان نرود و خود را واهل خود را از نار جدا تر انداز د قوا انفسکم واهلیکم نارا نص ست درین باب ورنه سلامت از ایمان برخیزد وجان هم در دنیا بگوناگون اخطار گرفتار گردد چنانکه شاهدست درحدیث ابوهریره رضی الله عنه ست که آنحضرت فرمود صلعم ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا الحدیث رواه مسلم وانچه بذریعهٔ غیر مشروع ووسیلهٔ ناجائز میسر شود همچو صور مشار الیها شک نیست که از جنس طیبات نباشد بلکه حرام وخبیث بود وچون متصف بحرمت وخبث آمد برکت ورحمت از میان برخاست وظلمت وزحمت فرود آمد واثر دعا وسوال برفت ولهذا در حدیث مذکور آمده ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء یقول یارب یارب ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذی بالحرام فانی یستجاب لذلک رواه مسلم

واین نه خاص به رشا و جز آن ست بلکه درین زمان غالب بیوع و عقود بر
مفاسد مشتمل آمده و انواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها
جا گرفته و تفاوتی در طیب و خبیث نمانده و عامه خلق در آن گرفتار شده
چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعًا یاتی علی الناس زمان لایبالی
المرء ما اخذ منه امن الحلال ام من الحرام اخرجه البخاری واین
حدیث یکی از اعلام نبوت ست و زمان حاضر مصداق صحیح اوست و در
احادیث صحیحه به بسیاری از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث
رافع بن خدیج که دران مرفوعًا وارد شده ثمن الکلب خبیث و مهر البغی
خبیث و کسب الحجام خبیث رواه مسلم و در حدیث متفق علیه ابی مسعود
انصاری حلوان کاهن را زیاده کرده و در حدیث ابی جحیفه که نزد بخاری ست
نهی از ثمن دم و لعنت بر آکل و مؤکل ربا آمده و در حدیث متفق علیه از جابر
وارد شده که در عام فتح مکه آنحضرت صلعم بیع خمر و میته و خنزیر و اصنام را حرام
گردانیده و نزد مسلم از جابر نهی از ثمن گربه مرفوعًا آمده و امثال این چیزها
بسیارست و در کتب سنت مطهره و فقه آن مذکور و حصر آن درین محل دشوار
بالجمله اگر اجاره هرچه گیرد و زمانه بطریق دیگر از وجوه معیشت مساعدت نفرماید
اینقدر خود فرض وقت ست که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از
جور و تحری عدل نماید و خود را از اختیار شیوه هم پیشگان و رضا به هنجار ایشان
دور دارد خواه این اجاره بر پا باشد یا از دست برود درین زمان یکی از عظائم
آفات این ست که اگر شخصی خدا ترسی در دیوانی از دواوین عدالت این عصر

که درحقیقت خلعت بر ظلمت و ضلالت بر ضلالت و جور بر جور ست اسیر شده
میرود همنفسان آنجا که خوگیر حرام خواری و خبیث ستانی بوده از قیام او را
دران مکان و ثبات او را بران خدمت دشوارتر از هر دشوار میسازند و
هزار ریو و رنگ عزل و خروج او را از میان زمره خود بدل میخواهند طرفه تر آنست
که درین زمانه اگر یکی کمر بنصیحت آقا بندد و از ته خاطر جویان مراتب خیر طلبی
بود قطع نظر از رضا و سخط هم پیشگان باسبابی که محیط احوال اهل ممالک ست
خودش نزد کسیکه چاکر اوست تا شیوهٔ جامه بکار نبرد و رضای ظاهری را بر
هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا از وی خوشنود نگردد و اگر نصیحت ساذج
گزیند مطرود دل و مردود محفل شود و از همه نعم محروم افتد

مرا نصیب ز خوان جناب عالی نیست	که زندگانی ما صرف آشنائی نیست

الغرض مدار کار حصول دنیا و رسوخ در دلهای اهل آن بر زور و خدع و
خیانت آمد و امانت و دیانت و نصیحت نفس الامر موجب حرمان شد گو
خانهٔ آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن برباد رود و سودش مبدل بزیان
گردد این چنین افتاده ست در طبع امراء و روساء روزگار و ایشان را حسابی
از دوست و دشمن واقعی درمیان نیست همین ظاهر نزد اینقوم حکم حقیقت
دارد و از هزار یکی و از بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامری نکوخواهان نمی برد
قاضی محمد صادق خان اختر در رسالهٔ صبح صادق داستانی از ماجراء یاران
ز مردم خویش و بیگانه بزبان خامه سپرده داد نصفت و تجربه کامل
داده والسمیه بهر دوست و شخص حازم باهوش را ناگزیر است که دمی آنرا

مطالعه کند وانچه دران مرقوم ست بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بربصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
در بازی این قوم نیفتد بالجمله در هر زمان رنگ اهل عالم در کسب معیشت دیگر
ست و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
اینقدر کفایت باشد که اگر بنا چاری در سبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
غایات را از دست ندهد و تا تواند نان اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو اتعه و منفعل
و ملایان مساجد و پیران خانقاه و قانعان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
نفرماید و چشم بر مال این و آن بحیله خداپرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه مهما
امکن بکسب پردازد که افضل مکاسب کسب دست خودش هست و انبیاء
علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
قال رسول الله صلعم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل
یدیه وان نبی الله داؤد علیه السلام کان یاکل من عمل یدیه رواه
البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلعم ان
اطیب ما اکلتم من کسبکم وان اولادکم من کسبکم رواه الترمذی
والنسائی وابن ماجة وعن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب کسب
الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البیهقی فی شعب الایمان
و در حدیث رافع بن خدیج ست قال قیل یا رسول الله ای الکسب
اطیب قال عمل الرجل بیده وکل بیع مبرور رواه احمد و بالجمله
کسب دست اطیب مکاسب واهم امور ست و این کسب شامل چیزها ست

کہ دست را دران دخل ست مثل زراعت و بیع و کتابت خواہ قلیل باشد
یا کثیر و آنحضرت صلعم اخبار کرد کہ لیاتین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا
الدینار والدرھم رواہ احمد عن المقدام بن معدیکرب و شک نیست
کہ درین زمان راہی بسوی حفظ آبروی دین و عزت اسلام جز وجود مال کہ
سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگرچہ یکی ہزار وجوہ کمال والوف فضائل
حاصل داشتہ باشد اما تہیدست بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد و ہر کہ
مالدار ست نزد تمام عالم از وی عزیز تری نیست ؎

فصاحۃ سحبان وخط ابن مقلۃ	وحکمۃ لقمان وزھد ابن ادھم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلس	فلیس لہ قدر علی وزن درھم

اینقدر ست کہ جمع مال و متاع نزد عارف مسلم سبب حفظ حرمت اوست و نزد
محب دنیا موجب نکبت و نخوت او تفاوت در نیت ست و اصل در اعتبار
اعمال نیت باشد و افلاس اضطراری مؤمن اثر تقدیر ست و آسودگی کافر
موجب ویرانی آخرت او حلاوت ایمان آنست کہ در تہیدستی تقدیر صبر و تحمل
بکار برد و در فراغت حال لشکر و ثنا را یزدی گراید و چنانکہ دولتمندی باعث
بر خرابی دین نگردد ہمچنان املاق حامل بر زوال اسلام نباید ؎

نہ شادی داد سامانی نہ غم آورد نقصانی	بہ پیش ہمت ما ہرچہ آمد بود مہمانی

جمعیت خاطر کہ حضرات صوفیہ در تحصیل آن میکوشند نتیجہ اش جز آن نیست کہ
دل با خدا باشد و از حول احوال عسر و یسر و فرح و ترح خاطر متغیر نگردد
و معذلک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواہ غنای قلبی باشد یا غنای قالبی

وانچه از مرضیات الهی از دست توانگری آید هرگز از مفلسان متوقع و واقع نیست اگرچه تبعات غنا هم بسیارست چنانکه آفات فقر بیشمار و سخن در ترجیح یکی بر دیگری بجای خود مسطورست و مناظره و جدال سعدی درین باب در گلستان مذکور فقری که فقیر را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع در محرمات سوال وجز آن شود و آبروی شرف و فضیلت علم یا عمل او را بریزد و سبب خواری و مذلتش در نظر همچشمان گردد شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت ست و غنائی که موجب طغیان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و غرور گردد و از اسلام و شعائر دین غافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منهمک گرداند بدتر از فقری ست که دران تماشاته بر مرضیات الهی و ارشادات رسالت پناهی میسر و ممکن ست و قناعت بر سد رمق بی مذلت و خواری حاصل میشود ؎

زوال نیست در اقبال بی نصیبانش		خوشا جهان نهیدستی و غریبانش

بالجمله لکل وجهة هو مولیها و لو لا الاعتبارات لبطلت الحکمة نزد ما آنست که اگر نانی افراغت بمقدار کفاف خود و عیال و وابستگان خویش بی مذلت بدست آید و خانهٔ خالی از اغیار در گوشهٔ شهری میسر گردد و همنشینی کتاب یا یکدو هم مشرب از احباب بصورت بندد و کسی در پی آزار این کس نبود و امرا او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش نخوانند نعمتی بزرگتر ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمعیت نمیتوان بهم رساند ؎

آنکس که بخانه نیم نانی دارد	در گوشه شهر آشیانی دارد
نی خادم کس بود نه مخدوم کسی	انصاف بده چه خوش جهانی دارد

و درین باب ابیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسر برده اند
واگر در حصول این حال قصوری بوده ست و فریضهٔ اهل و عیال برگردن افتاده
چاره و ناچار مهما امکن دست و پا می باید زد و دستمایه بقدر ضرورت بدست می باید
آورد تا مذلت سوال و طموح نظر در اموال و هتک دین بلحوق خواری در نظر
مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قلیل کافی ست و ترک هوس
کثیر وافی ما قل وکفی خیر مما کثر والهی واگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
ولطف خداوندی کارسازی فرماید انکار ازان کفران نعمت باشد چه آنچه
مذموم ست استشراف و تطلع ست نه اخذ بی طلب قصه عمر بن الخطاب رضی الله
عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان ببین که قیامت بر سر رسیده آفاتی
که از فقر در دین می آید و ضعفی که در ایمان پیدا می شود چارهٔ آن غیر از وجود غنای
حلال نیست تا اسلام بجا ماند و پا لغزی در دین دست ندهد لکن از مراقبت حلال و
حرام و اجتناب از مشتبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت صلعم فرمود
الحلال بين والحرام بين و بينهما مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس
فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات
وقع في الحرام كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الحديث
متفق علیه و این حدیث از الفاظ است و شرح آن درازی خواهد در دلیل
الطالب علی ارجح المطالب که درین نزدیکی ریخته خامه گردیده تفسیر این حدیث

بر وجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و چون
گفت که حلال صرف درین روزگار پرآزار میسر نیست زیرا که وجوه حلت مال و طیب
معیشت بسیارست که با وجودش حاجت بفقر مرقع و زهد خشک نمی افتد چنانکه در
کتاب اکلیل الکرامه ببیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد مدعا برداشته فمن
شاء زیادة الوقوف علیه فلیرجع الیه ـ

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون
و شروح و تالیف ست چنانکه در مقاله وصیه و رساله دانشمندی مذکورست
و بتجربه متحقق گشته که هر که بدان شیوه خرامش کند و آن شیمه را فراگیرد امیدست
که از برکات علم محروم نیفتد و آن این ست که نخست رسائل صرف و نحو درس کند
شش سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب تعلیم نماید و انفع این رسائل چند
رساله ست در علم نحو میر و هدایة النحو و ضریری و کافیه با شرح جامی و مراح الارواح
و شافیه با شرح رضی میخوانند و بعض مفصل زمخشری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه
و غایة البیان و مسالک بهیه درس میدهند و این طریقه خوب و کافی ست و اگر
مغنی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و مسائل
نزدیک و دور طوع ید گردد و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگرست مثل
الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جز آن و بالجمله دریافت این
هر دو علم در مبادی تحصیل از واجبات طلب علم ست بعد ازان کتابی از تاریخ یا
حکمت عملی که بزبان عربی باشد بیاموزند مثل تاریخ الخلفاء للسیوطی و ابجد التاریخ
حبیب الله قندهاری و تاریخ ابو الفداء که بغایت مختصر و جامع ست و همچو

لقطة العجلان مختصر سطور و میبذی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع
کتب لغت و برآوردن مشکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دواوین لغات
عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم ست زیرا که علم لغت ام
همه علمها ست و آله جمله فنها و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم دینیه و جز آن
آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعهٔ جمیله و وسیلهٔ مرضیه بدست می آید
و چون لغت دین و لسان شرع مبین در عربی واقع شده ناگزیر آمد از انکه علوم
عربیت را که افضل آن صرف و نحو ست و اکمل و اجمل آن علوم لغت بر وجه اتقان
و حفظ بهم رسانیده آید و رنه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل و فهم باقی
ماند و احسن و اتقن کتب این علم صحاح جوهری ست سپس تاج العروس شرح قاموس
باز مزهر سیوطی بعده بلغه فی اصول اللغة و کفایة المتحفظ و لف القماط و بتکر در
بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگرچه تالیف این زمان ست اما در جامعیت
و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یابد موطای امام
دار الهجره مالک بن انس رضی الله عنه بروایت یحیی بن یحیی مصمودی درس دهند و هرگز
آنرا معطل نمی باید گذاشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بمدینهٔ نبوة
علیه الصلوة و السلام ست و کتابی ست مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد
و ما را سماع جمیع آن مسلسل ست تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب مقاله و ضیه را بر آن
دو شروح ست یکی فارسی مصفّٰی نام دیگر مسوّی در عربی و شرح زرقانی حامل متن
ست و درین نزدیکی تسهیلا للکرام و نفعا للعوام ترجمه اش کشف المغطّٰی در اردوی ریخته
طبع شده بعد از ان قرآن عظیم را درس گویند بآن صفت که صرف قرآن بخوانند بغیر تفسیر

و ترجمه گوید و احسن تراجم از فتح الرحمن ست و دران صاحب ترجمه چیزها رعایت کرده
که منتهیان را نافع ست تا بمبتدیان چه رسد و آن چیزها را در اول دیباچه ترجمه ذکر
کرده دیگر ترجمه فرزند ارجمند اوست در اردو زبان موضح القرآن نام و نفع آن
تمام خلق را فرا گرفته و برکت و قبول و شهرت عجیبی یافته در آن هم نظر باید کرد تا قدرت
ترجمه بزبان خود کما ینبغی حاصل گردد و این ترجمه نزد ما یکی از کرامات آن صاحب
مقامات ست و بالجمله در حین ترجمه خواندن و گفتن بر آنچه مشکل باشد در نحو یا در
شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
مثل جلالین یا حاشیه صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضهاست و بعد
از انکه عبور بر مختصرات تفاسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و مناسبتی
شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و معرا
بود از خلط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و در منثور بخواند و اگر میسر نشود تفسیر فتح القدیر
شوکانی را اولا و تفسیر فتح البیان را ثانیا درس گوید که این هر دو تفسیر درین زمان
اخیر از اجل نعم الٰهی ست و مغنی ست از جمله تفاسیر روی زمین و جامع مقاصد
تنزیل ست بر حسب مراد شارع ان شاء الله تعالی بعد ازان در یکوقت کتب حدیث
را میخوانده باشد و مجمع علیه این علم امهات سته ست پس کتاب آسان را مقدم کنند
بر دشوار مثلا بعد از موطا نسائی خواند سپس ابن ماجه بعده ابوداؤد باز ترمذی عقب
آن مسلم و عقب آن صحیح بخاری و درینجا تحصیل علم حدیث تمام شد و قسطی عظیم از علوم
نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدر و قیمت آن جز کسیکه
آشفته نجات آخرت و شیفته فیوض دین قویم ست دیگری نمی داند و نمی شناسد

وبعد از حصول عبور برین کتب اگر توفیق ایزدی رهنمون شود دیگر دواوین
حدیث را از مسانید و معاجم و اجزاء و سنن و جز آن هرچه از ان میسر آید بطور خود
مطالعه کند خصوصاً مشکوة المصابیح و تیسیر الوصول و سنن دارمی که درین زمان
میسرست سپس توجه خاطر بکتب فقه سنت برگمارد و درین باب کتاب منتقی
و بلوغ المرام با شروح خود و بعده روضهٔ ندیه شرح درر بهیه کافی ست اما
اگر پیش ازین رسائل فارسی این باب را مثل نهج مقبول و عرف الجادی و بدور
اهله و نحو آن را که درین نزدیکی تالیف یافته در مطالعه کشد موجب سهولت
فهم در متون و شروح مذکورست اول سبل السلام را ببیند سپس مسک الختام را
بعد از ان از نیل الاوطار استفاده ستاند الحمد لله که درین نزدیکی فقه الحدیث
در جمله ابواب شرائع اسلام بروجهی انتقاء یافته و در پیرایهٔ عربی و فارسی جدا جدا
مدون گشته که سبب رفاه عام آمده تا کرا بخت بخواندن و کار کردن بموجب آن
توفیق بخشد والمهدی من هداه الله بعده کتب عقائد حقه را با کتب سلوک
بخواند و مراد باین کتب نه مؤلفات اهل کلام ست مثل مقاصد و مواقف و عقائد
نسفی و جز آن بلکه کتب اهل حدیث ست مثل شرح سفارینی و رسائل شوکانی
و مقریزی و کتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم و قطف الثمر و انتقاد
رجیح و نغبة الرائد و ما یقارب ذلک و در یکوقت کتب دانشمندی را مثل قطبی و
رساله شمسیه و غیر آن الا ما شاء الله مطالعه کند و بخواند و اگر میسر آید که مشکوة را
یکوقت بخواند و روز دیگر شرح طیبی بقدر آنچه در روز اول خوانده ست بخواند
یا یکروز منتقی و بلوغ المرام بخواند و روز دوم همانقدر بر شرح هر دو عبور نماید

خیلی نافع ست و مراد بدانشمندی کتاب دانی ست و آن بر سه مرتبه می باشد
یکی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بروجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
اکثر احوال صائب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
سوم آنکه شرح یا حاشیه برآن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
این اجمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
گوید بطریق درایت و تحقیق لابدست او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابدست او را محافظت بر این امور اول ضبط
شکل یعنی اسماء و افعال که در عبارت واقع شده ست اگر محل اشتباه باشد حرکات
و سکنات او را بیان نماید و همچنین اعجام و اهمال حروف بیان کند تا از تصحیف
محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
نماید سوم کشف مغلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عویص یا صیغه عویص که بر ذهن
شاگردان صعب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
تصویر مسئله یعنی اگر قاعدهٔ که در کتاب مذکور میشود بذهن شاگردان درنمی آید
بیان آن بعبارت واضح بکند و بعض امثلهٔ آن بیان نماید تا آنکه بذهن شاگردان
درآید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله اقامت کرده شده ست
مقدمات مطویهٔ آنرا بوجهی مسوق گرداند که بلزوم مقدمات مر بعض را یا اندراج
در بعض نتیج مدعا باشد و رجوع کند بمقدمات بدیهیه که شک را در آن مدخل نبود
بطریق بدیهی که شبهه در آن نیفتد ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

و بسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع غیر مستدرک از میان آنها جامع
آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر را از داخل شدن
اندران منع کند هفتم تبیین قواعد کلیه ست ببیان قیود و بسط قسمت و مثال
آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که غیر مستدرک و جامع و مانع
باشد هشتم کشف وجه حصر در تقسیمات یعنی بحسب استقرا یا بدلیل عقلی بیان
کند که مطلوب در اقسام مذکوره محصورست چنانکه در اول کافیهٔ نحو وجه حصر کلمه
در اسم و فعل و حرف بیان نموده و همچنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
بیان نماید نهم تفریق للتبیین یعنی اگر دو قسم باهم در بادی نظر مشتبه میشود
یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه میگردد بوجه روشن فرق را در میان آنها تقریر
کند دهم تطبیق مختلفین اگر در عبارت مصنف در دو جا اختلاف وارد شود حل
آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو بدلالت مطابقی باشد یا یکی مطابقی و
دیگر تضمنی یا التزامی یازدهم دفع شبهات ظاهر الورود مثلا انچه در تعریفات
ممنوع ست مثل استدراک و تعریف الشی بالاخفی و عدم جمع و منع یا انچه در
دلائل منع ست مانند جزئیت کبری [illegible] مخالفت مصنف کلام امام این فن یا منع
و معارضه و مناقضهٔ اجمالیه بر کلام او [illegible] در بادی الرأی شاگردان را بنظر می آید
یا مناظرهٔ او بر قاعدهٔ مناظره نمی نشیند عنایت نموده دفع آن نماید دوازدهم
بیان حواله جائی که حواله کرده ست بر آن و بیان وجه نظر جائی که گفته ست وفیه
نظر و بیان سوال مقدر جائی که بآن اشاره نموده باشد سیزدهم ترجمه عبارت
کتاب بلغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چهاردهم

تنقیح توجیهات و تعیین اصوب آنها اگر درین امور رای مدرسین و شراح
مختلف شود یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند و جمعی بوجهی دیگر و نزاعی درمیان
توجیهات بهم رسد تنقیح آن توجیهات و تعیین بهترین آنها نماید و هم برین قیاس باید
ضبط شکل و حل عویص و غیر آن پانزدهم سهولت تقریر یعنی این صنائع را ادا نماید
بعبارت واضحه موجزة قریبه بذهن سهل التناول و از انجمله ست مزج یعنی عبارت
مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد که مجموع متسق باشد چون این پانزده
صنعت را احقاق نمود کامل شد در تدریس و در شرح کتب و استاد مشفق را باید که
شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد و ثانیا چون در شرح
برین امور گذرد تنبیه سازد که آنجا غرض شارح فلان امر ست و اینجا فلان امر و ثالثا
بفرماید که در مطالعهٔ کتاب این امور را پیش نظر خود سازد و در همین میان نهانکر خود را بسوالات
و رابعا مطالعهٔ شاگرد را بر مطالعهٔ خود عرض نماید و آنچه غلط ست بران تنبیه سازد
بوجهی که آن غلط ذهن او را روشن شود بر طریق احتیاط و از مثل این غلط نیز متنبه
گرداند و خامسا بتحریر شرح و حاشیهٔ کتابی فرماید و فضیلت او را امتحان نماید
تا حق تربیت را بکمال رسانده باشد و این دانشمندی در کتب معقول و منقول
و علوم برهانیه و خطابیه هم جاری ست و در کتب منقول احتیاج بتحقیق عبارت
بیشتر می افتد و در کتب معقول احتیاج بتحقیق مسئله و در علوم برهانیه احتیاج
بارجاع بسوی مقدمات بدیهیه بواسطه یا بوسائط کثیره بطریق برهان می باید
کرد و در علوم خطابیه بطریق ظن می باید نمود این ست تقریر دانشمندی که از
اساتذهٔ خود کسب نموده ایم و این بنده این فن را از استاذ خود مفتی محمد صدر الدین خان

دہلوی کسب نمود وایشان از حضرت شاہ عبد العزیز دہلوی وایشان از والد
ماجد خود شیخ احمد ولی اللہ وایشان از والد خود شیخ عبد الرحیم دہلوی وایشان
از میر محمد زاہد بن قاضی اسلم ہروی وایشان از ملا محمد فاضل وایشان از ملا
یوسف کوسج قراباغی وایشان از میرزا جان وایشان از ملا محمود شیرازی و
ایشان از ملا جلال دوانی وایشان از والد خود ملا اسعد بن عبد الرحیم واز
ملا مظہر الدین گازرونی وایشان ہردو از ملا سعد الدین تفتازانی شافعی و
از سید شریف جرجانی حنفی وایشان از قطب الدین رازی وایشان و تفتازانی
مذکور ہردو از قاضی عضد وایشان از ملا زین الدین وایشان از قاضی بیضاوی
وایشان را سندی ست تا شیخ ابو الحسن اشعری و در کتب تاریخ مشہور و معروف
ست بالجملہ محرر سطور باین سند مذکور اخذ کرد این فن دانشمندی وعلم کلام
واصول را مخلوط باہم و رجال این سند ہمہ مصنفین محققین مشغول بہ تصنیف
وتدریس بودند بعدہ کہ عنایت ایزدی رفیق حال شد علم اصول فقہ وعلم کلام
را بر طریقہ محدثین از دیگر شیوخ ہمین سند کرد و شکل ثانی را بہتر از شکل اول یافت
وادنی را باعلی بدل ساخت معہذا این امور پانزدگانہ کہ ذکر شد حاجت انسان
بدان در ہمہ حال و در تحصیل ہر علم منقول باقی ست واحدی را استغنا ازان نیست
وہر کہ مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین ست و بالجملہ چون این طالب بعض
مقدمات فن دانشمندی مانند صرف ونحو ولغت ومعانی وبیان وبدیع ونحو آن
یاد گرفتہ باشد بعد ازان مطالعہ کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب را پیش نظر
دارد واستاد مشفق او را برین قواعد کلیہ آگاہی بخشد و بعد ازان در ہر موضع

بر نکته کلام شارح مطلع سازد بسبب تمرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
که احاطه بجزئیات و انشاء مثل آن بعد احکام کلیات سهل تر می باشد مانند معرفت
عروض نسبت بکسیکه مهارت در دواوین شعرا میکند و انشاء شعر میخواهد و غیر آن
تا میبرده که عمده در دانشمندی ایشانند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
مخلوط با علم کلام در اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با معقول آلوده نموده
لباست که طالب تمیز فنون دانشمندی ازین علوم نمیکند و آن همه هیئت
اجماعیه و صورت کذائیه را یک علم و یک فن می انگارد چنانکه حال اکثر خام طبعان
اهل زمان ست پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انتشار اطراف آن در نظر آنها
و نه دانشمندی را نیک ترمی ورزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و متمیز
از علم پس چون این قواعد را یاد گیرد در ذهن او از فنون دانشمندی امری
جامع محدود و متمیز پیدا شود با دنی عنایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
علم جدا ادراک کند و از هر جانب بآنها محیط شود و ما ارید الا الاصلاح
ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
تعلیم شاگرد و نحو آن مفید ست همچنین از برای تالیف ضوابط چند ست که در
ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
فهم دخل تمام ست و لهذا جمعی که تنها درس دهند و مطالعه کنند علم مؤلفان کتب
و استعداد و استحضار شان بیشتر باشد نسبت بمعلمان و آموزندگان صرف و
تالیف ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف منتهیان از برای
افاده بود و اعتبار در مؤلفات علما را بتالیفی ست که در حین کمال علم و عبور

صورت بندد وسخن درآن بطریق تحقیق و تنقیح رود ورنه بسیارست که
در بدایت تحصیل چیزها محقق می نماید و بعد از انکه عبور بر کتب کثیرۂ آن فن
دست بهم میدهد ساختۂ و پرداختۂ پیشین تقویم پاریشه می نماید بلکه تا مؤلف
نشۂ زندگی در سر و لباس عنصری در بر دارد کتاب بانجام نمی تواند رسید
وطرۂ گفتگو سر از درازی نمی تواند پیچید که بعد از نظر ثانی و ثالث و هلم جرا
نقصانها گل میکند و خارها در خاطر هوشمند میشکند بلی روزیکه مؤلف تمام شود
تالیف هم رنگ مؤلف میگیرد و از یک لب بستنی کار سالها سال انجام می پذیرد
آورده اند که رکن قلمرو سخندانی میر عماد کاتب اصفهانی وقتی علم مناقشه افراخت
واعتراض بر کلام استاد البلغاء قاضی عبد الرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواب
درستی تحریر نمود و بادۂ صافی بر مجلسیان عالم انصاف پیمود زبدۂ جوابش آنکه
قد وقع لی شیٔ وما ادری او قع لك ام لا وهو ان الانسان لا یکتب کتابا
فی یومه الا یقول فی غد لو غیر هذا لکان احسن ولو ترك ذلك لکان
اولی وهذه عبرة عظیمة وحجة مستقیمة علی استیلاء صفة النقصان
علی طبیعة الانسان انتهی و هرگاه که احکام کتاب علام الغیوب جلت عظمته و
عمت رحمته باقتضاء مصلحتی رنگ دیگر داند وخزان نسخ بر بهار سخن پیشین بهم
میرساند که ما ننسخ من ایة او ننسها نات بخیر منها او مثلها تا بکتاب و
احکام ساکنان حضیض امکان و فرو رفتگان اسفل سافلین چه رسد که بطریق
اولی قابل تبدیل و نیازمند تقویم و تعدیل ست هر چند نسخ اول ثمرۂ حکمت و
نسخ ثانی نتیجۂ غفلت باشد اکثر مردم از طلبۂ علم و جرگۂ علماء چون باین نکته نمی رسند

اعتراض بتناقض احکام واختلاف مسائل وتباین تحقیقات در فتاوای علمار
محققین ومؤلفات سابقین پیش می آرند وجمعی از اهل بدع واصحاب فروع
چون شتر بی مهار از هر کتاب روایات واحکام بحسب هوای خود می برآرند
وامتیازی در تالیف اوائل واواسط واواخر حال مؤلف نمی کنند وازینجا شور
وشغب بسیار در عامهٔ خلق وخاصهٔ ایشان واقع میشود ونمی دانند که مثلاً
تالیف عنفوان زمان تحصیل وبدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد وانچه
بعد از ممارست علوم ومقاسات مراتب منطوق ومفهوم نوشته رنگ آخر
دارد وملا علی قاری گفته مات الغزالی والبخاری علی صدره وامام الحرمین
عمری در سر علم کلام بسر آورده ودر آخر گفته اموت علی دین العجائز وکذلک
جمعی از اهل علم ودین در مسائل بسیار رجوع کرده اند وبر آن آگاه ساخته چنانکه
علامهٔ شوکانی در مسئله خلع اولا قائل بود بآنکه خلع طلاق ست سپس ورا از نظر
در ادله ظاهر شد که طلاق نیست بلکه فسخ ست وهمچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
میگفت سپس در تحقیق ظاهر شد که مدرک رکعت نیست وعلی هذا القیاس مارا
در چند مسئله اتفاق افتاد ولهذا دفتری از تالیف اوائل زمان تکمیل از دائرهٔ تالیف
واعتماد برانداخته شد وانچه محقق قرار یافت نشاندهی آن نموده آمد معهذا در
بعض مسائل درسائل سخن برد وقبول فرود آمد پس انچه در آخر تالیف ست الآخر
فالآخر همان را قول صحیح معتمد باید انگاشت وانچه در اول اوائل ست حسابی از آن
نمی توان برداشت زیرا که در بدو زمان طلب بلکه اواسط فراغ جمع وتالیف بر
وضع دیگر بود وفراهم آوردن هرگونه سخن وکثرت قیل وقال وبزرگ گردانیدن

مؤلفات بجمع روایات و درایات کتب فروع وجز آن از هر علم که در آن خامهٔ
نگارش جامه جولانی میکرد خاطر مولع بود و بعد ازانکه عبور بر جوامع محققین معتبرین
جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علماء رسمیه و فضلاء
کتابیه و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال امتیاز حاصل شد معلوم گردید که
جمع مطلق و بهم رسانی اقوال کثیره در مسئله از مسائل و حکمی از احکام از دفاتر ضخیمه
و اطالت رسائل بفراهمی روایت کشتی از طوامیر عظیمه چیزی نیست و هر حرف
شناس [illegible] و جمله این کار می توانست کرد چنانکه امروز از صنائع علماء روزگار
مشاهد ست انچه مشکل ست تنقیح حکم و تحقیق مسئله بجمع ادلهٔ صحیحه و نظر در آن و
تاویه آن بعبارت موجزهٔ جامعهٔ مانعه ست بس بس ورنه این سلسله غیر متناهی
ست پس طالب راغب و خواهان نجات را فرض وقت ست که میان اهل علم و
مؤلفات ایشان امتیاز کند و بهر خس و خار نیاویزد و این امتیاز حاصل میشود
از صحبت محققین علماء اولاً و از مطالعهٔ صنیع قدماء در تالیفات شان ثانیاً و از
موازنه میان تصنیفات شهرت طلبان و صحائف خدا پرستان ثالثاً و از تعرض
نفحات الٰهی در هر عصر رابعاً و از ترک عصبیت و حمیت جاهلیت در استحصال مراتب
اسلام خامساً و از عدم جمود بر تقلید آباء و مشائخ و اساتذه سادساً و از مسافحج
گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابعاً و از قنوع بر کتب منتقاة فن حدیث
و بذل فهم اندران براو منهاج سلف صالحین ثامناً و از ایثار طریقهٔ صدر اول
بر شیوهٔ متاخرین تاسعاً و از تقدیم کتاب و سنت بر جمله ملل و نحل و جمیع اقوال
و احوال اهل علم عاشراً و لکن مراقبت این امور عشره بروجهی که تفصیل بسیار

میخواهد اندازهٔ فکر و ذکر هر مدعی علم وصاحب مکابره نیست درصد کس اگر یکی
بدان موفق گردد غنیمت کبری ست وصبر بر جفای گندم نمایان جو فروش
وفضیلت مدعیان مفاخرت جو وتعقب سفهاء هم عصر ومطاعن همنفسان
اصعب که دوست کمتر از داشتن اخگر در دست نیست ؎

انی بلیت باهل الجهل فی زمن	قاموا به ورجال العلم قد قعدوا

وصیت دیگر در مقالهٔ وضیه گفته میان ما واهل زمان اختلاف ست
صوفی منشان گویند که اصل مطلوب فنا وبقا واستهلاک وانسلاخ ست و
مراعات معاش واقامت طاعات بدنیه که شرع بدان وارد شده از برای آنست
که همه کس آن اصل نمی توانند بجا آورد وما لا یدرک کله لا یترک کله وشارع
بیان اصل فرموده ست برای خاصه ومتکلمان گویند که غیر ازانچه شرع بدان
وارد شده چیزی مطلوب نیست وما میگوییم مطلوب باعتبار صورت نوعیهٔ
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده
که جامع ست میان قوت بهیمیه وملکیه وسعادت وی در تقویت قوت ملکیست
وشقاوت در تقویت قوت بهیمیه وبوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال
واخلاق قبول فرماید ودر صدر خود درآرد وبعد موت آنرا مستصحب سازد
مثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را برمیدارد وباخود مستصحب میسازد ولهذا
بتخمه وحمی وغیر آن مبتلا میگردد وبوجهی مخلوق ست که می تواند لحوق بحظیرة
القدس وتلقی الهام ازانجا کند وانچه در حکم الهام ست از تلقی سرور وبهجت
اگر بنسبت آن ملائکه ملایمتی داشته باشد وتلقی ضیق ووحشت اگر بنسبت

ایشان منافرتی کشیده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی واقع شده ست که آ
ایشان را با یشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی بمحض
فضل وکرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان بدینها
فرستاد تا نعمت تمام شود و ربوبیتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بار دست
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شرع را از مبدء فیاض دریوزه
کرده و حکم آن لازم ست جمیع افراد نوع را بحکم سریان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر اینها مطلوب
اند باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوامیس نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشارةً آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصهٔ لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سرگذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار گویند بالجمله افراط در مقدمات انسلاخ و استهلاک و
مشغول شدن هر کس و ناکس بآن داء عضال ست در ملت مصطفویه خدا رحم
کناد کسی را که سعی در اخمال آنها کند گو بحسب بعض استعدادات اصلی داشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیهٔ زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده اند
بر حسب آن میگوئیم ما را با زید و عمرو کاری نیست انتهی گوئیم چون اصل منشاء این اختلاف
دریافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از نیجا شناخته باشی که

جملہ آن مسائل واحوال کہ کلام شارع برآن محمول نیست وادلۂ اسلام از کتاب
وسنت برآن دلالت ندارند ہمہ فضول وبی حاصل ومحصول ست وتکلیف ہر
فرد بدان یا انہماک ہرکس اندران خلاف مرضی خدا ورسول ومضاد مطلوب
شرع شریف باشد جمعی از اہل علم کہ بحمایت انیقوم بادلۂ عقل ونقل پرداختہ
کوہ کندن وکاہ برآوردن بیش نیست زیراکہ درصرائح ادلۂ تکلیف شرعیہ بدان
وارد نشدہ ورسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرمودہ وحق جل وعلا
بالاتر ازان ست کہ بر غیر تکلیف بازپرس فرماید واز ہر فرد انچہ نمی آید بخواہد و
گر فتیم کہ بعض افراد فطرۃً آشنا باین خلق آمدہ اند اما این خلق خاص آنہا مقتضی
انسلاخ واستہلاک جمیع افراد نمی تواند شد بلکہ خود برآنہا اعتراض شرع وارد ست
ان السمع والبصر والفواد کل اولٰئک کان عنہ مسئولا فقیہ عارف قاضی
ثناء اللہ پانی پتی رحمہ اللہ تعالی را درین وصیت سخن ست چنانکہ در شرح مقالۂ
وضیہ بایضاحش پرداختہ ومعرفت را مقصود آلہی از ہر فرد بشر بیان ساختہ و
نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن بمدعای صاحب وصیت ست زیراکہ ہر دو
سخن را محمل دیگر ست پس ہر یکی از ہر دو کلام در محل خود وارد شدہ وموجب
نظر دران موجود نیست ؎

فنحن نعاد والعذول نعاد	طربنا بتعریض العذول بذکرکم

وبالجملہ فکر نجات ازین ابتلاء اگر بازپرسی از آن بمیان آید وعفو آلہی روی
ننماید می باید کرد چہ لطائف وضمائر وتطور احوال قلب ومواجید واذواق
خاطر را در ظاہر شرع ہیچ حکم نیست ونہ حجت واضحہ ست بلکہ اشتغال درآن

از وادی کنا نخوض مع الخائضین مینماید چیزی که مطلوب خالق از
خلق نباشد ضرورست که اتیان بدان مرضی حق نبود ولا اقل از سوء فهم و
خطا در کشف و وقوع در خلاف با ظاهر شرع خود این حاصل نیست و نقد جید
را گذاشته در پس نسیه مغشوش شتافتن یعنی چه و این همه تعمقات شدیده
و تکلفات عمیقه و توجیهات بارده و تدقیقات فاسده و تنقیرات دقیقه که از حضرات
متصوفه و از اصحاب فروع در مسائل باطن و ظاهر بر روی کار آمده چه است
هیچ نعمتی بالاتر ازان نیست که بنده در هر کار و بار خویش پابند حکم بنده نواز
خود باشد و تا ممکن ست هرگز از دائرهٔ رضا و تسلیم و بند اوامر و نواهی او پا بیرون
ننهد و اکتفا بر تحصیل مراتب اسلام و مناقب ایمان و مدارج ظاهر احسان فرماید
تفصیل این اجمال را از رساله حظیرة القدس که درین نزدیکی نوشته شده می باید جست
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ـ

وصیت دیگر در مقالهٔ وضیئه گفته ما مردم غریبیم که در دیار هندوستان
آبای ما بغربت افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که
ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات نزدیک میگرداند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان
عادات و رسوم عرب اول که منشاء آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم از دست
ندهیم و رسوم عجم و هنود را درمیان خود نگذاریم اخرج البغوی عن ابی
عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه
ونحن باذربیجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراویلات وعلیکم بلباس
ابیکم اسمعیل وایاکم والتنعم وزیّ العجم وعلیکم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واعطوا
الرکب وانزوا وارموا الاغراض وفی روایة وانزوا علی ظهور الخیل
یعنی چون عرب از برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه
ترسیدند که مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید
موزه ها را و بگذارید سراویل ها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل علیه السلام
را و خود را دور دارید از تنعم و هیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آینه
آفتاب حمام عرب ست و برسم قوم معد باشید و درشت لباس باشید و سخت
گذران باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگیرید و رام سازید
آنها را و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید نشانها یکی از عادات شنیعه
هنود آنست که چون شوهر زن بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این
عادت اصلا در عرب نبود نه قبل از آنحضرت صلعم و نه در زمان آنحضرت صلعم و
نه بعد آنحضرت صلعم خدا رحمت کناد بر آن کس که این عادت شنیعه را استلاشی
سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل
دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین ست دیگر از عادات شنیعه ما
مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلعم که شرف ما در دین و دنیا

بآنحضرت منتهی میشود مهر اہل بیت خود کہ بهترین مردم اند دوازده اوقیہ
ونشی مقرر فرموده اند وآن پانصد درہم ست دیگر از عادات ما مردم اسراف
ست در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر کردن انچہ آنحضرت صلعم در شادیہا
مقرر فرموده اند دو شادی ست ولیمہ و عقیقہ این ہر دو را باید گرفت و غیر آنرا
باید گذاشت یا اہتمام والتزام آن نباید کرد دیگر از عادات شنیعہ ما مردم اسراف
ست در ماتم ہا و سوم و چہلم و ششماہی و فاتحہ سالینہ و این ہمہ را در عرب اول
وجود نبود مصلحت آنست کہ غیر تعزیت وارثان میت تا سہ روز و اطعام ایشان
یک شبانہ روز رسمی دیگر نباشد بعد سہ روز نساء قبیلہ جمع شوند و طیب در
ثیاب نساء میت استعمال کنند واگر زوجہ ست بعد انقضاء عدت قطع احداد
نمایند سعید از ما کسی ست کہ بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب مناسبت
پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیہ و ہندیہ و علم
شعر و معقول و ہرچہ ضروریہ پیدا کرده اند و ملاحظہ تاریخہا و ماجریات ملوک
و مشاجرات اصحاب ہمہ ضلالت در ضلالت ست واگر رسم ما بہ مقتضی اشتغال
بآن گردانیده قدر خود ضرورست کہ این را علم دنیا دانند و از ین ہا متنفر باشند
و استغفار و ندامت کنند و ما را لابدست کہ بحرمین محترمین رویم و روی خود
را بر آن آستانہا مالیم سعادت ما این ست و شقاوت ما در اعراض از ین انتہی
و این وصیت با وجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بسیارست کہ از تامل در آن
ظاہر میشود و نظائر و اشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد و بزرگی
و صنیع عرب عربا و صدر اول در ہر آمد و شد قصر باید فرمود و آز مراسم

و مواسم قرون ثلثه مشهود لها بالخیر تجاوز نباید کرد که بعد از مضی آن زمان
فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و امن
از میان برخاست الا ما شاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی مساجد بروز جمعه ست
بعض سلف درین عبادت آنقدر اهتمام میکردند که بیش از بامداد بچراغ می رفتند

علی الصباح چو مردم بکار و بار روند	بلاکشان محبت بکوی یار روند

بدعت دیگر مذهب رفض و خروج و اعتزال و جبر و قدر ست که این همه
مذاهب سراپا نجاست اند. بدعت دیگر گفتگو و تقریر مسئله وحدت وجود
حضرت واجب تعالی ست قدس شانه

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد	نه فکرت بغور صفاتش رسد

از برای رد این عقیده فاسده حکایت بایزید بسطامی که در فوائد الفواد
ست بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شانی گفته بعد
ازان تا آخر عمر ازان مستغفر شد و گفت این سخن من نیکو نگفتم جهودی بودم
این ساعت زنار میگسلم و مسلمان میشوم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایه او بود چون بایزید نقل کرد جهود را
گفتند تو چرا مسلمان نمیشوی گفت چه مسلمان شوم اگر اسلام آنست که خواجه
بایزید داشت آن از من نیاید و اگر این ست که شما دارید مرا ازین چنین اسلام
عار می آید

چه شود دم سر کار غلط سبقان ز علم و عمل بنشانه زدن	ز غرور دلائل بی‌خبر همه تیر خطا بنشانه زدن

قال را در حال وحال را در قال دخل نیست

این مدعیان در طلبش بی خبرانند | آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد

بدعت دیگر تعظیم بفرط پیر و مرشد نمودن و شغل برزخ صورت شیخ فرمودن ست و این کار منجر بکفر میگردد والعیاذ باللہ تعالی

غیر حق هر چه دلت را بربود | سد راه تو همان خواهد بود

بدعت دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن و آنرا تعزیه نام کردن ست و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاه پوشی و سینه کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر و قصه کربلا بجا آوردن و این همه مطرود و مردود ست بحضرت معبود جل جلاله بدعت دیگر عقد مجلس دوازدهم ربیع الاول ست بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت دران نمودن و طعام پختن و ثواب آن بروح مقدس نبوت رسانیدن و نزد ذکر ولادت برپا برخاستن و نخوآن و یازدهم ربیع الثانی محفل کرامات شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره آراستن که این افعال را در شرع مطهر و سنت سنو رجواز نیست حکیم امت نبی کریم شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی در قول جمیل فی بیان سواء السبیل فرموده واما الآفات التی تعتری الوعاظ فی زماننا فمنها عدم تمییزهم بین الموضوعات وغیرها بل غالب کلامهم الموضوعات والمحرمات وذکرهم الصلوات والدعوات التی عدها المحدثون من الموضوعات ومنها مبالغتهم فی الشئ من الترغیب والترهیب ومنها قصصهم قصة کربلا والوفات وغیر

ذلك من المواسم وخبطهم فيها والله اعلم انتهى مراد بوفات ومواسم
محفل میلاد و یازدہم شیخ جیلانی و اعراس پیران و امثال آنست بدعت
دیگر سوم و دہم و بستم و چہلم و ششماہی و سالانہ اموات ست و بہر
ہر سال طعام پختن از برای آنہا و این ہمہ از رسوم شوم ہنود ست کہ بنا بر
اختلاط اہل اسلام با اینہا در ایشان پدید آمد بدعت دیگر عرس بزرگان
ست کہ با ناچ میشود و آنرا در زبان ہند میلہ و میدنی گویند دیگر ساختن قبہ
سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبر پوش و راندن مگس از بالای آن و مالیدن
صندل و شستن آن ست و مقرر نمودن سدنہ و چوبدار و فراش بر مزارات
امرای بدعت شعار و این ہمہ اسراف در انفاق محرم و افراط در امور ممنوعہ
شرع ست و قوالان بدآواز و مطربان مزامیر نواز بلکہ زنان فاحشہ و مخنثان
کہ انجا می سرایند و میرقصند حرام و مردود و جریمہ عظیمہ ست دیگر تعیین یکنوع
طعام ست از برای ہر یکی از اولیا و اموات رضی اللہ عنہم کہ از برای ثواب رسانی
بروح فلان و بہمان فلان قسم طعام می باید پخت و نحو آن دیگر طریقہ پنج آیت
ست کہ پارہ از طعام عرس را بتبرک میستانند و این ہمہ نامشروع ست طریقہ
ایصال ثواب میت کہ در سنت ثابت شدہ کافی ست بدون این قیود و رسوم
سعد بن عبادہ از برای مادر خود چاہ کند و گفت ہذہ لام سعد رواہ ابوداؤد
والنسائی و عائشہ از طرف برادر خود عبد الرحمن بردہا آزاد کرد و در ہر نماز پنجگانہ
در قعدہ آخرہ دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخوانند درین باب ہمین طریقہ
ابلغ واصوب ست دیگر رفتن ست بقبور پر نور اولیاء اللہ بنا بر استمداد و در انجاح

حاجات وحصول مرادات که این را در طریقۂ انیقہ شریعت حقہ جواز نیست حکیم
امت محمدیہ مولانا ولی اللہ دہلوی در تفہیمات نوشتہ کل من ذھب الی بلدۃ
اجمیر او الی قبر سالار مسعود او ماضاھاھا لاجل حاجۃ یطلبھا فانہ
اثم اثما کبیرا من القتل والزنا لیس مثلہ الا مثل من کان یعبد المصنوعات
او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لا نصرح بالتکفیر لعدم النص
من الشارع فی ھذا الامر المخصوص انتھی بعدہ در وصایا سفر زیارت مزار
مطہر معطر منور نبوی صلعم را جائز گفتہ و بعض احادیث واردہ را درین باب
روایت نمودہ اما نزد محققین در صحت آن احادیث ودر درخور دلبودن آنہا از
برای احتجاج برین حکم سخن ست آما رسم قدیم اہل علم بر آن جاری وساری ست
کہ ہرکہ از ایشان بحج میرود بمدینۂ منورہ علی صاحبہا الصلوۃ میرسد در وصایا
گفتہ وقت فیض پرداز وساعت دلنواز کہ حضرت ولی کرامت طراز وصوفی صفا
دمساز وزاہد نفس گداز وعارف بلند پرواز ومجاہد کفر انداز ومتبع بدعت برانداز
امیر المؤمنین وامام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسعاد
بعبادت حج عظمت حج از مکۂ معظمہ ومکۂ مکرمہ قاصد سفر قدس اثر مدینۂ طیبہ وبلدۂ
مطیبہ شد چنان مشاہد گشت کہ گو یا سید المرسلین وخاتم النبیین صلعم استادہ اند و
بضعۂ رسول فاطمۂ بتول در پس پشت آنجناب تشریف میدارند وہر دو دست دعا
دربارۂ فرزند ارجمند سید احمد بخت بلند دراز کردہ اند ؎

نعرۂ بلبل خوش خوان بسحر دانی چیست	شہ خوشا سوی چمن رو کہ ترا میخواند

چون نزول وی قدس سرہ در مدینہ شد وقریب حرم مقدس در قصری رخت اقامت

انداخت همان روز شب هنگام بزیارت نبوی مستسعد گردید ؎

از دیدهٔ خورشید خبر دار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیغام صبا زندهٔ جاوید نسازد	این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بحرم شد ببصر ظاهر و بصیرت باطن مشاهدهٔ انوار ختم رسل صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر رو برو نهاده دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود سید احمد میدانی که این چیست سنت مطهره و شریعت حقه من ست بگیر سید بفرط شوق آنرا بدو دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت نزد حمل بیک دست مبارک خویش بر سرش گذاشت ؎

اقبال و دولت امشب از وصلش	مارا غلام ست الحمد للّٰه
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد للّٰه

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و محدثات شاید آنست که زیارت نبوی مثمر برکات صوری و معنوی ست و شک نیست که نفس زیارت مرقد منیر و تربت مطهر جناب رسالت صلعم اشرف و اکرم زیارات ست درین مسئله و در مسئلهٔ انتفاع اولیا از ارواح اولیا و انبیا بقدر مناسبت حال بدون تقیید برسوم و بدعات رجال و اهل ضلال خود چندان خلاف میان اهل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبور بغرضهای مذکور ست که شرع شریف بدان دستوری نداده و هرکه نیت مسجد نبوت میکند بی شبهه مدرک زیارت میگردد هم خرما و هم ثواب بدست او میرسد اللبا و ابن طاب و از مزالق اقدام و مضائق افهام علما ربیرون می رود

و باین طریق حاصل میشود جمع میان روایات و تعصب و حمیت جاهلیت از
میان برمیخیزد واللہ اعلم بعده گفته سید احمد رح میفرمود مارا هرچه حاصل شده
ست همه از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شده سه

هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد	کی میسر شودش روی بره آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان ست بر قبر بعد از تدفین که در بعض بلاد مبتدعین
آنرا میکنند و این اذان از سنت معهود نیست در عالمگیریه گفته یکره عند
القبر ما لم یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعاء
عنده قائما و در درر البحار گفته من البدع التی شاعت فی بلاد الهند
الاذان علی القبر بعد الدفن ابن حجر مکی از شافعیه و خیر الدین رملی از حنفیه در
حاشیه بحر الرائق بر رد این بدعت پرداخته اند بدعت دیگر گفتن کلمه
الصلوة الصلوة ست میان دو اذان جمعه و نزد نماز تراویح تورپشتی
در شرح مصابیح نوشته اما النداء بالصلوة الصلوة الذی یعتاده
الناس بعد الاذان علی ابواب المساجد فانه بدعة تدخل فی القسم
المنهی عنه بدعت دیگر گفتن الصلوة والسلام علیك یا رسول الله
یا علی رسول الله ست بعد از اذان نماز که حدوث آن در سنه ۷۹۱ شده و
بعض بحسنه بودن آن رفته و قول این بعض مردود ست از کلیات شرع
ولهذا در فتاوی ذخیرة السالکین وجز آن بدعت سیئه اش بودن نوشته
بدعت دیگر نهادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنها ست نزد اشهد
ان محمدا رسول الله چه احادیث مرویه در سند این عمل همه موضوع و

بی اصل ست سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دیبع در تمییز الطیب عن الخبیث
و زرقانی و محمد طاہر فتنی و علی قاری و غیرہم رحمہم اللہ تعالیٰ نص کردہ اند
بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع
آن نمودہ و صاحب خیر جاری از عبارت عمدۃ القاری للعینی الحنفی منع
آن فہمیدہ بدعت دیگر دست برداشتن بدعاست میان ہر دو خطبہ جمعہ
و این فعل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی ست در لمعات گفتہ
لم یصح فی ھذا الموضع الدعاء من النبی صلعم و سغناقی در حاشیہ ہدایہ
گفتہ رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع الخطب
آنرا حرام نوشتہ و مثلہ فی فتاوی جامع الروایات و ذخیرۃ السالکین بدعت
دیگر معانقہ ست بعد از نماز عید کہ مردم بیجا با ہم می چسپند و ہمچنین مصافحہ
بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام اعظم و امام محمد مکروہ ست و در درمختار کہ
بتقلید نووی این مصافحہ را لاباس بہ گفتہ شامی در حاشیہ تعقیبش نمودہ و در
مرقاۃ گفتہ واما عند الحنفیۃ فمکروھۃ بدعت دیگر اسراف ست
در مواقع سرور و مواضع حبور ہمچو نکاح و ختان و ولادت باآنکہ در حدیث ابن
عباس مرفوعاً ہمین قدر آمدہ الختان سنۃ للرجال و مکرمۃ للنساء
رواہ احمد والطبرانی بدعت دیگر رسوم ماتم و احداث از گریہ و
زاری و آہ و نالہ و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الٰہی و بعضی ازان قائل
را بحد کفر میرسانند ؎

شرط ست کہ در ام قضا دم نزنی	زینگونہ کہ گفتی تو نہ مردی نہ زنی

در حدیث شریف آمده لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الاخر ان
تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا
رواه الشیخان عن ام حبیبة و زینب بنت جحش و در حدیث ابن مسعود
ست مرفوعا لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی
الجاهلیة بدعت دیگر عار ست از نکاح ثانی ارامل و ایامی با آنکه در قرآن
کریم آمده وانکحوا الایامی منکم و در حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی
مکاثر بکم الامم ولا تکونوا کرهبانیة النصاری رواه البیهقی و عار
از سنت ثابته اسلام قرینه کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن بشر که مرفوعا
بلفظ ایما امرأة قعدت علی بیت اولادها فهی معی فی الجنة آمده منافی
این حکم نیست زیرا که دران منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که نشسته
نیست و فرزندان را می پرورد وی را این اجر باشد سخن در زنان جوان ست که
بی شوهری بسر نتوانند کرد بدعت دیگر افزونی مهر نکاح ست که بمبات
والوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقه سنت و مخالف سیرت سلف امت
ست هر قدر کابین کمتر برکت بیشتر دیگر فتنه رقص و سرود و مزامیر لولیان
و نقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از
عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین چیزها آمیختن استهزا بدین
پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در هیچ کتابی از کتب رای
و فقه جواز آن مرقوم نیست تا باحادیث شریفه چه رسد دیگر شغل ست بعشق

مجازی و امرد بازی که عین مفسده طرازی وستم سازی ست وگویا از دین خدای نیازی ست در پردهٔ پاکبازی نی نی بلکه بر کشور ایمان و اسلام ترکتازی وظلم پردازی ست خواه این آشفتگی باعجمی باشد یا حجازی ؎

ای دیدهٔ نادیده زمن گوش کن این پند	دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد

و این طریق مضیق را سبیل حصول حب حقیقی گردانیدن وسوسهٔ شیطانی بیش نیست از مشائخ کبار مثل سید عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین سهروردی وخواجه معین الدین چشتی و خواجه بهاؤالدین نقشبند و امثال و اتباع ایشان رحمهم الله تعالی و ایا نا مشغولی باین کار منقول نیست و نه از مولفات وملفوظات این بزرگان ثبوت این معنی آمده و نه احدی از مجتهدین مذاهب و فقهاء ربانی رفته بلکه اصلش از قوم لوط علیه السلام ست که در قرآن شریف بر آن نفرین ها آمده ومحبت مومنان منحصر ست در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد حبا لله بدعت دیگر اذکار و اشغال محدثه ست مثل یا علی یا حسین یا خواجه یا پیر یا قطب یا غوث ونحو آن بجای نام پاک الله گفتن و خواندن و یا شیخ جیلانی شیئا لله بر زبان آوردن و دوگانه وی رح گزاردن و پشت بجانب بغداد نکردن و اولیاء را حاضر و ناظر و متصرف در امور خلق اعتقاد کردن ونحو آن و این کار از بدعت گذشته بسر حد کفر میرساند افضل ذکر لا اله الا الله ست ابو الشیخ در عظمه از ابی هریره مرفوعاً آورده فکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة بدعت دیگر اسماء مکروهه و القاب وخطاب مستحدثه ست مثل عبدالرسول وعبدالنبی وعبدالولی و رسول بخش و نبی بخش وحسن بخش و امام بخش وخواجه بخش

و شیخ داد و امیرداد و پیرداد و نحو آن که صفار دامان این نامها
آلودهٔ چرک شرک ست و خطاب اولی الامر همچو سلیمان جاه و آصف جاه و
ثریا جاه سراسر کذب و زور احادیث صحیحهٔ وارده در باب اسمار رد این
همه محدثات میکند دلالة یا اشارة بخاری از ابی هریره مرفوعاً آورده اخنی
الاسماء یوم القیامة عند الله رجل یسمی ملک الاملاک رواه البخاری
بدعت دیگر مدح کردن شعراء و منشیان ست امراء مسلمین را بعدل و سخا و جز
آن مثل مولی ملوک العرب و العجم و سلطان الخافقین و شهنشاه نشائتین آنحضرت
فرموده در دهان مدح سرایان خاک انباشید این ست خلاصه انچه رئیس مرحوم
وزیر الدوله وزیر محمد خان والی ٹونک در کتاب مذکور نوشته غفر الله لنا وله
وجزاه عنا خیراً و این کتاب وصایای او کتابی خوب ست جز آنکه طول مفرط
دارد در عبارت و مقتصر ست بر حکایات و آنچه در رد این بدعات بطور
انموذج بعضی از روایات فقهیه ذکر نموده حجت ست بر مقلدین مذاهب ورنه
اهل حق محتاج همچو نقول نیستند چه ایشان را روایت مغنی ست از رای و
اقوال جمهور و بالجمله اصل کار در دین اتباع سنت مطهرهٔ سید المرسلین ست
صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین با زید و عمرو کار نیست پس همت آنست که
تابع دلیل باید بود و از همه قال و قیل باید درگذشت و در قدوهٔ حق و اسوهٔ
صواب مبالات بخلاف احدی هر که باشد و هر کجا که باشد نباید کرد که دنیا
روزی چند ست و آخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و بهمان
نپرسند بلکه از همین اتباع حدیث و قرآن حساب برگیرند بیشتر مردم را اندیشه

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح ابنار عصر و رد و بدل اہل دہر مانع نشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در کتاب رب العالمین آنست که لا یخافون فی الله لومة لائم و در حدیث شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس بر جرح و قدح همنفسان و هم عصران و جفا مخالفان و ایذا معاندان از حق بحث و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید درگذشت که در حدیث آمده اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل شیاطین الجن و الانس در هر عصر بسیار و بیشیار اند و اسباب تزلزل و مواد ضلال و صنائع و بدائع شرک و بدع و محدثات در هر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلا دران دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اہل قرابت و احباب ہم نواله و ہم پیاله از اقوی بواعث و اکمل حوامل بر گرفتاری درآنها در ہر جا حاضر پس شاہبازی باید که درین رستخیز مصائب و طوفان ضلالت خود را ہمت عالی و عزم متلالی ازین ورطۂ ہلاک بساحل نجات افگند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم عالم تقدیم دہد و در برابر رضاء الٰہی و اتباع رسالت پناہی از جملہ خویش و بیگانه بگسلد و از ہمگنان کناره گیر شده ہمنشین مجالس علوم کتاب و سنت گردد

بیا ای عشق رسوای جہانم کن که یکچندی	نصیحتهای بیدردان شنیدن آرزو دارم

و لله در القائل سه

ملت عشق از همه ملت جداست	عاشقان را مذہب و ملت خداست

وصیت دیگر در حدیث آمده ست که من ادرک منکم عیسی بن مریم

فلیقرء منی السلام این بنده آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام را
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم واگر من آنرا اندریافتم هرکسیکه از اولاد یا
اتباع من زمانهٔ بهجت نشان آنحضرت دریابد حرص تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبه
آخره از کتائب محمدیه باباشیم هکذا فی المقالة الوضیة و درین عبارت اشارتست بقرب
زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بزمین و آول کسی که این وصیت کرد چنانکه در
شرح وصایاست شیخ محمد بن اسحق بن محمد بن یوسف بن علی ست لکن لفظ وی اینچ
این ست ولا یقبلوا کلاما من ذوق احد الا من ادرک منهم الامام محمد
المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انتهی اما درین سلام حواله بحدیث شریف
نیست وچه قسم می تواند شد که در خبر ذکر ابلاغ سلام بعیسی علیه السلام ست نه بمهدی
و شیخ خوب الله رحمه الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فاخر زائر آله آبادی
محدث مکی ست رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که ازینجا بخاطر رسید
که صاحب وصیت را بالهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود بنوعی
قریب ست که کسی از مریدان وشاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
نه آنست زیرا که تا حال این امر وقوع نیافته وزیاده بر پانصد سال گذشته پس
مراد آنست که چون زمان مذکور مبهم ست وتعیین آن باستدلال یا کشف بنهجی
که تطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری ست که در عدم جواز آن
ارتیاب نیست پس قرب وبعد آن زمان هردو امکان دارد در صورت قرب
هرکس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب رساند
چنانکه امم سالفه از کتب آسمانی واخبار انبیاء علیهم السلام مژده قدوم برکات

لزوم حضرت خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام دریافته در مدینهٔ سکینه و حوالی آن مصر
سعادت قرینه توطن بردند و سلف بخلف وصیت رسانیدن سلام بدان عالیمقام
می کردند الی قوله بدین امید من هم وصیت میکنم بهر کس که برین نوشتهٔ من مطلع شود
و آن زمان مبارک را که تعیین کنندهٔ آن تا حال سالک مسلک خطا بوده ست دریابد
سلام مرا معروض درگاه او رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گناهان من از وی
رضی الله عنه دعا خواهد انتهی گویم چون آمدن مهدی موعود ست و وی آخر ائمه
ست از ائمهٔ اسلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگرچه ذکرش
در حدیثی یافته نشده و آنچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام ست
پس بس ولهذا در دو سه موضع از مؤلفات خود هم آرزوی رسانیدن سلام نبوت
بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز بتبعیت این بزرگواران مشمول مهدی
علیه السلام بزبان خامه می سپارم و اگرچه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
السلام پیدا نیست و نه تعیین آن میسر اما قرائن حالیه و اشارات شرعیه مشیر ست
بقرب آن زمان برکت نشان وما اقرب ما هو آت وما ابعد ما هو فات
و کیف که مقدمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب ست و وقوع
علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود روز افزون و این مائة
سیزدهم از هجرت در انقراض و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
ظهور وی علیه السلام در اول مائه ماثور پس اگر در راس همین مائه آتیه این نعمت
بوجود آید استبعاد نیست و اگر تا سر صد مائه دیگر و هلم جرا کشد نیز امکان دارد و
علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخدمت جناب

مہدی علیہما السلام ازین ہر دو ہر چہ میسر شود از اعظم سعادات و اکرم مفاخرت
و مباہات ست امیدواریم کہ اگر زمانۂ ایشان را دریابیم خود باین سعادت قیام کنیم
ورنہ ہر کہ از اخلاف ما آن زمان سعادت اقتران را دریابد حرص تمام کند بہ
رسانیدن سلام رسالت و سلام احقر این امت و ہم بعرض سلام خود بر آن پیغمبر
و امام ملت و بر استحصال شرف خدمت تا جند آخر از جنود محمدیہ و عسکر پسین از
عساکر احمدیہ باشیم ؎

عمر بگذشت بمحرومی اگر روز پسین	ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست

وصیت دیگر آنکہ منجملۂ تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست کہ در
مناکحت دینداری را منظور دارند چون درین زمانہ مذہب رفض و تشیع در اکثر
خانہا شیوع یافتہ و در قصبات بسبب سبقت برادری با یکدیگر قرابت میکنند
و شرفا را بیشتر نظر بر علو نسب یا رفاہ معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
دائم در مناکحت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را بحبالۂ نکاح پسر رافضی یا متہم
برفض اگرچہ از ذوی القربی و از اہل جلدۂ خود باشد ہرگز نباید در آورد گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نہ دختر کدام شیعہ را علی اختلاف انواعہم از برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت و ہمچنین درین زمانہ کثرت بدعات و محدثات بغایت
درجہ و نہایت عموم رسیدہ و کم خانہ از اہل علم و نسب باشد کہ ازان خالی ماندہ الا ما شاء
اللہ تعالی پس تا تواند با این مشرکان و بدعتیان قربت و قرابت نکند بلکہ دین را
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دہد آنحضرت فرمود صلعم تنکح المرأۃ لاربع
لمالہا و حسبہا و جمالہا و دینہا فاظفر بذات الدین تربت یداک رواہ

البخاری ومسلم متفقا علیہ من حدیث ابی ہریرۃ در فتح الباری گفتہ
الکفاءۃ فی الدین متفق علیہ فلاتحل المسلمۃ لکافر اصلا و در جای
دیگر در معنی حدیث مذکور گفتہ و فی حدیث جابر فعلیک بذات الدین والمعنی
ان اللائق بذی الدین والمروۃ ان یکون الدین مطمح نظرہ فی کل شیئ
لاسیما فیما تطول صحبتہ فامرہ النبی صلعم بتحصیل صاحبۃ الدین
الذی ہو غایۃ البغیۃ وقد وقع فی حدیث عبد اللہ بن عمرو عند ابن ماجۃ
رفعہ لاتزوجوا النساء لحسنہن فعسی حسنہن ان یردیہن ای یہلکہن
ولاتزوجوہن لاموالہن فعسی اموالہن ای یطغیہن ولکن تزوجوہن
علی الدین ولامۃ سوداء ذات دین افضل وقولہ تربت یداک ای لصقتا
بالتراب وہی کنایۃ عن الفقر وہو خبر بمعنی الدعاء لکن لا یراد بہ حقیقتہ
وبہذا جزم صاحب العمدۃ وزاد غیرہ ان صدور ذلک من النبی صلعم فی
حق مسلم لا یستجاب لشرطہ ذلک علی ربہ وحکی ابن العربی ان معناہ
استغنت ورُدّ بان المعروف اترب اذا استغنی وترب اذا افتقر ووُجّہ
بان الغنا الناشی عن المال تراب لان جمیع ما فی الدنیا تراب ولا یخفی بُعدہ
قال القرطبی معنی الحدیث ان ہذہ الخصال الاربع ہی التی یرغب فی نکاح
المرأۃ لاجلہا فہو خبر عما فی الوجود من ذلک لا انہ وقع الامر
بذلک بل ظاہرہ اباحۃ النکاح لقصد کلٍ من ذلک لکن قصد
الدین اولی قال ولا یظن من ہذا الحدیث ان ہذہ الاربع یوخذ منہا
الکفاءۃ ای تنحصر فیہا فان ذلک لم یقل بہ احد فیما علمت وان

کانوا اختلفوا فی الکفاءة ما هی انتهی ما فی الفتح و بالجملہ ازین عبارت
کہ در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد کہ دین مقدم ست بر ہمہ خصال
و اعتبار نسب در کفارت چیزی نیست و معہذا نمیگوئیم کہ نکاح با زن مسلمہ بنا بر
مال وحسب وجمال ناجائز ست زیرا کہ در حدیث مذکور آمدہ کہ تنکح المرأة لاربع
لمالها وحسبها وجمالها ودینها ولکن اینقدر ست کہ شارع دین را برین ہر سہ
چیز ترجیح دادہ پس اگر با دین یکی ازین اشیاء ثلثہ ہم جمع گردد فبہا و نعمت بلکہ
نور علی نور باشد ورنہ دین را بر ہمہ مقدم باید داشت زیرا کہ روز قیامت سوای
دین و تقوی چیز دیگر بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید ع
کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزی نیست * حق تعالی فرمودان اکرمکم عند
الله اتقاکم و دولت دنیا اعتبار ندارد کہ مشتق از تداول ست المال غاد
و رائح و در بستان المحدثین نوشتہ کہ پدر عبد الله بن المبارک غلام ترک
بود مالک وی روزی از وی دربارۂ کدخدائی دختر خود کہ بحد جوانی رسیدہ مشورہ
خواست مبارک گفت عربان جاہلیت دختر خود برای حسب و نسب میدادند
و یہودیان برای مال و نصاری برای جمال و در اسلام دین را اعتبار ست ازین
ہر چہار ہر چہ پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک را عقل وی بسیار
خوش آمد بخانہ رفتہ بمادر دختر این مشورہ بیان کرد و گفت میخواہم کہ دختر خود
را بمبارک دہم کہ در ورع و تقوی و دینداری سر آمد زمانہ ست گو غلام باشد
مادرش نیز راضی شد و دختر را با او داد و از وی عبد الله بن المبارک بوجود آمد
انتہی و رتبہ عبد الله در جماعۂ اہل علم معلوم ست شعراء عصر در مدحش قصائد

پرداخته اند وقطعات انشاد کرده ازانجمله این قطعه ست

اذا سار عبد الله من مرو لیلة	فقد سار عنها نورها وجمالها
اذا ذکر الاخیار فی کل بلدة	فهم انجم فیها وانت هلالها

رما احسن ما فی النهج المقبول من شرائع الرسول که معتبر در کفارت دین و خلق ست نه نسب واگر اعتبار نسب وصناعت کنند پس اشرف انساب نسب بنی ہاشم ست وافضل صنائع صنعت علم وتزوج با غیر کفو در نسب ومال از اصعب نوازل ست برکسیکه ایمان بخدا وروز آخرت نیاورده انتهی گویم این عبارت خلاصه دفتر طویل وزبدهٔ اکثر قال وقیل وحاصل مباحث جیل بعد از جیل وعصارهٔ مدلول احادیث رسول جلیل ست صلعم زیراکه در حدیث شریف بروایت ابی ہریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود اذا خطب الیکم من ترضون دینه وخلقه فزوجوه ان لا تفعلوا تکن فتنة فی الارض وفساد عریض رواه الترمذی ودر معنی این حدیث حدیثها ست ومنطوق همه ها تقدیم امر دین بر امور دنیا ست درباب تزوج ومؤید اوست حدیث عبد الله بن عمرو مرفوعا الدنیا کلها متاع وخیر متاع الدنیا المرأة الصالحة رواه مسلم چه صلاح عبارت از دینداری وخداترسی ست وهرگز در هیچ حدیثی از اعتبار نسب رائحه نتوان یافت ولفظ حسب که در حدیث متقدم گذشته مراد بدان خصال حمیده ست شرعا وعرفا که در مرد وآبار او یافته شود لاغیر ولنعم ما قیل

اعتبار شرف آدمیان از حسب ست	بهر تحقیق نسب آدم وحوا کافی ست

وعلامه دوران عبد الله بن احمد باسودان رح را درین باب رساله مبسوط

ست کہ آنرا کتاب تعریف التیقظ والاعتبار لما یقع فی مسائل الکفاءۃ من الاشتباہ
نام کردہ و در تحقیق کفاءت نسب وعدم اعتبارش درانچہ داد تحقیق دادہ فان
شئت زیادۃ الاطلاع فراجعہ وانکہ در احادیث ترغیب در نساء قریش و
تزوج بابکر و مناکحت با ولود و ودود و حرائر آمدہ مقصود بدان نہ نسب ست بلکہ
مصالح دیگر ست کہ خود دران احادیث ذکر یافتہ چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ ست
قال قال رسول اللہ صلعم خیر نساء رکبن الابل صالح نساء قریش
احناہ علی ولد فی صغرہ وارعاہ علی زوج فی ذات یدہ متفق علیہ
پس خیریت ایشان را بنا بر حنو و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمدہ مرفوعا
فہلا بکرا تلاعبہا و تلاعبک متفق علیہ و در حدیث عتبہ بن عویم بن
ساعدہ انصاری ست قال قال رسول اللہ صلعم علیکم بالابکار فانہن
اعذب افواہا وانتق ارحاما وارضی بالیسیر رواہ ابن ماجۃ مرسلا
و در حدیث معقل بن یسار آمدہ کہ گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاثر بکم الامم رواہ ابوداود والنسائی و در حدیث انس
ست کہ قال قال رسول اللہ صلعم من اراد ان یلقی اللہ طاہرا مطہرا
فلیتزوج الحرائر رواہ ابن ماجۃ و درین حدیث فضیلت تزوج با حرائر
ست و منع از نکاح با اماء شرعیہ نیست اما درین زمان وجود چنین اماء معدوم
بودہ وانچہ ازین جنس نزد اکثر مردم ست خلاف صورت شرعی ست و بالجملہ
تا زن آزاد میسر آید کسی چرا کنیز گراید واین ترجیح نہ بنا بر انست کہ نسب مقدم
ست در کفاءت بلکہ بسبب آنست کہ زن آزاد صالح و شائستہ می باشد

غالباً یعنی نسبت یافت و صلاح زن مطلوب ست و آن عبارت از حسن اسلام اوست و لہٰذا در حدیث ابی امامہ آمدہ عن النبی صلعم انہ یقول ما استفاد المؤمن بعد تقوی اللہ خیرا لہ من زوجۃ صالحۃ ان امرھا اطاعتہ وان نظر الیہا سرتہ وان اقسم علیہا ابرتہ وان غاب عنہا نصحتہ فی نفسہا ومالہ رواہ ابن ماجۃ و تفسیر صالحہ کہ درین حدیث از کلام جناب نبوت ذکر یافت مغنی ست از جملہ قیل و قال و راجع ست بسوی اوصاف اسلامیہ و اخلاق ایمانیہ نہ بسوی نسب و کیف کہ در قرآن مجید نص ست بر عدم نفع نسب روز قیامت کما قال تعالیٰ فلا انساب بینہم یومئذ ولا یتساءلون حافظ در فتح الباری زیر کریمہ وھو الذی خلق من الماء بشرا فجعلہ نسبا وصہرا الآیہ گفتہ قال الفراء النسب من لا یحل نکاحہ والصہر من یحل نکاحہ فکان المصنف یعنی البخاری لما رأی الحصر وقع بالقسمین صلح التمسک بالعموم لوجود الصلاحیۃ الا ما دل الدلیل علی اعتبارہ وھو استثناء الکافر انتہی و این عبارت ناظر ست در آنکہ اصل در کفارت اسلام و صلاح ست لیس لیس بعدہ گفتہ وقد جزم بان اعتبار الکفاءۃ یختص بالدین مالک ونقل عن عمر وابن مسعود ومن التابعین عن محمد بن سیرین وعمر بن عبد العزیز واعتبر الکفاءۃ فی النسب الجمہور وقال ابو حنیفۃ قریش اکفاء بعضہم بعضا والعرب کذلک ولیس احد من العرب کفوا لقریش کما لیس احد من غیر العرب کفوا للعرب ھو وجہ للشافعیۃ والصحیح تقدیم بنی ہاشم والمطلب علی غیرہم

ومن عداهؤلاء اکفاء بعضهم لبعض وقال الثوری اذا نکح المولی العربیة
یفسخ النکاح وبه قال احمد فی روایة وتوسط الشافعی فقال لیس نکاح
غیر الاکفاء حراما فارد به النکاح وانما هو تقصیر بالمرأة والاولیاء فاذا
رضوا صح ویکون حقا لهم ترکوه فلو رضوا الا واحدا فله فسخه وذکر ان المعنی
فی اشتراط الولایة فی النکاح لئلا تضیع المرأة نفسها فی غیر کفو انتهی
ولم یثبت فی اعتبار الکفاءة بالنسب حدیث واما ما اخرجه البزار
من حدیث معاذ رفعه العرب بعضهم اکفاء بعض والموالی بعضهم
اکفاء بعض فاسناده ضعیف واحتج البیهقی بحدیث واثلة مرفوعا
ان الله اصطفی بنی کنانة من بنی اسمعیل الحدیث وهو صحیح اخرجه
مسلم لکن فی الاحتجاج به لذلک نظر لکن ضم بعضهم الیه قدموا قریشا
ولا تقدموها ونقل ابن المنذر عن البویطی ان الشافعی قال الکفاءة فی
الدین وهو کذلک فی مختصر البویطی قال الرافعی وهو خلاف المشهور
ونقل الآبری عن الربیع ان رجلا سأل الشافعی عنه فقال انا عربی لا
تسألنی عن هذا انتهی کلام الفتح گویم حدیث قدموا قریشا اگر ثابت
شود نص نیست در باب کفاءت نسب بلکه در بارهٔ امامت و خلافت ست
و نیز مذہب شافعی اگرچہ مشہور نباشد موافق مذہب مالک ست گویا
شاگرد درین مسئلہ ہمزبان استاد آمد وہو الصواب و ازینجا شناختہ باشی
کہ اقوی مذاہب در بارهٔ کفاءت نکاح مذہب امام دار الہجرة مالک بن انس ست
رضی اللہ عنہ و عصابۂ اہل حدیث قدیما و حدیثا ہمین جانب رفتہ اند و حنفیہ

وغیرہ کہ اعتبار دیگر چیزہا از اتحاد نسب و حرفہ و مال و نحوہا میکنند اثارتی از
علم بران نیست وہرگز دلیلی از ادلہ شرعیہ مساعدت مختار ایشان نمیکنند جماعہ
کثیر از خلفاء بنی عباس و بنی امیہ را والدات ہمین امہات اولاد بودہ اند چنانکہ
از تاریخ الخلفاء وجز آن ظاہر ست و عصابہ اہل بیت خصوصًا ائمہ اثنا عشر
را غالبا ہمچنین اتفاق افتادہ چنانکہ از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
النبی المختار ثابت ست وکذلک گروہ صحابہ بسیاری را از امار شرعیہ در حبالہ
عقد خود در آوردہ اند چنانکہ از کتب سیر روشن ست وتمامہ شرفاء مکہ معظمہ
الی الآن وجمیع عترت یمن وجز آن تا الحال برہمین طریقہ سالک ست واز ینہا
چہ میتوان گفت کہ خود شارع علیہ السلام را از ازواج مطہرات ازین قسم جمع
نساء اتفاق افتادہ وجز چہار پنج زن ہمہ ہا غیر قرشیہ اند پس اعتبار نسب
کجا ماند خاصتہ از طرف امہات واین ہمہ تعصب وتعسف وحمیت جاہلیت کہ
اہل قصبات در اشتراط نسب والدات رعایت مینمایند ہمہ بی اصل ست
ظلمات بعضہا فوق بعض انچہ در شرع مطہر آمدہ اعتبار نسب از
طرف پدر ست گو مادر از غیر قبیلہ وبطن وفخذ می باشد آری نکاح صحیح شرعی
با عدم سفاح و وجود دین وحسن خلق وصلاح ضرور ست این عصبیت جہالی
عظیم را از پسران و دختران مسمین بشرافت وشیخوخت از سنت نکاح محروم
داشتہ وسبب فتنہ عظمی وفساد عریض گردیدہ چنانکہ مخبر صادق مصدوق در
حدیث متقدم بدان اشعار کردہ بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوت ست
وبالجملہ ہرکہ راجی لقاء رب وراضی برضاء رسول مقرب باشد اورا ضرور ست

که درباب کفاءت مناکحت ذکور واناث واخلاف واولاد خود شیوه مرضیه
سلف صالح را برگزینید و برگفته زید و عمرو تعریج نکنند و بدانند که در نسب او خواه
سید باشد یا شیخ یا جز آن از اختلاف امهات نقصانی روی نمید هد بخاری در
صحیح خود بر اثبات این مدعا حدیث عائشه در قصه ضباعه بنت الزبیر بن عبد المطلب
بنت عم النبی صلعم آورده و وی زوجه مقداد بن عمرو کندی ست که منسوب بود بسوی
اسود بن عبد یغوث زهری بنا بر آنکه وی مقداد را تبنی خود ساخته بود پس از
حلفاء قریش شد و معهذا ضباعه را که هاشمیه ست تزوج کرد حافظ در فتح گفته
فلو لا ان الکفاءة لاتعتبر بالنسب لما جاز له ان یتزوجها لانها فوقه
فی النسب والذی یعتبر الکفاءة فی النسب یجیب بانها رضیت هی و
اولیاؤها فسقط حقهم من الکفاءة وهو جواب صحیح ان ثبت اصل
اعتبار الکفاءة فی النسب انتهی لکن این اعتبار ثابت نشده واما اعتبار
کفاءت بمال پس در فتح گفته مختلف فیه عند من یشترط الکفاءة والاشهر
عند الشافعیة انه لایعتبر ونقل صاحب الافصاح عن الشافعی انه قال
الکفاءة فی الدین والمال والنسب وجزم باعتباره ابو الطیب والصیمری
وجماعة واعتبره الماوردی فی اهل الامصار وخص الخلاف باهل
البوادی والقری المتفاخرین بالنسب دون المال انتهی گویم این تفصیل
که ذکر یافت بر صحت واصلیت آن حجتی منتهض نیست وتا حدیث صحیح مرفوع
درمیان نباشد قیام دلیل بر دعوی نمی تواند شد اگرچه اقوال صحابه چرا نبود
تا باقوال فقهاء چه رسد پس نماند مگر اعتبار دین وصلاح حال و درینصورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضر صحت نسب و شرافت نیست همچنین رشته داری با مدعیان شرافت اگر روافض یا خوارج یا مبتدعه اند هر چند نسب ظاهری ایشان مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در دارین نمی بخشد و راجع بهیچ فائده و عائد بکدام عائده نمی گردد والله الموفق وهو المستعان پس سعادتمند از ماکسی ست که این رسم و اسم بد را از میان خود بردارد و ازین قیود خود را و اهل خود را رها سازد و بر بحث شرع قصر نماید و اهل دین را بر اهل دنیا برگزیند و مال و جمال را هزن حال و قال و مآل او نگردد بسیار دیده ایم و تو هم شنیده باشی که هر که بطمع دولت بخانه دولتمندان رشته راست کرد دست از دین شوئید و هر که بمجرد جمال افتاد مآل او بد شد و دنیا در حق او دوزخ حاضر گشت ولنعم ما قیل ؎

جان سختم حذر از دوزخ جاوید نکرد		خانه در کوچه آسوده دلانم دادند

والحمد لله تعالی که ما را اگرچه این ابتلا رو داد اما از تبعاتش بتوفیق ایزدی قدری نجات حاصل ست و از آنچه برکران نتوانستیم شد در آن مجبوری تام و معذوری تمام ست الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ؎

پای بستند و ره سعی نشانم دادند		دست و بازو بشکستند و کمانم دادند

والمهدی من هداه الله —

وصیت دیگر از نصائح سودمند که برای دین و دنیا مفیدست و در وصایای حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشند و دوست دارند واز کثرت اخلاق وغمخواری وعدم تکلیف
مالایطاق ودر رعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر ناخوش
باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمان برداری وخدمتگذاری
راضی دارند مگر درانچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لاطاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق رواه فی شرح السنة عن النواس بن سمعان و در
سنن ست حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لاطاعة
فی معصیة انما الطاعة فی المعروف متفق علیه وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و
کره مالم یومر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة متفق
علیه و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان وهم صحبتان وهمسایگان
با خلاص محبت وغمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل ست برای
معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتی که باهم
منازعت و مخاصمت کردند واز کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان
ونکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد ٥

آسائش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

قال الله تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة
کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین صبروا وما یلقاها الا ذو حظ
عظیم واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو
السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتیکه نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان

به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه درمیان تو و او دشمنی
ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی کنند این چنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر
کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسهٔ شیطان ترا درین کار مانع شود
اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق
کسی ست که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصاً لله با وی دشمنی
باشد مثل روافض و خوارج و گور پرستان و پیر پرستان و بدعت پسندان
و مشرکان و مانند آن با آنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده توبه نکنند
اگرچه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی
وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة
یفصل بینکم در خاندان ما همیشه علماء و مشائخ بوده آمده اند که در هر عصر ممتاز
بودند و بعض بامارت رسیده و همه مذهب اهلسنت و جماعت داشته اند الا حقیر محرر
سطور و بعض دیگر پدر مرحوم که خاکش مشکبار باد از همگنان بریده طریق سنت و تقوی
سپرد و سرآمد اتقیاء روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق به
گوشه گزینی و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاهت و نفاست جامه و طعام و
مسکن بسر برد قدس الله روحه و اعاد علینا فتوحه
از فرزندان فقیر ابوالخیر و ابوالنصر سید نور الحسن طیب و سید علی حسن طاهر
در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه وسعت رزق محظوظ امیدوارم
که اقبال دنیا در حق ایشان سبب حجاب از آخرت نگردد و تا توانند در بهم رسانیدن
مراتب علیهٔ دینیه کشش و کوشش ورزند و امور دنیا را چندان اعتبار نه نهند

که خوابی و سرابی بیش نیست ؎

دولت دنیا که تمنا کنند | با که وفا کرد که با ما کنند

و بعد از انکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزی فرماید و در علم و عمل
و مال و کمال و نیت و طویت و سیرت و سریرت ایشان برکت بخشد سعی
کنند که این دولت لازوال را کسب و احاطه نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی
مثمر برکات بسیار و فتح سعادات بیشمارست و شیوه و سررشتهٔ خاندان را
که اتمام بعلم و عمل و تقوی ست هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی دائم
باقی که جالب رزق و سعادت و موجب ترقی دین و دولت باشد موجود نیست
عالم را اگر رزق مقدر بهم رسید فبها و نعمت ورنه در نفس خود از غیر مستغنی
ست و پیش هیچکی شرمنده نیست و جاهل را نه دین ست و نه خوبی دنیا و علم
عبارت ست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم
عقائد و علم اخلاق و علم فقه سنت متکفل آنست و این علوم بدون دریافتن
ادله از قرآن و حدیث و تفاسیر معتبره و شروح حدیث و اصول فقه و اصول
لغت و دریافتن اقوال صحابه و تابعین و علم صرف و نحو و بیان و معانی صورت
نمی بندد قاضی صاحب فرموده در اکثر فتاوی بعض روایات بی اصل نوشته اند
دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون این همه علوم میسر نمیشود پس درین علوم
سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض ست کمال دران مثل کمال
مطربان ست در علم موسیقی که موسیقی هم فنی ست از فنون حکمت ریاضی مگر
منطق که خادم همه علوم ست خواندن آن البته مفید ست انتهی یعنی بقدر

ضرورت وگذشت که علم عبارت از سه چیز ست آیهٔ محکمه وسنت قائمه وفریضهٔ
عادله وانچه سوای اوست فضول ست ولغت وصرف ونحو ودیگر علوم آلیه چون
از جنس مبادی علوم کتاب وسنت بوده ست داخل ست در جواز زیراکه وسائل
را در بعض محال حکم مقاصد باشد وهرچه داخل ودخل وفهم آن نیست خارج ست
از ما نحن فیه والله اعلم بالصواب —

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل هیئتی نفسانیه ست که نزد صوفیه
مسمی باشد بنسبت زیراکه این نسبت یکی انتساب وارتباط ست باو تعالی وبسکینه
ونور وحقیقتش کیفیتی حاله در نفس ناطقه ست از باب تشبه بملائکه یا تطلع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بر طاعات وطهارات واذکار مداومت
کرد اورا صفتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد وملکه راسخه از برای این توجه
دست بهم میدهد پس این دو جنس ست از برای نسبت وزیر هر جنس انواع بسیار
ازانجمله نسبت محبت وعشق ست واثرش رسوخ این صفت ست در دل
دیگر نسبت کسر نفس وتبری از حظوظ ولذات اوست وبعض اکابر این را
نسبت اهل بیت نامیده اند وازانجمله نسبت مشاهده ست واین ملکه توجه
نمودن بسوی مجرد بسیط ست الحاصل حضور مع الله را الوان ست بحسب
اقتران بمعنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت وازین لونها
چون ملکه راسخه بنفس قائم گشت نامش نسبت باشد ونسبتها بسیار ست وصاحب
هر نسبت را ازین نسب جداگانه می دریابد وغرض از اشغال جمله خانوادها
تحصیل همین نسبت ومواظبت بران واستغراق دران ست تا آنکه نفس ملکه

راسخه ازان اکتساب فرماید ولکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین اشتغال
حاصل نمی گردد بلکه این طرق ست از برای تحصیل آن بغیر حصرش اندران و
غالب رای نزد ما آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکینه بطرق دیگر میکردند وازانجمله
یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات در خلوت ست همراه محافظت بر شرطیه خشوع
وحضور و ازانجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین و ذکر عذاب
عاصین ست و باین ذکرها انفکاک از لذات حسیه وانقلاع از حظوظ نفسیه
حاصل میگردد وازانجمله مواظبت ست بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر دران
وشنیدن سخن مواعظ و رقاق که در سنت مطهره آمده غرضکه این جماعه مبارکه
تا مدتی دراز برین اشیا مواظبت میکردند تا آنکه ملکه راسخه و هیاة نفسانیه دست
بهم میداد و بقیه عمر بران محافظت میکردند در قول جمیل گفته وهذا المعنی
هو المتوارث عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شك فی ذلك
وان اختلف الالوان واختلفت طرق تحصیلها انتهی و شیخ عبدالعزیز رح
گفته مؤلف قول جمیل را شنیدم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت
صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیبش از نسبت طهارت و نسبت سکینه بوده
با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماحت وهمین ست محمل اصلی و مطمح اولی
کلام خاص وعام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شاهد این
معنی ست پس جمل احوال واقوال آنها بر همین معنی می باید کرد انتهی گویم و همین
نسبت احسانیه که از قرون ثلثه فاضله ماثور ست نسبت جمله ائمه حدیث و نقله
اخبار ست ولهذا ازین عصابه اشتغال باشغال مخترعه صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده والصباح یغنی عن المصباح و درین عصر که شیخ کامل و مکمل میسر
نیست اگر کسی تحصیل نسبت منظور باشد چاره نیست ازانکه همین شیوهٔ سلف
را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد مجتهدین انگارد و در اجتهاد مصیب
دو اجر ست و در خطا یک اجر صاحب قول جمیل گفته در واقعهٔ طویلی که دران امام
حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدم از جناب مرتضوی از نسبت خودم پرسیدم
که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر مرا حکم باستغراق کرد و خیلی
تامل فرمود سپس ارشاد کرد که همین ست بلا فرق و نیز گفته که ارواح ائمه اهل بیت را
دیدم یکی دست بدامن دیگری زده ستند و سلسلهٔ ایشان در عالم ارواح بعظیم القدر
بنهج غریب و رسوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن الباطن عالم ارواح
افزون تر نسبت خارج بوده است والله اعلم و صاحب مداومت را بر سکینه
احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که ثمره بعد ثمره حاصل میگردد و سالک
را باید که آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
سویداء دل داند و منجمله این احوال و شیون یکی ایثار طاعت او سبحانه و تعالی
ست بر جمیع ماسوای او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصهٔ حضرت سلیمان علیه السلام
که در قرآن مجید مذکور ست فطفق مسحا بالسوق والاعناق و حکایت ابو طلحه
انصاری در موطای مالک که در نماز نظر بسوی دُبسی کرد که در حائطش مخرج
خود میجست و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله هو صدقة و قصه معروف
و مشهور ست شاهد این احوال ست و ازانجمله غلبهٔ خوف خدا ست بر وجهی که
اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در صول و منهم البخاری

از آنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله
روایت کرده اند و فیه و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه و در
حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری استاد و چندان گریست
که ریش شریفش تر گردید و آنحضرت صلعم را چون نماز شب میگزارد از سینه همچو
ازیز مرجل می بود و این همه تاثیر غلبهٔ خوف الهی ست و در کتاب عزیز این خوف
را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء
و در بارهٔ جنت ارشاد نموده ذلک لمن خشی ربه و گفته و اما من خاف
مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و این نسبت
در علماء سلف از ائمه اربعه و هم وضعاف ایشان بر وجه اتم یافته شده چنانکه
از تراجم این اکابر بخوبی واضح ست و از انجمله رویای حسنه و منام صالح از امور
نیکو کار ست آنحضرت صلعم فرمود الرؤیا الحسنة من الرجل الصالح جزء
من ستة و اربعین جزء من النبوة و نیز فرمود لن یبقی بعدی من النبوة
الا المبشرات فقالوا و ما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة
یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة
و به فسر قوله تعالی لهم البشری فی الحیاة الدنیا در قول جمیل گفته مراد
برویای صالحه رویت آنحضرت صلعم ست در منام یا رویت جنت و نار یا رویت
صالحین و انبیاء یا رویت مشاهد متبرکه همچو بیت الله و مسجد رسول الله صلعم و
بیت المقدس و در رویت وقائع آینده مستقبله که مطابق رویت واقع شود یا وقائع
ماضیه چنانکه بوده ست و در رویت انوار و طیبات همچو شرب لبن یا عسل و سمن چنانکه

در کتاب الرؤیا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
رجلا کان یقرء القران ذات لیلة فظهرت ظلة فیها امثال المصابیح
الی آخر القصة و رویت نبوی افضل منامات ست زیراکه در حدیث آمده که هرکه
مرا در خواب دیده وی فی الواقع مرا دید زیراکه شیطان در صورت من نمی تواند برآمد
و دیدن جامهٔ سفید همچو دیدن شیر و شهد ست احمد و ترمذی از حدیث عائشه
صدیقه در قصهٔ ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بجواب خدیجه که از
حالش پرسید و گفت که تصدیق نبوت شما کرده و پیش از بعثت شما مرد فرمودمن
اورا در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر دوزخی می بود جامهٔ بیض نمیداشت
و از انجمله فراست صادقه و خاطر مطابق واقع ست در خبرست از سید البشر صلعم
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مراد بفراست راست حدس
صائب ست و منجمله آن اجابت دعا و ظهور مطلوبش از جانب او تعالی ست بنابر
جهد همت و صدق طویت او و باین جانب اشارت ست در حدیث رب اغبر
اشعث ذی طمرین لا یوبه به لو اقسم علی الله لا برّه ؎

توجیه دانی که درین گرد سواری باشد		خاکساران جهان را بحقارت منگر

مراد باین جنس غربا از اهل اسلام اند که طوبی للغربا در شان ایشان وارد شده
نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و بالجمله این وقائع و امثال آن دال اند بر صحت
ایمان آدمی و قبول طاعات و سرایت نور در تهٔ دل او پس این را غنیمت می باید
شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم جنان بلکه بجمله جوارح ولسان ادا باید کرد
بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فنا فی الله و بقاء بالله خوانند و کلام

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزد من آنست که این فنا
و بقا از آنحضرت صلعم بواسطہ مشائخ بسند متصل ماثور نیست بلکه موهبتی ست
از واهب تعالی شانه هر کرا از بندگان خود که میخواهد میبخشد بدون توارث و
شاهد اینمعنی ست انچه از خواجه نقشبند رحمه الله تعالی مروی ست که کسی اورا
از سلسلۂ مشائخش پرسید فرمود هیچ یکی تا خدا السلسله نرسیده بلکه مرا جذبه در ربود
و تا او تعالی برسانید و این قضیه مناسب ست بانچه وارد شده که جذبة از جذبات او
تعالی موازی عمل ثقلین ست با آنکه سلسلۂ شیوخش برح معلوم و معروف ست هر که
خواهان این عروج باشد وی را باید که بجانب سائر کتب صاحب قول جمیل رجوع
کند و تفصیلش از کتاب حجة الله البالغه بجوید۔
وصیت دیگر عالم ربانی که وارث انبیا و مرسلین باشد عبارت از کسی ست
که محافظ ست بر چند کار یکی آنکه درس علم گوید از تفسیر و حدیث و فقه و سنت
و سلوک و عقائد و نحو و صرف دوم اور شغلی بعلم کلام و اصول و منطق نبود و
عقائد عبارت ست از علم بالله و بصفات و افعال او تعالی باخلوص از دلائل
عقلیه و علم کلام و اصول عبارت ست از مباحث منطق و امور عامه و جواهر و
اعراض و هیولی و صورت و نفس و بنا آن بر مقدمات عقلیه و دلائل بدعیه باشد
حق تعالی فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة مراد بکتاب قرآن کریم ست
و مراد بحکمت حدیث رسول رحیم و علم دین عبارت از همین دو چیز ست پس
فقه و سلوک و عقائد چون مستخرج و مستنبط از ین هر دو اصل ست پس گویا

این دو اصل بجای متن ست واین هر سه علم بجای شرح ونحو وصرف آلات فهم
این هر دو اند پس مبادی را در اینجا حکم مقاصد داده اند وبالجمله در تدریس مراعات
چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عویص متعلق از روی
نحو سوم توجیه مسائل که باشکلهٔ جزئیه تصویرش بکشد وحاصلش را بیان سازد چهارم
تقریب دلائل تا نتیجه اش بلزوم بعض مقدمات مر بعض واندراج بعضش در بعض
حاصل آید پنجم بیان فوائد قیود در تعریفات وقواعد کلیات ششم بیان وجوه
حصر در تقسیمات هفتم دفع شبهات ظاهره چنانکه دو مذهب یا دو توجیه یا دو عبارت
مختلف مشتبه نماید یا دو مشتبه مختلف در نظر آیند یا دو سوال وجواب که در حقیقت
مخالف ومختلف اند در ظاهر مشتبه معلوم شوند پس تبیین فرق را میان این هر دو تفریق
ملتبسین خوانند چنانکه حل دو مشتبه مختلف نما را تطبیق مختلفین نامند خواه این اختلاف
میان هر دو بدلالت مطابقی باشد یا یکی مطابقی و دیگر تضمنی یا التزامی وهمچو لزوم
چیزی که در تعریفات ممتنع ست مثل استدراک[۱] و ذکر اخفی و عدم جمع و منع ونحو آن و
همچو لزوم چیزی که در براهین ممنوع ست مثل جزئی بودن کبری و سالبه بودن صغری
وهمچو دفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قادح لزوم و در قیاس اقترانی قادح اندراج
باشد یا در نمودن خلاف واقع درین کتاب بعبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
از ائمهٔ این فن ست وبالجمله عالم نمی تواند که تلامذهٔ خود را فائدهٔ تام بخشد تا آنکه بتبیین
این امور از برای وی نپردازد و در اثناء درس او طالبان آگاه نسازد درین مقام
این اجمال مفصل سابق شده فراجعه ومنجمله امور محافظ علیها یکی تلقین اشتغال
ست و ذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم وآین وقتی راست آید که معلم صاحب

[۱] استدراک عبارت ست از لفظ زائد در کلام بلا فائده و در تعریف ذکر اخفی چنان باشد که مثلاً در تعریف آتش گویند هو اسطقس فوق الاسطقسات ۱۲

این نسبت وشان وحال باشد ورنه ہدایت بسوی نسبت سلفیہ کافی و وافی وشافی ست وکلام برآن گذشت پس اگر ذو الحال ست می باید کہ اورا ہنگامی باشد کہ درآن با مردم نشیند وبسوی ایشان متوجہ گردد و بر اینان القا سکینہ فرماید چہ صحبت الٰہی جز باستطاعت ممکنہ واستطاعت میسرہ تمام نمیگردد دوم صحبت ست وحث بر اشغال قولاً وفعلاً وتصرفاً بالقلب و الیہ الاشارۃ فی قولہ تعالی ویزکیھم واللہ اعلم واین تزکیہ را نسبت بعامہ امت فرمودہ ودر حق اہل بیت رسالت لفظ تطہیر ارشاد شدہ واین تخصیص ست بعد از تعمیم ودران مزید شرف وکرامت ایشان ست نسبت باحاد امت زیرا کہ تزکیہ است بصحبت رسول کریم باشد وتطہیر عترت از خداوند کریم واقع شدہ واین ارفع ست از اول اگرچہ ہر دو خوب ست وعلم بتطہیر ہم بواسطہ آنحضرت صلعم معلوم شدہ واللہ یختص برحمتہ من یشاء دیگر از امور مشار الیہا تخول بموعظہ حسنہ ست او تعالی آنحضرت را فرمود فذکر ان نفعت الذکری لکن درین تذکیر از قصص واہیہ وحکایات مفتعلہ بپرہیزد وتخول بموعظت از آنحضرت صلعم وبعد جناب رسالت از اصحاب عالیجناب ش درکتب اصول مروی ست ودر سنن ابن ماجہ وغیرہ آمدہ کہ ان القصص لم تکن فی زمان رسول اللہ صلعم ولا فی زمان ابی بکر وعمر رضی اللہ عنہما بلکہ مروی ست کہ صحابہ قصاص را از مساجد بدر میکردند واز ینجا دانستہ شد کہ قصص غیر موعظت ست واین مذموم ست چنانکہ آن دیگر محمود ست وبرین محمول ست قول حافظ ع مجلس وعظ دراز ست زمان خواہد بود

وقول خواجہ میر درد رحمہ اللہ تعالی

صدای شهرهٔ واعظ که بس بلند شدست	رهین گوش گرانی که داشتم دارم

وقول ناطق واشال او از دیگر شعراست

خون هزار وعظ بگردن گرفته است	صد آفرین بجرأت گوش گران من

و بالجمله قصص عبارت ست از ذکر حکایات عجیبهٔ نادره و مبالغه کردن در فضائل اعمال و جز آن که حق و صواب نیست و مقصود بدان نه تدریج تلقین سنت و تمرین مردم بحدیث شریف ست بلکه مراد تشدق و اعجاب و تمیز از مردم در فصاحت و حسن ایراد حکایات و امثال ست و شک نیست که فرق در میان این هردو امر مهم ست و در قول جمیل از برای آن فصلی جداگانه نبشته چنانکه بیاید و آز جملهٔ امور مومی الیها یکی امر بمعروف و نهی عن المنکر ست در وضوء و نماز چنانکه یکی را بینید که استیعاب غسل نمیکند پس او را باواز بلند بگوید ویل للعراقیب من النار یا بیند که تمام طمانینت نمی نماید فریاد برآرد که صل فانك لم تصل و همچنین در بارهٔ لباس و کلام و غیر ذلک بکند قال تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر اولئك هم المفلحون و آداب درین کار و بار رفق و لین ست و لطف و عطوفت قال تعالی وجادلهم بالتی هی احسن و عنف و شدت کار امرا و ملوک باشد و انکار از دل کار عوام ست و شرح این سخن درازست و در محل خود مذکور فارجع الیه و ازانجملهٔ امور مشار الیها مواسات فقرا و طلبهٔ علم ست بقدر امکان پس اگر خودش قدرت ندارد و او را یاران و برادران موافق اند ایشان را تحریض و حث بر مواسات و خبرگیری این کسان نماید و چون این صفات دریکی فراهم آید شک نکند درآنکه وی وارث انبیاء و مرسلین ست و در ملکوت او را عظیم میخوانند و از برای وی

خالق خدا و خا گوست تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وی کبریت احمر
و بال هما و اکسیر اعظم و عنقاء مغرب ست و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علماء را بر عبّاد فضیلت نهاد و فضیلت
عالم را بر عابد همچو فضیلت خویش بر احاد است نشان داد و سر درین باب آنست
که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان مظهر رب العالمین
میگردد و همین ست نکته در خلافت که بسبب آن قوت علمیه و قوت عملیه را تکمیل میشود
و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی ازین امور
اخلال نمود در وی رخنه ست تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
مطلق کسی ست که جامع باشد درمیان علم ظاهر و علم باطن چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
نسبت باطن ست بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطن محتاج تکمیل ظاهر
ست بتحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین و معدن
الظهورین گردد و یادگار سلف صلحاء و اولیاء عرفاء و وارث رسل و انبیاء
و جانشین علماء کملاء باشد ورنه بقدر اخلال نقصان پذیرست ـ
وصیت دیگر طالب حق را ناگزیرست از چند چیز چنانچه صاحب قول جمیل
بیان نموده و گفته یکی آنکه همنشین اغنیاء نگردد و با امراء و آسوده حالان صحبت
ندارد مگر از برای دفع مظلمه از مردم یا برانگیختن عامهٔ ایشان بر خیر و این وجه توفیق
ست میان احادیث داله بر ذم صحبت ملوک و میان مصاحب بودن بسیاری از
علماء بررة و کبراء خیره با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه نشینند و نه با جهال متعبدین

همنشین شود و نه صاحب فقهاء متقشفه گردد و نه با ظاهریه از محدثین و نه با غلاة
اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا دائم التوجه بسوی
او تعالی متصف باحوال علیه راغب در سنت متبع از برای حدیث رسول صلعم و
آثار صحابه طالب شرح و بیانش از کلام فقهاء محققین مائلین بجانب حدیث از نظر
و اصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سلوک
جامعین میان علم و تصوف غیر متشدد دین بر نفس و متقین زیادت بر سنت باشد
و همنشینی نگزیند مگر با کسیکه متصف باین صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار
دور از کار است زیرا که اهل ظاهر خلص است اند در طریقه اتباع و در ایشان ائمه گذشته
مثل داؤد ظاهری و ابن حزم اندلسی اللهم مگر مراد با ایشان کسی باشد که عمل بر حدیث
بلا فهم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نصائح که درینجا ذکر
یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت است بحق طالب حق حافظ فرماید

نخست موعظت پیر دانش این سخن است	که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

صوفی جاهل ز هر هلاهل است و عابد بی علم دلیل الحاد و بدعت سعدی گفته

خیالات نادان خلوت نشین	بهم بر کند عاقبت کفر و دین

و فقیه بی سنت زاهد خشک است که نور باطن و برکات قلبیه را نمیداند و غلاة
معقولیان در اکثر عقائد اسلامیه تردد دارند یا انکارش مینمایند و از برکات
ایمانیه و نور عبودیت بیگانه محض اند و از انجمله این است که در ترجیح بعض مذاهب
فقهاء بر بعض تکلم نکند بلکه همه را بالاجمال بر منصه قبول نهد و نگوید که مذهب من
مثلا صواب است و مذهب غیر من خطا زیرا که صواب و خطا در هر مذهب است تا

آنکه هیچ ملتی از هفتاد و دو ملت ازان خالی نیست تا بمذاهب هر چهار ائمه فقهاء
چه رسد و معهذا الحکم بهلاک جمله فرق غیر فرقه ناجیه بنابر آنست که یکدو حرف
صواب در برابر هزار خطا نافع نیست چنانکه یکدو خطا در برابر الوف صواب
مضر نیست چه اکثر را حکم کل ست و شک نیست که ترجیح مذهبی در اکثر ازمان باعث
بر تنقیص و تذلیل سائر مذاهب میگردد چنانکه مشاهد ست ولهذا آنحضرت صلعم
فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل نهید و بالجمله آنچه در بارهٔ مذاهب می باید آنست
که هرچه ازان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کند و اگر هر دو
قول مخرج و مروی ست اتباع قولی نماید که اکثر بران بوده اند و اگر هر دو مذهب
برابر ست پس خیار دارد و همه مذاهب را همچو یک مذهب گرداند بغیر تعصب گویم
و همین ست شیوهٔ مرضیهٔ اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکه از وضع شوکانی
در مؤلفات شریفش و از رنگ تلامذه اش در مجامیع شان پیدا و هویدا است که
اتباع حدیث را بدون تقیید مذهبی از مذاهب اربعه و بدون تقلید مشربی از
مشارب ائمه فقهاء اختیار کرده اند و هیچ جا ایشان را خروج از دائرهٔ این هر چهار
مذهب معروف اتفاق نیفتاده الا ما شاء الله تعالی والنادر کالمعدوم و این دلیل
صریح ست برآنکه احکام ثابته از سنت مطهره همچو فرد منتشر ست درین مذاهب
و مذهب واحد ازین مذهبها جامع اتباع حدیث علی الوجه الاتم نیست پس مقلد
جامد بر یک مذهب هرچه باشد هرگز دعوی اتباع نمی تواند کرد و محیط احکام
صحیحهٔ ثابته بسنت نمی تواند شد تا آنکه تفریعات را تابع تخریجات نکند و فقهیات
را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض ننماید و هرگاه این چنین نیست

محروم ست از برکات اتباع و اسوۂ سید الانبیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت متقدمہ سنتی ست کہ مرادش از افہام
ماہرین لغت عرب متبادر گردد و مراد بمعروفش حدیثی ست کہ در صحیحین متفق علیہ
باشد یا احد ہمار و ایتش کردہ باز انچہ در ہر چہار سنن ست بر ترتیبی کہ در علم اصول
حدیث ائمۂ این فن ذکر کردہ و اختیار فرمودہ اند و طاعن دران ترتیب بی بہرہ
و بی نصیب از معرفت حقیقت الامر و ناآگاہ از اجماعات سلف برین امر ست
و مهون شان و شوکت صحیحین مبتدع متبع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بمیک ساختن
ہر چہار مذہب آنست کہ اختلاف شافعیہ را با حنفیہ مثلاً ہمچو اختلاف حنفیہ باہم
شناسد کہ درین صورت اورا اختیار ست در طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
حدیث صریح و جمع بین الادلۃ و جز آن و از انجملہ این ست کہ در ترجیح بعض طرق
صوفیہ بر بعض دیگر سر رشتۂ سخن باز نکند و بر مغلوبین آنہا و بر مؤولین در سماع
و غنا و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را کہ در سنت صحیحہ ثابت
ست و اصحاب علم از محققین راسخین بر آن رفتہ اند این طریقہ بسلامت اسبق و نیک
ست واللہ الموفق والمعین و ایاہ نعبد و بہ نستعین ۔
وصیت دیگر آگاہی آمد کہ سلوکی کہ درین جزو زمان مرضی الٰہی ست آنست
کہ سالک نخست ایقاظ صفت طہارت کند باین طریق کہ خلوت اختیار نماید و در
خوردن و نوشیدن تقلیل کند و غسل مکرر بر آرد و طہارت بر طہارت نماید و
ذکر یا نور و ملاحظۂ نور منبسط در جو لازم گیرد در چند روز علی اختلاف الاحوال
نور طہارت روشن شود و اکثار حدیث نفس و اخلاط ردیہ و سوء و سوداویہ

و امتلاء او عیه تناسل از منی و صحبت حیوانات ملعونه مانع ست از ظهور این نور طهارت پس ازان اجتناب نماید و علامت ظهور این نور واقعات راحت بخش و اطمینان خاطر و انس نفس ست بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد و فرو نشستن حدیث نفس ست و بعد ازان باکتساب مناسبت بملاء اعلی پردازد و آن بسه چیز حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند و نماز بسیار خواند و بر سوره فاتحه و آیتی مثل ربنا لا تزغ قلوبنا الخ اکتفا نماید و در رکوع و سجود هیچ ذکر نگوید بلکه بجای ذکر نظر انداز د بر نور و چون خواهد که در نماز شروع کند پیش ازان وضو کرده متوجه قبله بنشیند و در دل خود رشته نورانی فرض کند که یکجانب او در سویدای دل ست و یک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش ست چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند و در اثناء نماز نظر دل را ازان رشته باز نگیرد و باین قسم نماز ها مکرر قریب بدوصد رکعت هر روز بگزارد البته با ملاء اعلی مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلمه طیبه را بزبان خود تلفظ کند و ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دهان و فروغی از زبان او بر می آید چون قریب سی صد هزار بار با تمام رساند او را مناسبتی بحقیقت اسم جلاله که در عالم ملکوت مستقر ست پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات با خدای تعالی بسیار گوید و حاجات دینیه و دنیویه خرد و بزرگ خود را همه مذکور نماید و استعاذه از هر مکروه کند و حول و قوت خود را فانی ببیند و حق سبحانه و تعالی را بحضور خود تصور نماید علامت حصول نور صلوة راحت یافتن ست در نماز و بمجرد حضور در صلوة نظر دل بجانب ملاء اعلی کشادن و محبتی بآن فریق در خود

یافتن وانجذابی وانسی بنسبت ایشان درخویش دیدن وعلامت حصول
نور اسم مبارک دلبستگی ست باین نام بزرگ وشفقتی بنسبت این اسم شریف
وانسی ولذتی درخویشتن دریافتن وعلامت حصول نور مناجات رقت قلب
ونیایش ولذت در مناجات ست چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات
بر طاعات که فصلی مشهور در میان صوفیه ست مامور باید ساخت شک نیست
که بعداز تمهید این اصول صلوات وادعیه ماثوره تهذیب نفس سالک خواهد شد
سپس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر ویقین ووجدان ومانند او ست
وکدام یک ازان ظاهر شده وکدام یک ظاهر نشده پس انچه ظاهر
نشده آنرا باعتقاد استحسانش وبوقوع در مظان آن ایقاظ نماید بعده
نسبت اویسیه را پرورش دهد سپس نسبت یادداشت را بعده نسبت توحید را
ورزش کند درین جزو زمان مرضی الٰهی جمع جمیع نسب ست واللہ اعلم۔
وصیت دیگر یکی از شعب امر بمعروف ونهی عن المنکر تذکیر ست حق تعالی
آنحضرت صلعم را فرمود فذکر انما انت مذکر وموسی کلیم را ارشاد کرد و
ذکرهم بایام اللہ واین دلیل ست برآنکه تذکیر که درعرف وعظش خوانند
رکنی عظیم از اسلام وقاعده از قواعد دین ست لکن مردم در کیفیت وغایت
آن ودریافت ماخذ وارکانش قاصر افتادند تا آنکه آفتها در وعاظ زمانه وخللها
درآداب استماعش راه یافته پس هرکه عالم ربانی باشد ومتصدی وعظ و
تذکیر مردم گردد او را ناگزیر ست ازانکه مراعات چیزها کند که درین باب
معتمد ومعتبر ست مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاہد شرط کردہ اند پس طفل و دیوانہ و کافر و فاسق و مبتدع خواہ شیعہ باشد یا ناصبی یا جز آن از ہفتاد و دو ملت در خور تذکیر نیست و لہذا گفتہ اند ع

او خویشتن گم است کرا رہبری کند

دیگر آنکہ مفسر و محدث و عالم باشد بجملہ یکافیہ از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بمفسر کسی ست کہ مشتغل ست بشرح غریب کتاب اللہ و توجیہ مشکل آن و بانچہ از سلف در تفسیرش مروی شدہ و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصا رست و انچہ ازان مشہور ست تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف ست و اول از ثانی گرفتہ و یکی شافعی فلسفی ست و دیگر معتزلی حنفی و ہر دو در موضعہا از مراد تنزیل دور افتادہ اند و از فن حدیث ناواقف بودہ پس در تفاسیر المام بتفسیری باید کرد کہ جامع باشد میان روایت و درایت مثل تفسیر فتح القدیر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح الرحمن شیخ احمد و موضح القرآن شاہ عبد القادر و در مختصرات تفسیر جلالین خیلی خوب واقع شدہ و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و واحدی و امثال اینہا نافع ترست و حقیقت تفسیرات بر وجہ بسط از کتاب اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بمحدث کسی ست کہ اشتغال دارد بکتب حدیث باین طریق کہ لفظش خواندہ و معنیش فہمیدہ و صحت و سقمش دریافتہ اگرچہ باخبار حافظ یا استنباط فقیہ غیر متعصب باشد و کتب حدیث ہم در دنیا بسیارست و جامع رطب و یابس لکن منجملۂ آنہا معتبر تر از صحاح ستہ نیست و انچہ ازین ہر شش نامہا چیدہ و برگزیدہ اند مثل تجرید صریح و مشارق الانوار و مشکوۃ و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینہاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد ما کتاب منتقی الاخبار و بلوغ المرام ست و از برای حل غوامض
وشرح غریب و درک درایت این کتب شروح این کتب و مجمع البحار کافی ست
همچو نیل الاوطار و سبل السلام و مسک الختام و درین نزدیکی احکام سنت صحیحه
بحمده تعالی بروجهی منقح و ملخص و منتقی شده که بعد ازان احدی را حاجت
مقاسات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضۂ ندیه و نهج
مقبول و عرف الجادی و بدور اهله واضح ست و کذلک در ابواب دیگر از علوم
سنت رسائل و مسائل بسیار بکمال تحقیق فراهم آمده و حق ابلج از باطل لجلج ممتاز
گشته مثل کتاب انتقاد رجیح و قطف الثمر و لغیة الرائد در عقائد و کتاب ادراک
و تطهیر الاعتقاد و در تقلید و عقائد حمویه و واسطیه و فتح المجید در رد اشراک بانواعها
و کتاب اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علماء و صوفیه
و تراجم صحاح سته و موطا در فن حدیث و امروز بسیاری ازین کتب و رسائل
میسر ست و همچنین رسالۂ اکلیل الکرامه در مسئلۂ امامت و رسالۂ ظفر اللاضی
و ذخر المحتی در مسائل قضا و افتا و رسالۂ اذاعه و حجج الکرامه در احوال حشر و نشر
و رسالۂ ثمار التنکیت در ماجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصة الخلاصه
و زبدة الزبده و نخبة النخبه علوم حدیث شریف ست و در مسائل شاذه و فاذه
کتاب هدایة السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول و
حصول المامول و اقلید و طریقهٔ مثلی خیلی مفید طالبان حق ست و بعد ازین
مجامیع احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب واضح در هیچ بابی از ابواب
دین باقی نمی ماند بقدر ست که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراہم آرد و بنظر انصاف در آن بنگرد و نصیب خود ازانها بربابد و بالجملہ
عمدہ درباب ہدایت دین وسلوک راہ یقین اختیار اعلی واکمل واصح وارجح
علوم واعمال ست وایثار مؤلفات اعلم علما و افضل فضلا واحق ناس بخدا
ورسول واجمع آنہا از برای احکام صحیحہ ومسائل ثابتہ وعقائد سلفیہ ہمچو
تصانیف ائمہ حدیث واتباع ایشان باحسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیہ و
حافظ ابن القیم وحافظ ابن حجر وحافظ ابن کثیر وسید محمد بن اسمعیل وابن وزیر وعلامۂ
ربانی برکۃ الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی ومسند الوقت شاہ ولی اللہ
محدث دہلوی واولاد واحفاد ایشان وتلامذہ ومریدان این بزرگواران
الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اہل المعرفۃ بالحق والدین
و بالجملہ چون معلوم شد کہ مراد بمفسر ومحدث کیست پس الحال می توان
دریافت کہ مذکر را مستحب ست کہ با این ہمہ فصیح اللسان بلیغ البیان
ہم باشد تا سخن با مردم بر قدر فہم آنہا بکند ومرد لطیف الطبع رحیم الفواد صاحب حسب
وجاہت ومروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولہم
واعتبار وجہ ومروت بنا بر آنست کہ ہر کہ در خلق وجاہت ندارد در نظر
مردم حقیر می نماید وچون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد واگر بی مروت ست
مثل کسانی باشد کہ قول وفعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمرہ نبخشد
پس در وعظ دقائق تقدیر وحقائق توحید وجود وشہود ومسائل عویصہ مشکلہ
علم معانی وبیان ذکر نباید کرد کہ دورتر از فہمید عامۂ خلق ست واما کیفیت
تذکیر پس جز بعد از یکدو روز وعظ واندرز نفرماید وتکلم بہ پند ونصیحت ننماید

در حال ملال بلکه چون در مردم رغبت ببیند وعظ کند و پیش از آنکه رغبت
ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کما قیل ع ازان پیش بس کن که گویند بس
و تذکر در جای پاک همچو مسجد بنشیند و ابتدا از کلام مجید خدا و صلوة بر رسول
مصطفی صلعم نماید و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً
و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص بترغیب و ترهیب نسازد بلکه سخن
را باین و بآن هر دو بیامیزد چنانکه سنت الله جاری ست از ارداف وعده
بوعید و بشارت بانذار چه تنها ترغیب موجب بیباکی باشد چنانکه تنها ترهیب
سبب ناامیدی ست ؎

درشتی و نرمی بهم در به ست	چو رگزن که جراح و مرهم نه ست

و باید که صاحب تذکیر میسر باشد نه معسر بالتعمیم خطاب کند و تخصیص طائفه
دون طائفه ننماید و بذم قوم یا انکار بر شخص واحد مشافهه نکند بلکه کار بتعریض
گزارد مثل آنکه بگوید ما بال اقوام یفعلون کذا و کذا زیرا که در مواجهه بذم
و انکار حمل بر عداوت واعظ میرود و این موجب انقباض خاطر سامعین میگردد
و اعتقاد دیانت و صدقش از دل ایشان می برخیزد و همچنین تکلم بسقط و هزل
نکند که کلام سخیف و قول رکیک و حرف خوش طبعی رعب و هیبت از دل می برد
بلکه تحسین حسن و تقبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شیء منکر نماید و امعه نباشد مراد
بامعه کسی ست که همراه هر متکلم میرود و هرجائی ست هر شخص که او را خواند باوی
هرجا رفت و وعظ موافق هوای نفس هر مجلس بگفت و غایت تذکیر که لمح آن
می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود تزویر و تصویر کند در اعمال

وحفظ لسان واخلاق واحوال قلبیه ومداومت او براذکار بازاین صفت
را یکبارگیها بتدریج برحسب فهم مردم در سامعین ثابت ومتحقق گرداند ونخستین
امر بفضائل حسنات ومساوی سیئات در لباس و زی ونماز وجزآن نماید
وچون باین چیزها متادب گردند وکاربند شوند امر باذکار فرماید وچون اذکار
در ایشان اثر کرد اکنون تحریض ایشان برضبط لسان وقلب کند ودرتاثیر این
چیزها استعانت بذکر ایام الله ووقائع الٰهی بمظاهر افعال ومظاهر احوال او سبحانه
وتصریف وتعذیب وی تعالی امم خالیه را در دنیا جوید بازاز اهوال موت
وعذاب قبر وشدت یوم الحساب وعذاب نار بترساند وهمچنین این ترتیب را
در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید ودرین مواعظ ونصائح استمداد
کند از کتاب عزیز مطابق تاویل ظاهر واز سنت معروفه نزد محدثین واقوال
صحابه وتابعین وجز ایشان از صلحاء مؤمنین وعلماء متقین وسیرت سید المرسلین
صلعم در امور معاش ومعاد ومراد بتاویل ظاهر چیزیست که از لفظ قرآن
نزد اطلاق مفهوم ومتبادر گردد واعتبارات صوفیه واشارات باطنیه ونکات
فاضلانه ولطائف شاعرانه در میان نیارد وقصص مجازفه وافسانهای مختلقه
وحکایات مفتعله ماضیه وحال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار میکردند
واین چنین واعظان را از مساجد بدر مینمودند ومیزدند واین ماجرا بیشتر در
اسرائیلیات رو میدهد که صحت آن معلوم نیست وهم در بیان سیر وشان
نزول قرآن این بلا پیش می آمد واما ارکان تذکیر پس همین ترغیب وترهیب
وتمثیل بامثال واضحه وقصص صحیحه مرققه ونکات نافعه است این است طریق

تذکیر وشرح ومسئله که واعظ فکر آن میکند یا از حلال ست یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقائد اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میداند وطریق آموختن آن میشناسد و مستمعین
را باید که رو بمذکر کنند ولعب ننمایند وشور وغلغله نینداز ند و در حال وعظ
بایکدگر سخن نکنند و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر کدام شبهه بخاطر گذرد و
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود یا بود مگر مسئله دقیق ست که فهم عوام آن را
بر نمی تابد از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسار
نماید واگر با این مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خواستن ومشکل لغت
دریافتن پس انتظار برد تا سخن واعظ با نجام رسد آندم از و دریافت نماید
ومذکر را باید که سخن خود را سه بار اعاده میکرده باشد تا در خاطر گوش کنندگان
بخوبی بنشیند انس گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت اعاده
میکرد تا چنانکه باید وشاید بفهم در آید واین حدیث در بخاری ست ولکن شراح
حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهتم بالشان ست نه علی العموم در هر سخن و
اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون وزبانهای بوقلمون موجود اند و
مذکر را قدرت تکلم بر السنه آنها حاصل ست باید که بهر لغت وزبان حرف زند
واز دقت واجمال سخن اجتناب گزیند چه ازین جنس کلام عموما فائده دست
بهم نمیدهد وآفاتی که وعاظ زمان ومذکران جهان را دامنگیر حال وقال میشود
بسیار ست بضبط نمی تواند در آمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز ست میان
موضوعات وجز آن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

محرفات واقوال ساقطه واحوال غیر ثابته بطرق صحیحه وذکر صلوات و دعوات مخترعه علماء ومشائخ ست که نزد اهل حدیث معدود در وضع و زیادت بر دین باشد واز آنجمله مبالغه ست در ترغیب وترهیب واز انجمله ست ذکر قصه کربلا و وفات و ولادت و دیگر داستانهای مواسم ومراسم واعیاد معینه زیرا که در قرون ثلثه فاضله این قصص رواج نداشت وکسی آنرا نمی شناخت وخلو این قسم افسانهای گذشته از روایات موضوعه یا ضعیفه کمتر باشد بلکه هیچ قصه ازین آفات خالی نیست بلکه درین عصر نوبتش تا آنجا رسیده که در هر سال قصه های مذکوره بنوطرز مرصع در نظم ونثر بافیده میشود واز قالب طبع برآمده مطبوع خاطر ومقبول قلب هر عامی جاهل میگردد و هر طفل وزن درخانه بخواندن وشنیدن آن لذتی می برداره

بریده ز اصل کار و پیوسته بفرع	کم معتقد خدا و بسیار بشرع

وصیت دیگر آنکه علم آداب بر وجهی که در سنت مطهره مدون گشته هنجار خود باید ساخت که بعد از تحلی باین حلیه تهذیبی دیگر نیست ومنجمله شعب این علم ست سلام کردن بر آشنا وبیگانه نزد ملاقات چنانکه در حدیث متفق علیه بروایت ابن عمرو آمده مرفوعاً وتقرئ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف وفرمود افشوا السلام بینکم رواه مسلم عن ابی هریرة مرفوعاً واحکام این سلام بر وجه بسط در احادیث مذکور ست ومنجمله حقوق شش گانه مسلم بر مسلم است وانچه در بدلش از بندگی وکورنش وجهرا وآداب دیگر الفاظ تراشیده اند همه خلاف سنت وضد طریقه اسلام وما نا بشیوه کفر وکافری ست ازان اجتناب

می باید کرد دیگر اجابت دعا و تشمیت عاطس و عیادت مریض و اتباع
جنازه ست و خواستن از برای مسلم آنچه از برای خود میخواهد و آین در حدیث
علی نزد ترمذی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرع
مستمر بوده آمده و زیادت و رحمة الله و برکاته و مغفرته اندران ثابت گشته
و از آنجمله استیذان ست که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود برگردد و این
سنت از عمر دراز مهجور گشته گویا شریعت منسوخه ست و این دستوری بسلام
کردن برکسان خانه باشد و از آنجمله مصافحه ست و ظاهرش بیک دست ست
و بهر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر معانقه ست با قادم از سفر
و جز آن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نهی وارد شده
اما قیام محبت جائز ست قوموا الی سیدکم و استادن از برای فاطمه علیها السلام
و استادنش از برای خیر الانام دلالت دارد بران و امر بتفسح و توسع در مجلس
در حدیث متفق علیه از ابن عمر مرفوعا وارد شده دیگر آداب جلوس و نوم و
مشی و عطاس و تثاوب و ضحک و تسمیه اولاد و اشیاء باحسن اسماء و بیان
و شعر و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء وعد و خلف در وعید و مزاح و
مفاخرت و عصبیت و بر و صله و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله
و من الله و تهاجر و تقاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا
و حسن خلق و غضب و کبر و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر ست و احادیث هر
یکی ازاین امور در ابواب مستقله از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام
تالیف مفرده دران کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن ست

پس مسلمان را ناگزیر است که خود را درین میزان بسنجد آنچه سره برآید و مطابق
سنت سنیه بود آنرا عادت و خوی خود سازد و آنچه در ذات او موجود نباشد
باکتساب آن بر وجه ماثور پردازد و بجبر و قهر خود را باین سمات اسلامیه و صفات
ایمانیه متصف گرداند و بعد از تحصیل این مرتبه و قیام در مقام آن نظر بر کتاب
رقاق برگمارد و این بدایت را بنهایت رساند و در مقدار عیش نبوی صلعم و
فضل فقر و باب قطع امل و حرص و استحباب مال و عمر از برای طاعت و توکل و صبر
نفی ریا و سمعه و بکا و خوف و تغیر مردم و انذار و تحذیر امعان نظر بکار
برد و از هر یک امر ازین امور حسنه حصه بمقدار خود برباید و عادت الله جاری
ست که عمر اهل علم حدیث را ببرکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگردد
و عمر او دراز میشود و مقتدی خصال مذکوره و متصف بشمائل مسطوره نوعی
از صحابیت بهم میرساند و این خاصیت در علم دیگر نیست و جز اهل حدیث این
تاثیر نزد دیگری نتوان یافت و اگرچه بعد از کسب این اخلاق که از معدن
نبوت و مخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که دران تالیفها
ساخته اند نیست اما مطالعهٔ کتب سلوک که علمای جامعین میان ظاهر و باطن
بجمع آن پرداخته اند و خصال حمیده را از خصال ذمیمه اندران جدا ساخته و
مطالعهٔ وصایای اکابر اهل علم و مشائخ که باولاد و مریدان خود کرده اند و
سلسله وار از انها تا بما رسیده نیز مثمر برکات و مؤثر حسنات و مهیج همم و
کاشف غمم ست آنرا مهمل نباید گذاشت که درین طریق فیضهاست ع

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند	جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

خواجہ عبد الخالق غجدوانی نقشبندی رح پسر خود خواجہ اولیاء کبیر را وصیتہا کردہ اند درینجا نقل آن وصایا می رود زیرا کہ با وجود ایجاز عبارت جامع مطالب بسیارست فرمود ای پسرک من وصیت میکنم ترا کہ تقوی را شعار خود سازی و وظائف عبادات را ملازمت کنی و مراقب احوال خود باشی بانیکہ گرد آن برائی و ہرچہ ازان موجب رضای ایزدی باشد سپاس آن نمائی وانچہ نہ ازان مقولہ بود در توبہ و استغفار وطلب آمرزش ازان بر روی خود کشائی و دائم از حق تعالی ترسان باشی وحقوق خداوند وحق رسول را نگاہ داری وحق مادر و پدر بجا آری وحق جمیع مشائخ را نگاہ داری تا باین خصلتہا برضای حق تعالی مشرف شوی وفرمان خدا را نگاہ دار تا حق حافظ تو شود وبر تو باد کہ خواندن قرآن را ترک نکنی خواہ بظاہر خوان خواہ پنہان یا در مصحف نظر کن وخواہ از یاد و قرآن را با تفکر وخوف وگریہ خوان و در جمیع امور بقرآن پناہ گیر کہ حجت خدای تعالی بر خلق قرآن ست وتقدم از طلب علم دور مباش وعلم حدیث و فقہ بیاموز و از صوفیان مقلد دور باش کہ دزدان راہ دین اند و راہزنان مسلمانان اند و بر تو باد کہ ملازمت سنت وجماعت کنی و بر مذہب سلف باشی کہ ہرچہ محدث ست مکروہ ست و با جوانان ناپرہیزگار و زنان اہل بدعت و توانگران صحبت مدار کہ دین ترا ببرند و از دنیا بدو گروہ راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی شعار و ہمیشہ با فقرا صحبت دار وحلال بخور کہ مفتاح خیرات ست و از حرام اجتناب کن کہ از حق تعالی دور نیفتی و بریں باشی تا فردا در آتش دوزخ

در نهانی و حلال خوری تا حلاوت یابی و دائم از جلالت حق ترسان
باش و نماز در شب و روز بسیار کن و جماعت را ترک مکن بی آنکه تو
امام باشی یا مؤذن اجرت و در قباله نام خود منویس و در محکمهٔ قاضیان
حاضر مشو و با سلاطین دور از طریق منشین و در وصیت های مردمان
در میا و از مردمان گریز چنانکه از شیر میگریزی و بر تو باد که گمنام باشی تا نیکو
نام گردی و بر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردد و دلهای مشائخ نگاه دار
و خانقاه بنا مکن و در خانقاه منشین و بمدح کسی مغرور مشو و بخدمت کسی غمگین مباش
باید که مدح و ذم خلق پیش تو یکسان باشد و با خلق بحسن خلق معامله کن و بر تو باد
که با ادب باشی در جمیع احوال و افعال با هر نیک و بد و بجمیع خلق مرحمت کن و
باید که نخندی و از عقوبت حق سبحانه و تعالی ایمن مباش و از رحمت او نا امید
مشو و میان خوف و رجا زندگانی کن ای فرزند شیخ مر مریدان را بمنزلهٔ پدر ست
و از پدر هم مشفق تر که او را بمقام قرب میرساند و تا توانی زن مخواه که طالب
دنیا شوی و در طلب دنیا دین از تو برود و اگر نفس تو مشتاق شهوت بود
روزه داری و دائم در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست
نباشی و بر تو باد که در فقر پاکیزه باشی و از مردم جاهل حذر کن و مشائخ را هم
بتن و هم بمال و هم بجان خدمت کنی و دل ایشان را نگاه دار و اقتدا بایشان کن و
و سیر و سلوک ایشان را انکار مکن مگر آنچه خلاف شرع بود و اگر مشائخ را انکار
کنی هرگز رستگاری نیابی و فردا را ذخیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
و در مقام توکل قدم نه و جوانمرد باش و هر چه ترا حق تعالی داده ست با خلق

خدا بدل کن وازبخل وحسد دور باش وظاهر خود را سیاراهی واعتماد بوعده
حق تعالی دار واز جمیع خلق نومید باش وبا ایشان انس مگیر واز حق گوئی مترس
وبا هیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار که از حق دور افتی وبر تو باد که ملازمت
ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید واز انچه ترا گزیر ست زبان در کشی ودائم
خلق را نصیحت کنی وبر تو باد که طعام وآب کم خوری وکم خسپی وکم گوئی وزنهار
نخسپی مگر آنکه خواب بر تو غلبه کند پس ساعتی خسپی بعد از ان برخیزی ودر سماع
بسیار منشین وسماع را انکار مکن که اصحاب سماع بسیار اند وباید که خانهٔ تو مسجد بود
واوقات تو با مجاهده وجامهٔ تو کهنه ورفیقان تو درویش ومال تو کتب فقه باشد
وآرایش تو زهد ومونس تو خدای تعالی وهیچکس را ببرادری قبول مکن ای
پسر کسی بر تو باد که در خلوت پنهان باشی وشکسته دل باشی ای فرزند نگاه
دار وصیتهای مرا همچنان که من یاد گرفتم از شیخ خود قدس الله روحه وعمل
کردم اکنون تو نیز یاد گیری وعمل کنی حق تعالی حافظ ونگاهدار تو باشد
در دنیا وآخرت اگر اینها که ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمد مرتبهٔ شیخی
او را مسلم باشد وهر که با و اقتدا کند او را بمقصود رساند این مرتبه هر کس را
مسلم نشود انتهی گوئیم این همه وصایا جواهر بی بهاست جز دو سه جمله که بنا آن
بر اختلاف احوال مشائخ وبر مقتضای هر زمان ست مثل آنکه سفر بسیار کنی وزن
مخواه ومخوان که امروز عمل برین ضرور نیست وآین وصایا را شرح ست که شیخ
خوب الله رحمه الله تعالی در آن کشف هر جمله کرده وگفته که مضمون این وصایای
مبارک بسیار نزدیک ست با مطلب وصایای شیخ الشیوخ قدس سره که باین

عبارت دیده شد انتهی بعده عبارت عربی شیخ الشیوخ را ذکر کرده جز لفظی
چند کم و بیشی دران نیست بعده گفته که خواجه غجدوانی رح خلیفه خواجه یوسف
همدانی ست که با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ الشیوخ ازانجناب
مستفید ست ولادت شیخ شهاب الدین سهروردی در سنه ۵۳۹ بوده ست و وفات
در سنه ۶۳۲ و وفات صاحب وصایای فارسیه در سنه ۶۱۵ پس اتحاد هر دو وصیت
شاید ازان راه باشد که هر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکه از اواخر هر دو
وصیت ظاهر ست و یکی بزبان عربی و دیگر بزبان فارسی بیان کرده والله
اعلم بالصواب انتهی و ازانجا که مشائخ نقشبندیه در اتباع سنت و اقتدار ظاهر
شریعت پیشقدم جمله طوائف تصوف و سلوک اند و سلسله بیعت دودمان ما
بحضرات نقشبندیه منتهی میشود لهذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنه وصیتهای
مشائخ و وصایای اکابر اهل علم از سلف و خلف که مصداق اخلصناهم
بخالصة ذکری الدار بوده اند بسیار و بیشمار ست و هر که از اهل علم ست
و معرفت بعلم حدیث دارد و فراول قرآن و سنت و باذل اوقات در دریافت
مدارک این هر دو اصل اصول اسلام بوده ست وی مستغنی ست از جمله وصایای
خلق زیرا که هیچ وصیت اگرچه از اعلم علماء و افضل فضلاء بیاید هرگز بوصایای
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم نمیرسد و همچنین هر که
خود را متحلی بآداب شریعت مطهره کرد و اخلاق ظاهر و باطن خود را بمیزان
سنت سنجید همه کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جمله مراحل سلوک و
منازل تصوف سنی را که بلسان شرع موسوم باحسان ست طی کرد و امروز که

وجود مشائخ وعلماء دیندار حکم عنقا وکیمیا گرفته وطالبان مخلص از حصول صحبت همچو صاحب وصایا مایوس گشته چاره نیست ازانکه طالب آخرت وباغی خیر وسالک سبیل نجات انهماک در تحصیل علم کتاب وسنت کند وخودش شیخ واستاذ نفس خود گشته خویش را منصبغ بصبغ آداب واحکام حدیث شریف گرداند وکثرت درود لازم گیرد وتلاوت قرآن بتدبر نماید ورهبانیت وریاضات شاقه را که عامه فقراء ومتصوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقه ومعاملات صادقه که سلف صلحاء از صحابه وتابعین وتبع ایشان بران مقتصر بوده اند اقتصار نماید وهر که چنین کند امیدست که برکات وسعادات آنزمان در نکس ظاهر شدن گیرد وآنحالت صالحه در صورت استمرار ودوام بران لازم حال این کس گردد وحاجت بارشاد شیخی درمیان نماند وکیف که علماء ومشائخ درین زمانه هم بسیار اند وزی صلحاء دارند اما اگر از حقیقة الامر حساب گرفته آید وپرده از روی کار برداشته شود وبواطن ایشان را نیکتر بشگافند دریابند که درمیانه کسی نیست

آنقدر زخمی که دل میخواست در خنجر نبود	خویش را برنوک مژگان ستم کیشان زدیم

وصیت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا هیچ نیست مگر بعض عمارات که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نهادیم واسرافی که دران میبایدخدا آگاه ست که بتقصیر قاصر بوده ورنه میدانیم که مال مبذول درعمارت برباد ست چنانکه خباب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة الا أجر فيها الا نفقته فی هذا التراب رواه الترمذی وابن ماجة

وعن انس قال قال رسول الله صلعم النفقة كلها فی سبیل الله
الا البناء فلا خیر فیه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و در
حدیث دیگر از وی رضی الله عنه ست مرفوعًا اما ان کل بناء وبال علی
صاحبه الا مالا الا مالا یعنی الا مالا بد منه رواه ابوداؤد وعن علی قال
قال رسول الله صلعم اذا لم یبارك للعبد فی ماله جعله فی الماء والطین
وعن ابن عمر ان النبی صلعم قال اتقوا الحرام فی البنیان فانه اساس
الخراب رواهما البیهقی فی شعب الایمان دیگر قدری مال ست که بدون
استشراف حاصل شد وحقیقتش آنست که وقتیکه انقطاع از ریاست دادندمی
گرفتیم بنا بر آنکه اولا زیاده بر حاجت بود دوم آنکه بعض رقوم محاصل بر زمینداران
ازان جنس ست که شرع رخصت اخذش نمیدهد وگذاشتن آن برخلاف قاعدهٔ
ریاست در حد اختیار ما نیست ناچار بمقتضای من ابتلی ببلیتین فلیختر
اهونهما نظم ونسق اوراچنانکه بود بدست کارپردازان دولت گذاشته آمد
ودخل خود بر داشتیم وباندازهٔ جمع جاگیر ستاندن زر نقد در سال تمام از خزانه
باستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلك امرا وتا می توانیم درین
آمد نی انچه از حقوق شرعیه وصلهٔ ارحام بر ذمهٔ ماست موذی میسازیم ودر
اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلعم میفرمایدان هذا المال
خضرة حلوة فمن اخذه بحقه ووضعه فی حقه فنعم المعونة
هو ومن اخذه بغیر حقه کان کالذی یاکل ولا یشبع ویکون شهیدا
علیه یوم القیامة متفق علیه من حدیث ابی سعید الخدری

والحمد لله تعالی که ما را در نفس خود حرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفاف صابر و بر غنای نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب بن عیاض ست مرفوعًا ان لکل امة فتنة و فتنة امتی المال رواه الترمذی و در حدیث ابی هریره آمده قال قال رسول الله صلعم من طلب الدنیا حلالا استعفافا عن المسئلة وسعیا علی اهله و تعطفا علی جاره لقی الله تعالی یوم القیامة ووجهه مثل القمر لیلة البدر ومن طلب الدنیا حلالا مکاثرا مفاخرا مرائیا لقی الله وهو علیه غضبان رواه البیهقی فی شعب الایمان وابو نعیم فی الحلیة وشک نیست که اگر استعفاف از مسئله وسعی بر اهل نمی بود این همه در کار نداشتیم اخلاف ما را نیز زیبا آنست که طلب مزید دنیا نکنند و کفاف را اگر بی کراهت و حرمت میسر آید غنیمت بارده انکار نند و قلت مال را سبب حسن مآل شناسند زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در هزار واندکی از بسیار باشد که بغرور مال از جا نرفته

گر بدولت رسی و مست نگردی مردی	باده نوشیدن و هشیار نشستن سهل ست

آفاتی که در دولت و حکومت ست عشر عشیر آن در فقر نیست از آنجمله یکی حب مدح و بغض ذم ست مردم در مواجهه چیزی میگویند و در غیبت چیزی دیگر غایت ابلهی باشد که مدح اینان را وزن نهاده آید یا از ذم غائبانهٔ ایشان رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرح و ترح زاید ما را گوش برین هرزه سرائی مردم نیست اما گاهی مصلحت مقتضی سکوت بر سمع خراشی میشود چه می باید

کرد باری الحمد لله که هیچگاه فربهی نفس باین ستایش حاصل نشد و شنیدن
ذم مردم نسبت خود خلشی در خاطر و فکر از اله آن از خویش دامن دل نگرفت
و بالجمله این مشتی از مال که فراهم آمده انچه ازان بعد از بذل تا مرگ ما بماند
دران حصص هر سه فرزندان بموجب فریضهٔ عادله مقرر داشته ایم با سهام هر دو
زوج باین تفصیل مسئله ۸۰

ابن	ابن	بنت	زوج	زوج
۲۸	۲۸	۱۴	۵	۵

اول
منطوق کریمهٔ للذکر مثل حظ الانثیین ست و آخر منطوق این آیهٔ عظیمه
فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر ما را و
اولاد او را با وجود اخلاف ما خود حقی درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلك
لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك وهو یرثها ان لم یكن لها ولد
و فرضا اگر یکی از هر دو زوج بخشش خود نستانند و نگیرد بلکه باولاد خود دهد شکل فریضه
این چنین باشد مسئله ۱۶

زوجه	ابن	ابن	بنت
۱	۶	۶	۳

و همچنین اگر از هر دو
ازواج یکی سهم خود بدیگری بخشند پس قسمت فریضه چنین می تواند شد مسئله ۴۰

زوجه	ابن	ابن	بنت
۵	۱۴	۱۴	۷

لکن انچه زود تر بخاطر میرسد صورت نخستین ست
والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضمار
این فریضهٔ عادله بتقصیری از خود راضی نگردند و باین رهگذر در ورطهٔ هلاک
دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در ادا کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
این همه اوج و موج طفیل همت و محبت اوست و منت های بسیار از وی
برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نتوان کرد و می باید دانست که انچه نزد
ماست همه بخشیدهٔ اوست و این همه بخشش ها بی سابقهٔ کدام استحقاق

از جانب او بوده

نیاوردم از خانه چیزی نخست	تو دادی همه چیز من چیز تست

والحمدلله تعالی که مهر مسمی ادا کردیم و نفقه در هر ماه میدهیم انچه باقی ست
همین سهم فریضه ست و معذلک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان
نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فریضه ستانند باید که انقباضی ازان بخاطر
شما راه نیابد و متوکلا علی الله شما از همه دست بشوئید که مظلوم بودن بهتر
از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال مقتضی این معامله نیست و بر شما باد که
کسب معیشت بپا مردی دست خودش بکنید و تا توانید پیشه گیرید و تا نکار خاطر
مطمئن نبوده نوکری را بر چنین گذران تقدم دهید تا در نظر خلق خوار و نزد
خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه دانشمندانه بسپرید و باید که شما را
با هیچکس کینه در خاطر نبود و از طرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مؤمن
همین ست و اطاعت امرا واجب ست در هر عسر و یسر و منشط و مکره مادام که
نماز میگزارند و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگر ست و راه و رسم
ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر یکی دیگر یکی را با آخر مناسبتی
نیست و جنس امارت مغائر جنس جمیع بنی آدم ست چنانکه سعدی گفته بسلامی
برنجند و بدشنامی خلعت دهند سخن در خاطر ایشان جز محبوبیت در رضای اینان
و تقدیم مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی بندد
و بالجمله شارع علیه السلام فریضه ها را تقسیم آیه محکمه و سنت قائمه گردانیده
چنانکه در حدیث ابن عمر و نزد ابو داؤد و ابن ماجه وارد ست و گذشت و بر تعلم

آن تحریص فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی هریره آمده تعلموا الفرائض والقرآن وعلموا
الناس رواه الترمذی ولکن درین امت تعالی آن را از عهد دراز چنان برافتاده که گویا شرع منسوخ
ست و دانندگانش قلیل و عالمانش اقل قلیل واین نیست مگر یکی از اشراط ساعت و امارات
قیامت پس بر شما باد که تعالی این فریضه در خانهٔ خود همیشه دستور دارید و هرگز تعلم
آن فرو نگزارید که موجب رخنه در دین و فساد در دنیاست و سبب اضاعت حقوق
بسیاری از عباد و حرمان اهل استحقاق از سهام فریضه ست و مواخذهٔ آن سخت
و تجاوز ازین عقبهٔ کئود جز کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت دارد نمی تواند آمد و درین
علم که عبارت از فریضهٔ عادله است رسائل و مسائل بسیار فراهم کرده اند اما آنچه در خور تمسک باشد
جز آنچه در کتب فقه سنت ست و در کتاب و حدیث آمده دیگر نیست و فرائض ثابته از
کتاب و سنت در روضهٔ ندیه و نیل الاوطار مذکور ست و در ماورای آن اجتهاد و هر ذی
اجتهاد دست که بحمل نظیر بر نظیر و بنظر در منصوصات متفق علیها زود تر پیدا می تواند
آورد قدری استفراغ جهد اندران در کار ست پس بس سوم از اسباب ظاهری
کتابخانه ایست انفس نفیس ست که بجهد جانکاهی و زر افشانی بدست آورده ایم و قدر
و قیمت آن نمیداند مگر هر که اعلم علما و اکمل اتقیا و افضل محققین و اتقن مؤسسین باشد
و اغراین کتب مؤلفات علامهٔ ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی ست
ثم الامثل فالامثل واین کتابها را از بلاد دور دست عرب و عجم بهم رسانیده ایم
و در درستی جلود و وقایهٔ آن مصارف گرانمایه را متحمل شده و بعض کتب را بقیمتی بهای
کرده ایم که همت احدی بدان نمی گراید و بعض نوشتهٔ دست پدر عالی قدر رحمه الله تعالی
بوده و بر بعض دستخط اصحاب تالیف و دیگر شیوخ مسلم الثبوت ست و اکثر مطبوع

مصر و جز آن پس منجمله این کتابخانه هر کتاب که قلمی ست و از مؤلفات ائمهٔ حدیث
ست بر شما باد که آنرا دوست تر از جان دارید و در حفظ آن از ته دل کوشید
و آنچه مطبوع ست منجمله آنها هر کتاب که عزیز الوجود بوده و الحال نسخهٔ دیگر از آن
میسر نمی آید آنرا حکم قلمی ست و آنچه از آن تعلق بعلم ادب و تاریخ و جز آن از علوم
آلیه دارد حفظ آن سرسری کافی ست و فهرست این صحائف جداگانه در سلسلهٔ المسجد
وغیره بقلم آمده و می باید دانست که از امتعهٔ دنیا و اقمشهٔ این سپنجی سرا هر چیز بتدبیری
میسر می آید مگر کتاب که در بعض احوال هیچ فکر دست بهم نمیدهد پس ناگزیر ست که قدر
آن از همه اموال بالاتر باشد چنانکه نزد جاهلان هیچ قدرش نیست و به پشیزی نمی ارزد
و بر شما باد که در حفظ مؤلفات ما کشش و کوشش بسیار بمیان آرید زیرا که خلاصهٔ عمارت
تمام عمر ما و نتیجهٔ اشتغال جملهٔ اوقات ما در علم همان ست و هر کتاب از آن کتب در باب خود
مغنی از دفاتر آرا ست و با آنکه نشر این کتب بحمده تعالی از شرق تا غرب و از جنوب
تا شمال شده و بلاد عرب و عجم را فرا گرفته و علماء عصر و ائمهٔ دهر محض بدیدن و سواد
گرفتن از آن تقریظها نوشته فرستاده اند و غائبانه ستوده لکن شما را ناگزیر ست که
در آن نظر کنید و سعت رحمت الٰهی را دریابید و بدرس و تدریس این کتب بعد از ما بپردازید
تا اثری از آثار ما باقی ماند و سبب مغفرت و خلاص ما از آفات آخرت گردد و روح ما از شما
خوشنود شود زیرا که در حدیث شریف آمده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة
الا من صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له رواه مسلم عن ابی هريرة
رضی الله تعالی عنه اما صدقهٔ جاریه پس منجمله آن چاهها و سرای و مسجدهاست که متعدد
بنا ساخته ایم و اما علم منتفع به پس منجمله آن کتابخانه مذکور ست ع شت خانشاکی بصد محنت فراهم کرده ایم

و اما ولد صالح پس از شمایان و خواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل مسمی در
آخر نماز پنجگانه فراموش نکنید و پیوسته چنانکه ما از برای والدین خود و شما دعای
مغفرت میکنیم شما از برای ما میکرده باشید و اگر زیاده نتوانید بر اللهم اغفر لی و
لوالدی ولمن توالد او ارحمهما کما ربیانی صغیرا الخ اقتصار نمودن بسندست و همیشه
از خدا ترسان و امیدوار بوده در اصلاح خود و اولاد خود بکوشید و یک لمحه از دعا و
سؤال از حضرت خداوندی جلت عظمته و عمت رحمته غفلت نورزید که ما را
آنچه میسر شده و نصیب آمده همه از آثار اجابت دعا ماست و محرومی از دعای خدا در
خلوت و جلوت یکی حرمان عظیم از جمله سعادات دارین و برکات نشأتین ست و بتاخیر
اجابت یاس بهم رسانیدن نشان کفران ست ممکن نیست که دعا پذیرا نشود الا لا بد است
در آن از حضور خاطر و اخلاص فؤاد و الحاح در مسئله و درین باب کتابهاست که در آن
جمله آداب و واجبات ادعیه ذکر کرده اند و معلوم شما باد که قسمت املاک و اموال
و کتب تا ممکن ست در حیات خود نموده بشما تفویض مینمائیم ان شاء الله تعالی تا بعد
از ما وقتی مر شمارا روی ندهد و نزاعی با خواهر و برادر در میان نیاید و همچنین تا زنده ایم
تسویه در هبات و عطایا ملحوظ نظر ماست و در هرچه قصوری براه بشریت رود و
باقی ماند ورزش بمیزان شرع بلا روی و رعایت احدی و بلا خصومت با هم شما
ست تا ذمه ما بهر وجه از انواع مظالم خویش و بیگانه بری باشد و الحمد لله تعالی
که نزد ما از امانات و ودائع و قرض و وام و دیگر حقوق انام چیزی موجود و
واجب الادا بر ذمه ما نیست که درباره آن وصیتی کنیم آنچه هست همین چیزهاست
که کشف حقیقت آن کردیم و آنچه درین حین نگارش بیاد آمد نوشتیم و از او تعالی

درازی عمر شما هر سه در مرضیات او سبحانه با برکت در ذات و مال و علم و دولت و کمال
و حسن عاقبت و خیریت مآل بدل میخواهیم و هردم دعای این چیزها بر زبان داریم و ما
را معلوم نیست که دعای از وی تعالی کرده باشیم که قبول نشده پس امید قوی است
که این ادعیه که از برای شما میکنیم هم باجابت رسد ان شاء الله تعالی ع
این دعا از من و از جمله جهان آمین باد ❊ ——

وصیت دیگر که تعلق بولادت و مرگ ما دارد آنست که دیروز که از صد سیزدهم
هجرت چهل و هشت سال گذشته بود روح علویم با کالبد خاکی پیوند گرفت و در پنج
سالگی سایهٔ پدر از سر برخاست در کنار مهر مادر مهربان پرورش یافتیم و قریب زمانهٔ شعور
در طلب علم برآمده جادهٔ سیاحت چند بلده سپردیم و بعمر بیست سالگی در تلاش معاش برآمدیم
و از سی روپیه ماهوار بمشاهرهٔ هشت هزار و سه صد و سی و سه روپیه ماهوار بلکه قدری
زائد ترقی گرفتیم و آنچه هرگز استحقاق آن نظر بحالات دنیا و ابناء دنیا نداشتیم محض
بفضل خدای تعالی بدست آوردیم این است حال بدایت و نهایت ما و در اثنای این
هر دو حالت آنچه از آفات فاقه کشی و خوف هلاک در زمانهٔ غدر هند و تهیدستی و عجز از
هر کار و عدم قدرت بر روزگار و عدم نصرت از ابناء جنس دیدیم و بر داشتیم داستانی
بس دور و دراز است و هرگز منت کش احدی از همچشمان نشدیم و با هر کس از مردم
زمانه خواه دوست باشند یا دشمن مهما امکن سلوک مسلک خلق و احسان نمودیم مع هذا
از همگنان الا ما شاء الله تعالی اخلاص در مودت و طمانینت در مصاحبت نمی یابیم هر که
هست در بند کشائش و خود غرضی خویش هست و در ظاهر شاکر و در باطن شاکی و در
برآمد کار خود خلاف نفس الامر درون شاد و در بیرون باکی در این زمانه که از صد

سیزدہم سنہ سال باقی ست و حیات فانی مرا مرحلۂ چہل و ہشت سال گذشتہ معلوم نیست
کہ از انفاس مستعار چند نفس در گذر ست و تا فردای رحیل چند منزل در پیش و آنچہ از
عمر میگذرد خواب در پی بیداری ست و خجالت گناہان و ندامت بزہ کاری علاوہ
در پی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم کہ دنیا را از برای ما حجاب آخرت نگرداند
بلکہ مزرعۂ مغفرت سازد و قید این جای را سبب آزادی آنجا کند و دمیکہ وعدۂ موعود
بر سر وقت گذر نماید زبان و دل را بکلمۂ طیبۂ شہادت گویان و تحفۂ آخر یوم از ایام
دنیا فرماید و برفیق اعلی رساند۔ در حدیث عبادہ بن صامت ست رضی اللہ تعالی عنہ
قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول من شہد ان لا الہ الا اللہ وان محمد
رسول اللہ حرم اللہ علیہ النار رواہ مسلم وعن عثمان رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول
اللہ علیہ وآلہ وسلم من مات وہو یعلم انہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ رواہ مسلم ایضا
وعن جابر رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثنتان
موجبتان قال رجل یا رسول اللہ ما الموجبتان قال من مات یشرک باللہ شیئا دخل
النار ومن مات لا یشرک باللہ شیئا دخل الجنۃ اخرجہ مسلم والحمد للہ کہ در علم
خود در تمام عمر خویش شرکی و بدعتی نکردہ ایم و از دیگری بر آن راضی نشدہ و اگر
در علم الہی قصوری در علم و فتوری در عمل رفتہ باشد بہزار دل و زبان از ان توبہ میکنیم
و او تعالی تواب و رحیم ست این امت مرحومہ را بر خطا و نسیان و اکراہ مواخذہ نمیفرماید
و محبتی کہ در جان از اسلام و ایمان و احسان و حلاوتی کہ از ان در مذاق باطن می یابیم
خدا آگاہ ست کہ چون و چندان ست گو ظاہر حال بمجبوری و معذوری بنا بر موانع خارجیہ
مساعدت و تصدیق آن نکند و در چشم ظاہر بینان جلوہ دروغ و لاف زنی دہد

از درونِ من نجست اسرارِ من	ہرکسی از ظنِ خود شد یارِ من

ولنعم ما قیل ؎

اینکه می گویم بقدرِ فہمِ تست	مردم اندر حسرتِ فہمِ درست

واز جملہ نعم الٰہی برین ہیچمیرز کس ہر بیکی آنست کہ انچہ در شرع حرام یا کبیرہ یا مکروہ یا ناجائز ست در ارتکاب آن میلی در خود وجبلۃ نمی یابد و ہر چہ حلال وطیب ومستحب ومندوب ست ہمہ بالطبع فطرۃً مرغوبِ دلِ ماست اگر چہ ابتلاءً وامتحاناً با اول نزدیک واز ثانی دور باشیم انس رضی اللہ عنہ گوید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ثلث من کن فیہ وجد بھن حلاوۃ الایمان من کان اللہ ورسولہ احب الیہ مما سواھما ومن احب عبدا لا یحبہ الا للہ ومن یکرہ ان یعود فی الکفر بعد ان انقذہ اللہ منہ کما یکرہ ان یلقی فی النار متفق علیہ بالجملہ مسلمان را ضرور ست کہ این ہر سہ صفت در خود ہم رساند تا لذتی از ایمان ربودہ باشد اثر صفتِ اول آنست کہ در برابر حکم خدا ورسول حکم احدی را ترجیح وتقدیم ننہد اگر چہ اکبر کبرا وا علم علما وامام ائمہ وشیخ مشائخ وابو الآبا ربود واین حاصل نمی شود مگر باتباع کتاب و سنت وترک تقلید احادامت واثر صفتِ دوم آنست کہ آدمی روزِ قیامت ہمراہ دوستِ خود باشد ودر سایۂ عرش بود حدیث المرء مع من احب وانچہ درین معنی ست دلالت دارد بر آن ومحبتی کہ مسلم مؤمن را با اصحاب وعترت ودیگر ائمہ وصلحا واولیا وعلما می باشد بلا غرض دنیوی از ہمین جنس ست پس کسیکہ بدل آشفتۂ محبت خدا ست وبجان شیفتۂ مودت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وی چہ می توان گفت والذین آمنوا اشد حبا للہ واتبعونی یحببکم اللہ واثر صفت سوم آنست کہ اگر

تمام دنیا در دامن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان شود و بلیتی دیگر گرایدہرگز
ادنی میل از وی بسوی آن بوجود نرسد بلکه اگر بکره شود تا ہم دل بمرگ نهد واز توحید
برنگردد اینجا امتحان قوت وضعف ایمان به وجه خوب دست بہم میدہد در حدیث عباس
بن عبد المطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ذاق طعم الایمان
من رضی بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا رواہ مسلم و ابوذر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
گفته اتیت النبی صلی الله علیه واله وسلم وعلیه ثوب ابیض وهو نائم ثم اتیته و
قد استیقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة
قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق قلت وان زنی وان سرق
قال وان زنی وان سرق قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق
علی رغم انف ابی ذر وکان ابوذر اذا حدث بهذا قال وان رغم انف ابی ذر متفق
علیه و در حدیث عباده بن صامت آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی
عبد الله الی قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة علی ما کان من العمل
متفق علیه ای حسنا کان او سیئا قلیلا کان او کثیرا و معاذ بن جبل رضی اللہ تعالیٰ
عنہ گفته قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله
الا الله رواہ احمد و بخاری در ترجمه باب زیاده کرده قال وهب بن منبه لیس مفتاح
الا وله اسنان فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک والا لم یفتح لک و نیز در حدیث
معاذ ست که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را میفرمود من لقی الله
لا یشرک به شیئا و یصلی الخمس و یصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشرهم یا

رسول الله قال دعهم يعملوا رواه احمد و بالجمله اصل نجات در قول باین مقاله طیبه ست و عمل صالح معداوست وکمال اسلام بعمل باشد و مرگ برآن سبب مغفرت ذنوب و موجب دخول درجنت ست اماتنا الله تعالی واخلافنا علی ذلك وچون امرناگزیر پیش آید باید که مراتب تجهیز و تکفین و غسل و دفن را بروجه سنت صحیحه مستفیضه اداکنند و نماز جنازه بجماعت کثیر وامام صالح بجاآرند و بعداز تکبیرهٔ اولی سورهٔ فاتحه بخوانند و بعدازمردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند و کردن ندهند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته بلکه حرام ساخته ست و از گریه و زاری خود را باز دارند و زنان خانه را ازان منع بلیغ نمایند این بنده درحالت حیات خود باین چیزها رضا نداده و باختیار خود احدی را کردن نداد و خود بحمده تعالی درخاندان ما رسمی از رسوم جاهلیت که شرع بمنع ازان وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهلم و نحو آن همه بدعت و ظلمت و ضلالت و معصیت بحت ست رائحهٔ ازان از کتاب و سنت استشمام نمی توان کرد و گاهی درخاندان ما نبوده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه از مال حلال باخفا مضائقه ندارد و در بعض اخبار آمده میت در قبر همچو غریق متغوص ست انتظار میکشد دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بوی ملحق گردد در کتاب ثمار التنکیت شرح ابیات التثبیت مسئله چیزها ئیکه از زنده بمرده میرسد و از سنت صحیحه و ادلهٔ شرعیه نقلیه ثابت ست نوشته ایم و هم وصیتی مختصر درآنجا تحریر ساخته آنرا درنظر آورده آنچه ممکن باشد بجاآرند و آنچه نتوانند ترک دهند و بناء گنبد بر گور و گچ کردن آن و انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده به

یک شبر موجب لعنت خدا و رسول ست هرگز چیزی ازین ها نباید کرد این سوم
را جملهٔ صوفیه و سفهاء اهل دول برآورده اند در شرع شریف اثری و عینی
ازان نیست و بعد ازآنکه شما را اطلاع بر مؤلفات ما در حیات ما حاصل گردد خود
حاجت وصیت باین چیزها نیست زیراکه در جمله ابواب عبادت و معاملت که متعلق
بحیات و ممات ست احکام سنت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحریر
نموده ایم و آنچه هر فرد بشر را از زمرهٔ اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
بوده ست بکشف و تبیین آن بر طریق لائق و بسط فائق پرداخته ایم ولکن درینجا
مقصود تنبیه ست بر بعض آن امور با حواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
از ما با برادر و خواهر چنان باشد که روح ما را المی نرسد و در حال یسر و عسر و نشاط
و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگرست و در حفظ
آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد همدگر باشید

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

و چون این معامله با عامهٔ مؤمنین مامور بهاست با عزه که از یک مادر و پدر
باشند چه رسد و مراد ما در مردن آنست که مرگ و یکی از دو حرم محترم پیش آید
و اجل محتوم و قضاء مبرم همانجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سرزمین
باشد در جای تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید کرد
که تنها بودن سالم ترست از برای ذنوب یا در همسائگی کسی باید گذاشت که
صلاح حال و مآل او متفق علیه جمعی از مسلمانان بی غل و غش باشد زیراکه جوار

صلها در حیات و ممات هر دو خوب ست و گور خام بی رونق که کسی آن را نشناسد
و از قبور عامهٔ مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد و گاه گاه بر قبر از برای
زیارت آمدن و بفاتحه و دعا یاد نمودن موقوف بر توفیق و همت و تعهد شماست
و یکی از انواع صلهٔ رحم ست که بعد از فوت و موت موجب انس و رفع وحشت باشد
از خاطر ما که با شما الفتی بسیار دارد آینده آنچه مقدر ست پیش آید چون مرگ را
وقتی معین نیست و فرقی در جوان و پیر نمی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
پس یاد داشتن آن هادم لذات باشد و معلوم نیست که پیغام اجل در کدام وقت از
عمر بشب یا روز میرسد و بکدام نهج رُدان از تن روان می شود و هر دمی که از ما
میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را باوقات مرگ نزدیکتر می سازد و پس ناگزیر آمد
که این وصایا نوشته پیش یاد شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
تا هر که بر امضار آن قدرت یا بد بذاته یا بغیره کوتاهی را در آن روا ندارد و بباید
شما و یا کسانیکه ایشان را درین کار دخل باشد بدهد و ذمهٔ ما را و شما را و ذمهٔ
خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه ست بنده را با بخت و اتفاق و قدر
و قضا ستیزه نیست و تکلیف شرع از بیچارهٔ مرده و مسکین میت مرتفع و وبال
تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصبیت خود را
جلوهٔ اظهار بخشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه و بالله التوفیق

تتمه

این ست بیان نصائح و وصایا و خلاصهٔ قول این مزایا آنست که وصیت گاه

واجب ست وگاه مندوب وگاه مکروه وگاه حرام وثلث مال جائز وکم از
ثلث اولی تر ونخستین وصیت ما بحق ولا دما زیستن بر اسلام ومردن براوست
ونگرویدن دین دیگر بر ملت محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة وچنگل زدن بکتاب عزیز
وسنت مطهره و در اعتقاد وعمل وایثار حق بر خلق وبیعت نکردن با مشائخ این زمان
وامر کردن بمعروف ونهی نمودن از منکر بمقدار امکان که منجر بفساد وزیان
مال وجان نشود وبعنف در ترک فرائض وارتکاب کبائر واکتفا نمودن در مسائل
مختلف فیها قدیماً وحدیثاً بر رسانیدن آیت وحدیث وارد در آن باب واعتقاد
نیک داشتن در حق صحابه وعترت والتزام نمودن مذهب اهل سنت وجماعت و
اصحاب اثر وحقارت دنیا وقرب موت در نظر آوردن ومرگ را بسیار یاد
کردن واعتماد نمودن بر مال وجاه ودل در آن نبستن وبر مقدار کفاف قناعت
فرمودن وکسب معیشت ونفقه از برای خود واهل وعیال خویش کردن ووام
نگرفتن واز کسی چیزی نخواستن ودر انفاق وعسر ویسر جادهٔ اقتصاد پیمودن
وبر اقبال دنیا خوشدل نشدن وبر ادبارش رنج نبردن ودر همه حال راضی
بودن بخدا ودر طلب علم از ته دل کوشیدن وبموجب آن تا امکان ودسترس
کاربند شدن وتحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب ورسالهٔ دانشمندی
وابجد العلوم مرقوم ست نمودن ودر حیص بیص فقرا که فنا وبقا وانسلاخ را اهل
مطلوب نشان میدهند نیفتادن وظاهر وباطن وصورت ومعنی واندرون
وبیرون ونهان وآشکار خود را بزیور واضح سنت مطهره وکتاب عزیز و
ظاهر نظم این هر دو اصل اصیل آراستن وپیراستن واز مسئله وحدت وجود و

وشهود و دقائق این راه و نحو آن جدا ماندن و سکوت نمودن و عربیت نسب و
عربیت لسان و اتصال تخمه را بسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم فخر خود داشتن
و در حفظ آن کوشیدن و تا امکان آنرا از دست ندادن و صحت نسب را در پدران
مقصور شناختن و در کفارت اسلام و حسن عادات و سیر را مقدم نمودن و در مهر و
صداق و کابین پسران و دختران و زنان خاندان خود مهما امکن قلت و کمی کردن
و در سرور و شیون و ماتم و شادی اسراف مال و متاع ننمودن و نکاح ثانی بیوگان
را رواج دادن و با هیچ یکی از اهل علم و عمل و ابنای دنیا در امری از امور دین
و دنیا بحث علم و عمل ننمودن و طرف نشدن و دشمنی نکردن و از تجسس احوال
فرزندان عصر چشم پوشیدن و با کسی کاری نداشتن و از مواقع جنگ و جدال و ترس
گریختن و از شرکت در فتن و آفات حکام و جمله انام از خاص و عام خود را جدا
داشتن و آنچه ناگهان بدون دخل و احتمال خود برسد و ابتلا بدان خدا نخواسته دست
دهد بر آن صابر و شکیبا ماندن و از او سبحانه و تعالی در خلا و ملا در هر لحظه و لمحه دعای
حفظ و صون از شرور و آفات زمان و اعدا نمودن و سلام جناب نبوت صلی الله علیه
وآله وسلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر دریافت زمان آنجناب
رسانیدن و مصلحت دین را در هر مقام و در هر حال بر مصلحت دنیاوی تقدیم
بخشیدن و با وابستگان خود از خشم و خدم و فرزند و زن و کنیز و غلام و احباب
و اصحاب شیوهٔ حسن معاشرت گزیدن و با دوستان بتلطف و با دشمنان بمدارا
پیش آمدن و علم آداب و اخلاق را از دواوین سنت اسلام حاصل نمودن و بعد
از مرگ ما تقسیم حصص در جائداد موجوده از کتب و مکان و جز آن بموجب فرائض

الصد ساختن و در آن اهمال نوعی وضرر و اضرار و اتلاف حقوق یکدیگر روا نداشتن
و با برادر و خواهر خود در امور دارین مطابق شرع شریف معاون و موافق بودن
و نزاعی بر سر دنیا و متاع آن با هم برنا نگیختن و تا توانستن جان پاک را بکلمهٔ طیبه
ختم نمودن و لا اله الا الله گویان از دنیا بسوی آخرت سفر کردن و لا تموتن
الا و انتم مسلمون را هر دم نصب العین داشتن و بعد از امر ناگزیر ما را بدعا و صدقه
یاد آوردن و در کفن و دفن ما بموجب سنت مطهره در هر نقیر و قطمیر کار بستن و
گنبد و مقصوره بران بنیاد نساختن و سازنده را بر منع ما ازین امور آگاهانیدن و از
رسوم جاهلیت که واویلا و فریاد بر آوردن و مانند آن باشد هیچ رسمی بجا نیاوردن
و مقدار یک ذره خلاف کتاب و سنت در ممات و حیات ما و خود ها روا نداشتن
و تفصیل این مجملات پیش از حادثهٔ مرگ و ذائقهٔ موت ما ازین وصایا جستن و آن را
در خاطر داشتن تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بمیان نیاید و مهما امکن
و حتی الوسع در امتثال مطالب این رساله بجان و دل کوشیدن تا ذمهٔ ما و شما هر دو
در هر دو سرای پاک گردد و بازپرسی و خلاف و صیتی ازین وصایا دامنگیر حال و مآل نشود

و بالله التوفیق و هو المستعان و علیه التکلان

خاتمة الرساله و عاقبة المقاله

ترجمهٔ خودم که محتوی بر حال ولادت و یتم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
ممالک هند و عرب و جز آن از دیگر ماجریات ست اولاً در حطه و ثانیاً در اتحاف النبلا
و ثالثاً در شمع انجمن و رابعاً در ابجد العلوم و خامساً در حظیرة القدس و سادساً

در ریاض المرتاض و سابعًا در مغتنم بارد و ثامنًا در تاج مکلل و تاسعًا در تقصار و عاشرًا و غیر آن باجمال و تفصیل نوشته ایم و تلک عشرة کاملة و یزید الله فی الخلق ما یشاء و ذکر نموده ایم که سال ولادت ما دوازده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی ست و در حین کتابت این عبارت سال پنجاهم شروع شده

ای که پنجاه رفت و در خوابی		مگر این پنج روزه در یابی

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان ست و هر چه باشد امید از لطف عام خالق انام آنست که چنانکه از جمله حوادث و آفات زمانه تا امروز نگاهداشته ست و این هیچکاره را در سایهٔ عاطفت و ربوبیت خویش پرورده همچنان در سائر عمر در صون و عون خود نگاه دارد و از مکاره اعدا و حساد دنیا و دین عفو و عافیت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزندانید در اتحاف و جز آن هیچو فرع نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه بست و یکم رجب سنه دوازده صد و هفتاد و هشت هجری ست وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلدهٔ بهوپال و این روزی ست که در آن یونس بن متی علیه السلام متولد شده و فتح غزوهٔ احزاب بر دست صحابهٔ رسول صلی الله علیه و آله وسلم گردیده و این ماه ماهی ست که معراج نبوی صلعم در آن بوده و شد الحمد برادر شما نیم شب روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر سنه دوازده صد و هشتاد و سه در بلدهٔ محمیهٔ بهوپال علیه لباس هستی پوشید و این تاریخ نیز موافق ست با تواریخ موالید بسیاری از کبار مشائخ و امرا چنانکه از نظر در کتب سیر واضح می شود و ولادت خواهر شما بست و هفتم ربیع الاول روز دوشنبه نیم شب در سنه دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق فتاده

و عقد تزویج ایشان بر وفق سنت مطهره روز دوشنبه چهارم ربیع الثانی در سنه ۱۲۹۵ هجری مسجد
حاجی صاحبه زیر سوتی محل بحضور اعیان و اکابر ریاست از اخوان و ارکان دولت
[illegible] شما جناب مدار المهام صاحب بهادر نائب ریاست محمد جمال الدین خان
دهلوی صدیقی عافاهم الله تعالی بشهادت برادران اخیافی شما محمد اسحق و محمد سعید
بعد از نماز دیگر بین العصر والمغرب بوقوع آمده و مولوی عبدالقیوم فرزند مولوی
عبدالحی مرحوم خطبه خواندند و دستها بدعا بلند شد و رسمی از رسوم بدعت بمیان
نیامد و لله الحمد و این تاریخها در کتاب اتحاف و رساله فرح نامی و جز آن بکرات و مرات
نوشته شده و در ینولا که دهم جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ هجری ست عقد و مسرت آمود شما
هر دو برادر در قصبه هسوه ضلع فتحپور که میان آله آباد و کانپور واقع ست بخانه سید
حیدر علی صاحب که از نجبای سادات قریه بیتی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان و اعیان
ریاست بحضور اهل علم و قرابت از اهل صهر میان عصر و مغرب بخطبه خواندن سید پاک
و عالم دراک عبدالسلام نقشبندی حماهم الله تعالی دست بهم داد و دوش از بار اداء
این مفروض سبکسار گردید و لله الحمد بارک الله لکما و علیکما و فیکما و اخرج
منکما الکثیر الطیب و از برای هر یکی از شما و خواهر شما اقطاع جداگانه از ریاست
و تیول مستقل از والیه دولت حفظها الله تعالی مقررست خواهر شما سالانه جاگیر
شش هزار روپیه می یابد و شما هر دو سالانه دوازده هزار روپیه میستانید
و یزید الله فی الخلق ما یشاء و نظر مرحمت مادر مهربان و ولینعمت شما نواب شاهجهان بیگم
حفظها الله و سلم در تزائد ترقیات شماست و این همه که از دست مکرمت و احسانش
بشما همگنان رسیده و برسد بدون استحقاق و قبل از سابقه کدام خدمت ست پس

بر شما باد که شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته و سپاس احسان این منعم مجازی دام
دولته در هیچ حال از دل فراموش نکنید که هر که شکر مردم نکرد وی شکر خدا نکرد
و ادای شکر محسن صید مزید و قید عتید ست و کفران نعمت ولی نعمت مستجلب عذاب
شدید پس مع انما آیه کریمه اعملوا آل داؤد شکرا و قلیل من عبادی الشکور را نصب العین
خود داشته قیام بوظائف خدمت محسن بجان و دل در حضور و غیبت فرض عین شناسید
و همواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید

منت شناس ازو که بخدمت بداشتت	منت منه که خدمت سلطان همی کنم

محبت طبعی و شرعی که بوجه اتحاد لحم و دم ما را با شماست مقتضی آنست که چنانکه درین
سپنجی سرا در بند حیات مستعار جدائی خود از شما و جدائی شما از خود نمی پسندیم و در
یک شهر و یک محله و یک خانه روز را بشب می آریم همچنان در دار آخرت که حسن اب[illegible]
آنجا از برای اهل تقوی مهیاست جا گزین یک منزل و نزیل یک محل باشیم آن منزل
کدام ست منطوق کریمه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس نزلا ست لکن نزول درین منزل و قفول باین محل نه باختیار ماست و نه
بدست قدرت شما اینقدر ست که هر که شرک نکرده و آلوده چرک بدعت نشده
دل بکلمه طیبه گرویده و تا دستگاه خویش در اعمال صالحه کوشیده و خلوص و صواب[illegible]
و دثار خود ساخته و زبان را باستغفار و درود و تلاوت کتاب معبود آراسته و جوارح
و اعضا را از کبائر و مهلکات و موبقات برکران داشته و جان و تن را وقف مرضیات
الهی و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تحصیل ملکات منجیات ساخته
و از رای و تقلیدات رجال و قیل و قال اجیال و اقیال که جهانی از عمر دراز در آن

گرفتارست دور داشته و با حق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمهٔ عمر و کلام او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده ست امیدست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باذن رب العزت جل مجده لب بشفاعت وی کشاید واو تعالی که ارحم الراحمین واکرم الاکرمین ست برحمت ومغفرت گراید وعفو و آمرزش فرماید وما ذلک علی الله بعزیز واولاد صالح را با آبا آنها یکجا فراهم کند در آخر کتاب مثیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام فصلی مرقوم ست که در آن ذکر مستحقین بشارت بجنت بوده وانچه ملائم این حال ومناسب این مآل ست در آنجا مبین گشته پس بر شما باد که دران نگاه غائر بکنید وحتی الوسع خود را بآن اوصاف متصف سازید تا الحاق ذریت بآبا بنابر اتحاد در وصف ایمان وتقوی و عمل صالح ونیت صالح صورت بربندد این حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امید آن داریم که با آبا کرام وسلف عظام خویشیم اگرچه در عمل قاصریم وقصور واضح داریم وعمل خود کدام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاهی مقابل این هم ندارد اما او سبحانه وتعالی در کتاب عزیز فرموده الذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیٔ واحدی وتعولی تر از خالق نیست ومن اصدق من الله قیلا وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد کرده المرء مع من احب وانت مع من احببت ووی علیه السلام صادق مصدوق ست ودرین باب حدیثهاست که دلالت میکند بر معیت ورفاقت محب با محبوب اگرچه در عمل بمرتبهٔ او نرسیده باشد ومحبت مسلم مؤمن باخدا و رسول خدا ویاران وعترت وذریت واهل بیت وازواج رسالت وحملهٔ حدیث و

نقلهٔ روایت و اتباع او از اہل علم و صلاح و احسان و جمیع سلف امت و ائمهٔ ملت
و مجتهدین دین و محدثین این چیزی ست که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
غشاوهٔ تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی ازل آزال
محروم و اعمی ساخته باشد و نعوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زاد دیگر
باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
خصال موجبهٔ ظلال عرش ذو الجلال ست و این خصال را بر وجه بسط در آخر
کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر چه را در مغفرت ذنوب متقدمه متاخره
دخل ست آنرا بدان منضم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال و تکمیل
این قال و حال چست و چالاک باشید و چندان کشش و کوشش کنید که فردا
همراه آبا کرام و اہل بیت عظام و اولیا عالی مقام و محدثین فخام در یک
منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اتباع او
بالاحسان شرمنده و خجل نگردید حیف باشد که از نسل شریف نبوی صلعم شمرده شویم
و فردی از افراد عترت طاهره و ذریت مطهرهٔ نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طریقهٔ
رسالت ماشی و سائر گردیم و غیر سنت مطهرهٔ نبوت را که عصابهٔ محدثین و جماعهٔ
اثاریین حرف حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار محنت و جفا یکجا فراهم کرده اند
و بار منت لا تعد و لا تحصی بر رقاب امم اسلام نهاده اند و راه هدایت تام و ارشاد عام
بتمام انام از خاص و عام وا نموده دیانت خود سازیم و بر گفته زید و عمرو از صراط مستقیم
مصطفوی و اتباع هدی و عظیم نبوی تعریج نمائیم خوشی و ناخوشی ابنا جنس با چیزی
نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق وقعی ندارد و آنچه هست سخط و رضای

خدا و رسول اوست صلعم اہل دنیا را گاہ اقبال دولت وجاہ وگاہ رسوم شعائر
پگاہ وبیگاہ وگاہ اندیشۂ زوال عزت وحشمت وگاہ خوف فقر وقلت وذلت وگاہ
ہوس نام آوری وشہرت وگاہ قبول در نظر عام وخاص وگاہ تقرب بدرگاہ امرا
ورؤسا ذی جاہ وگاہ مزید امتیاز واعزاز در ہمچشمان وگاہ موافقت با اہل شہر
ومحلہ وگاہ مرافقت با اہل قرابت وامثال این خصوصیات واسباب حجاب راہ شریعت
وعائق طریق معرفت وحقیقت می شود ودین پرستان خداشناس واخلاص ورزان
سنت اقتباس را در برابر ایثار حق بر خلق واختیار صواب بر خطا وتمسک بحلال وحرام
بین وترک مشتبہات این ہمہ مواد فاسدہ لہو ولعب بیش نمی نماید واین حجب وموانع
در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی ارزد ووزن پر کاہی نمی آرد قل اللہ
ثم ذرہم فی خوضہم یلعبون پس سعید از خلف ما بآنکہ تمامۂ امت کسی ست
کہ سلف امت وائمۂ ملت را قدوہ گیرد وصدر اول وطراز نخستین را اسوہ دارین خود
سازد ودنیا وما فیہا را در برابر آن جیفۂ مردار شمارد وآخرت را در قیمت مخزن زر
ومعدن جوہر گیرد واین را فانی وآنرا باقی اعتماد کردہ دمی از اکتساب مدارج علیا
ومعارج حسنی وتحصیل ملکۂ موجب فردوس ومواد عفو وعافیت نیاساید ومہما امکن از
دریافت مقامات احسان وتحصیل مراتب عرفان کہ عبارت از سلوک مسلک مشائخ کرام
ومحدثین عظام ست بتقصیری از خود رضا ندہد کہ شناخت طریقت وحقیقت مغز
شریعت ودیانت ست پس نخستین مراحل اسلام طی کند پستر مقاصد وشعب ایمان
بیکتر ورزد وسپس تکمیل مراتب احسان کند بعد ازان برین حالات استقامت نماید کہ این
استمرار فوق کرامت ست ویکی از عمدہ منازل یقین ومراحل دین متین ست وحق تعالی

را تا آنجا بپرستد کہ یقین آید و جان از تن بر کلمۂ طیبہ شہادت بدر رود و سجانی آنکہ گریان آمده بود و بربان زلیستہ خندان بسوی گلزار جنت خرامد و در جوار قدس وحظیرہ انس عند ملیك مقتدر بیارامد ھذا والعبد الآن یسأل اللہ تعالی الذی لا الہ الا ھو الحلیم الکریم رب العرش العظیم ان یحسن ختامہ و یبلغہ من خیر الدارین مرامہ و یسدّدہ فی اقوالہ وافعالہ و یبارك لہ وعلیہ فی نفسہ وجمیع فعالہ وخصالہ و ینزع حب الدنیا من قلبہ وقالبہ حتی ینظر الی الحقیقۃ فیفوز بنیل دقائق المعرفۃ وحقائق الطریقۃ اللھم اجذبہ الی جنابك العلی جذبۃ یصحو عندھا من سکر غرورہ وافتح لہ خوخۃ یتخاصر بھا عن حجابہ المظلم وشرورہ ولا تخرجہ من ھذا الدار الا بعد ان یسبح فی بحار حبك و یغسل ادران قلبہ بمیاہ قربك فانت اذا شئت وضعت فی القول والفعل سدادا واذا اردت جعلت المرید مرادا

اذا کان ھذا الدمع یجری صبابۃ	علی غیر لیلی فھو دمع مضیع

ولست اقول کما قال من قال

وکیف تری لیلی بعین تری بھا	سواھا وما طھرتھا بالمدامع
وتلتذ منھا بالحدیث وقد جری	حدیث سواھا فی خروق المسامع

بل اقول کما قال الآخر

الا ان وادی الجزع اضحی ترابہ	من المسك کافورا واعوادہ رندا
وما ذاك الا ان ھندا عشیۃ	تمشّت وجرّت فی جوانبہ بردا

واقول

انا راض بما قضی	واقف تحت حکمه
سائل ان افوز با	لخیر من حسن ختمه

وما احسن قول من قال ؎

العفو یرجی من بنی آدم	فکیف لا یرجی من الرب

واقول مجیزا لهذا البیت ؎

فانه اراف بی منهم	حسبی به حسبی به حسبی

اللهم اهدنی فی من هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت نستغفرک ونتوب الیک و صلی الله علی النبی وسلم

تمت

خاتمہ طبع مع قطعہ تاریخ از ناثر ماہر ناظم ساحر مولوی حافظ حکیم سید اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمہ اللہ تعالیٰ

کاریکہ می باید گرفت وشغلی کہ میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن ونبی را درود گفتن میتواند شد بدین شیوہ در ساختن وبدان کار پرداختن از گرامی گوہران دودۂ نبوت کہ رحمت جاوید بر آنان باد آموختہ ایم واز ہمہ ہا بزم رسالت کہ خدای برتر از ایشان راضی باد برگرفتہ خوشا مردیکہ ہم پی اینہا

برداشت و هم گام برگام آنان گذاشت خود را سپاس گزاریم که دنباله پوی
این کاروانیم و در هوای مرد راهی درین وادی بهر سو نگران بو که توفیق
یاوری کند و اقبال رهبری هم بدین جستجو که باز گفتیم راه بجایی برده ایم
و سر و برگی بکف آورده همانا دانش سواد بیاضی و بینش نصاب کتابی
پیشم نهاده اند و از حکمت آموز آیینها نشانم داده که هم بران منوال کار دین
باید ساخت و هم بدین دستور بنیانی دون بیتوان پرداخت مجموعه وصایای للشیز
ست موسوم به مقاله فصیحه فی الوصیة و النصیحة و فرهنگ کاردانی دانشوران
حقیقت آیین ست بهم آورده اندیشه دانش پیشه ارسطوی سکندر سریر فلاطون
روشن ضمیر بینش نگاه بصیرت افروز دانش پناه حقیقت آموز کتابت آرای انجم
نقاط محفل طراز ثریا بساط جاده پیمای تحقیق باده پالای تدقیق عدالت پژوه
والاشکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاؤس عنان فریدون نشان جمشید بزم
سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والاجاه امیر الملک نواب سید
محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام له المجد و التفاخر ندانم این خردمند
روشندل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایه دارست که عطایش بدین
پایه و نوالش بدان مقدارست درین ایام میمنت فرجام که دور ه و ساده آرائی
نوشابه نوشیروان عدالت النقوای سنجر امارت ست اعنی خیرت نشان خلوت
نشین دولت قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
توام جناب نواب شاهجهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور اعظم طبقه
اعلای ستاره هند و تاج هندوستان و رئیسه بهوپال دام لها العز و الاقبال

فرمان جناب مؤلف بطبع این همایون صحیفه از شگرفان کار آگاه عزّ قرینه بیها بکار رفت تا باندک فرصت بادارت خان رفیع المکان منشی احمد خان صاحب صوفی عافاه الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزهت آباد اکبرآباد در رونق انطباع برگرفت

قطعهٔ تاریخ

داد حق نواب والاجاه را — شوکت جم در مقام بایزید
از برای طالع او کردگار — مشتری با زهره توام آفرید
سر مهرش تا رساند از ورق — نقش توقیع سلیمانی دمید
بادهٔ اشراق پالود آنچنان — کافتاب از خم افلاطون چکید
بر بساط نثر تا پاشد نثار — ثابت و سیار از افلاک چید
تا بسلک نظم گوهر درکشد — از فلک عقد ثریا را خرید
زین نمائش گر حجابی بیش نیست — دیدنیهای نهان بی پرده دید
زین دف و نی کز درون آمد تهی — نغمهای پر معانی را شنید
تافت بر روی آفتاب فیض حق — سایهٔ شب زنده داران را رسید
هر دو گیتی ارمغان آورد بخت — زان همه سرمایه دینی برگزید
تا بخود رسم شبانی برگرفت — یوز نتوانست بر آهو دوید
هفتخوان پیمای مردی گذرهش — پور دستان مانده صد منزل بعید
تنگ سهراب افگنان لشکرش — در کمند آوردن گرد آفرید
یک اثر از جنبش ابروی اوست — فتح باب گنج ناپید الکلید

حرف حرف دفتر یونان نشست
جزو جزو شد ز وا ستار را درید
نقل برواران لفظش را مدام
برز با نهار رفته اقوال سدید
داد ترتیب وصیت نامهٔ
مغز از گفتار دانایان کشید
پند آموزانه آیینها نهاد
از برای فهم رسم داد و دید
هر چه با آن رفت ایما از خبر
هر چه فرمان کرد فرقان حمید
نغز گفتاری که از راهِ خرد
میتوان بر وی اساس کار چید
هر کرا توفیق آمد پیشرو
هر کرا شد رهنمون بخت سعید

سر بسر سرمایهٔ بینش فزای
مصرع تاریخش آوردم پدید
۱۲۹۸ھ

خاتمہ کتاب مقالہ فصیحہ از شاعر نازک خیال معنی ظهور نظیری نظیر افتخار الشعرا حافظ نواب سید بہ شہیر سلمہ اللہ فم این خسروشند

فروغ انجمن معدلت امیر الملک
که ... که عطائش بدین
چنان بلند برآمد بنای همت او
که پایهٔ ... وساده آرائی
چه یوسفی ست که دولت بعشق خدمت او
در معاملت شورش زلیخا زد
حضور همت او این ادا ست سائل را
که جبین ناز به پیشانی تقاضا زد
خوشا کسیکه بمیخانهٔ عنایت او
می نشاط به ...
قبول عام اسیر بیان او ست بجا ست
که بند سحر بپای غرور ...

بدست او نبود کلک عنبرین پیت — که کوس دولت و اقبال لفظ و معنی زد

بلند بر دخیان شعلهٔ بصیرت را — که آتشی به نهانخانهٔ معما زد

قدم گذاشت بمیدان شوکت انشا — علم بعرصهٔ مرد آزمای انشا زد

هزار زمزمهٔ تازه دگر بر لب — نفس به پیچ و خم نغمه و صدا یا زد

برون ز فکر دهد صورت و صیتت را — بنوک نشتر قدرت رگ هیولا زد

زهی کتاب که بعد از شنیدن صفتش — کسی که حرف زد از عالم تمنا زد

خوشم که بر سر افواج جهل و بیباکی — جنود شوکت میدان علم و تقوی زد

سیاهی رقمش آنچنان بدل جا کرد — که خیمه در طرف ساحت سویدا زد

[illegible] سیکه از عبارت اوست — هزار ناوک غم در دل ستقفا زد

باده اشراق [illegible] سو رفت و هیچ دل نگذاشت — ره ترد دغا رتگران یغما زد

بر بساط نظر [illegible] — که زنگ روی پریچهرگان بصفرا زد

تا بسلک نظم گوهر [illegible] جمال صورت او — طپانچه موج بروی غرور دریا زد

زبس نمایش گرهچابی بیش نیست — که برق عجز بصد دودمان دعوی زد

زبس دف و نی گره درون آمد [illegible] — گلی ز گلشن توفیق حق تعالی زد

تافت بروی آفتاب فیض [illegible] — که تیر بر هدف ناوک مسیحا زد

گفته از [illegible]

ترجمہ حضرت مؤلف دام مجدہ حررہ

نخستین ترجمہ کہ حضرت ایشان نگاشتہ اند خاتمہ کتاب حطہ ست میفرمایند

ما انا باد بهذا الوادی واول مدبر لذلک الرحیق فی النادی بل عملت بسنة

الائمة الهداة وسلکت مسلک العلماء الثقات ان کرمہ صورتیکہ قدوم

میمنت لزوم ایشان درین عالم مظاہر بوم پیتوان بروی [illegible] ازشنیدن وصقر

سنہ ۱۲۴۸ در بلدہ بریلی سوطن آتم مغفرت تو[illegible] کرا شدر سہنماج جہل و بیباکی

و بآغاز سال ششم خودش داعی اجل را لبیک اجابت گفت [illegible]ہا ازل نسب علوم

درسیہ در کانپور و نواح وطن و دہلی و سفر بھوپال و تحصیل علم حدیث از ابناء

قاضی محسن بن محمد سبطی انصاری یمنی و استحصال سند از شیخ محمد یعقوب

مہاجر مکی متوفی در مکہ مکرمہ روز جمعہ بست ششم ذی قعدہ سنہ ۱۲۸۲ فرمودہ

و گفتہ تاریخ وفات ایشان کریمہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا یحزنون

ست ثم قال وقد رزقت بحمدہ سبحانہ طبعا سلیما لا اعوجاج فیہ

وقلبا مستقیما لا انزعاج معہ احب العلم واهلہ وعلیہ جبلت وابغض

الجهل وذویہ ولہ خلقت ودر اتحاف النبلاء بشرح کتب تحصیلیہ نام بنام

ونشان بحث ومقام پرداختہ واتصال اسانید بمشائخ کرام بیان نمودہ ونوشتہ

کہ بعد از تحصیل علوم و حصول مرتبہ اجازت و روایت توفیق الٰہی دستگیری

کرد و در خدمت علم شریف حدیث در مقام استقامت نشاند وجز علم

سنت از ہمہ صنائع وعلوم بیگانگی دست ہم داد وطریقہ او در تالیف وتصنیف

نقل ترجمۂ عبارات قوم ورجوع بکلام ائمۂ دین واکابر محدثین ست وتنزیہ
این مقام از فضول کلام در بارۂ مؤلفات زمان بدایت طلب علم نوشتہ کہ دل
بہ ہیچ یکی ازان راضی نیست زیراکہ ضعیفۃ القوی ظامیۃ الروی واہیۃ العدہ
کثیرۃ العدد ست الی قولہ الحق چندانکہ ملکات می افزاید ساختہ وپرداختہ
پیشین تقویم پارینہ بنظر می آید پستر بعض اشعار فارسی وابیات عربی نتیجہ
فکر خود ایراد فرمودہ وقصۂ سفر حج در ۱۲۸۵ھ بعبارت شیرین واشارت
نمکین تحریر کردہ واین حکایت راہم بعبارت عربی در آخر رسالہ رحلۃ الصدیق
تحریر نمودہ وتلمذ خود با احامد ومحامد بیان فرمودہ یعنی نخستین شیخ ملت جناب
رسول خداست صلعم کہ اسم سامی ونام نامیش محمد ست پس محمد نام شافعی و
احمد نام ابن حنبل بعدہٗ احمد نام ابن تیمیہ ومحمد نام ابن القیم عقب آن محمد نام
صاحب سبل السلام وہم نام شیخ السنت شوکانی ست باز احمد نام شاہ ولی اللہ
محدث دہلوی ست وقس علی ذلک الا ما شاء اللہ ودرین کتاب بذکر تالیف
تفسیر خود فتح البیان پرداختہ وگفتہ

من نیز حاضر میشوم تفسیر قرآن در بغل	روز قیامت ہرکسی در دست گیرد نامہٗ

پستر بست وپنجم شعبان ۱۲۷۷ھ را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست
و ۱۲۸۸ھ را تاریخ عقد ثانی خود را با رئیسہ معظمہ بھوپال نشان دادہ واز ۱۲۸۸ھ
مخاطب بمعتمد المہام ونیابت دوم ریاست شدہ واز غرۂ صفر ۱۲۸۹ھ بخطاب
نوابی با جملہ لوازم آن از قطاع وشلک سلامی واستقبال ونذرا خوان وارکان
ریاست وجزآن امتیاز اندوختہ ودر آخر ترجمہ مذکور نوشتہ کہ این ہمہ عروج

منزلت در نظر من هیچ و پوچ می آید و بر دعای حسن خاتمه ختم سخن فرموده و در
کتاب شمع انجمن بذکر اسفار خمسه خود ببلاد عرب و عجم پرداخته و در کتاب ابجد العلوم گفته قد
خصه الله بکرمه الوافر لهذا العهد الآخر بتدوین احکام الاسلام علی الوجه المأثور عن سبیل الانام
والسلف الکرام علی نوع لم یسبق الیه احد من علماء الدیار الهندیة والله یختص برحمته من یشاء
و در جزء سوم از کتاب مذکور ترجمه جمعی از اکابر علوم متداوله نگاشته و ترجمه پدر و برادر و شوهر
پسر خود تحریر فرموده و زیر ترجمه خویش نوشته ثم القی عصی التسیار والترحال بمحروسة بهوپال من
بلاد مالوة الدکن فنزل بها نزول المطر علی الامن واقام بها وتوطن واتخذ الدار واسکن وتمول وتولد
واستوزر وناب والّف وصنف وعاد الی العمران بعد خراب کان فضل الله علیه عظیما الی قوله مع ما هو
مبتلی به من سیاسة الریاسة وفقد الاحبة والانصار وکثرة الاعداء الجاهلین والمرجو من الله ان
یجعله ممن قال فیهم وآتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین بعده اسمای مؤلفات خود
مرتبا ذکر نموده و همچنین پسر و اسامی آنها در آخر کتاب حضرات التجلی پرداخته و شمار آن بشصت و یک
کتاب ما بین مختصر و مطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبد الحمید خان و سید خیر الدین
صدر اعظم اسلامبول بنام خود نقل فرموده و آمدن نشان مجیدی ارتجی را نشان داده و تهانی
اهل علم و مورخین و شعرا را بر حصول این مراتب علیه ذکر نموده و عقب آن کتاب را بر ترجمه مستطاب
نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیه عالیه ریاست محمیه ختم فرموده و گفته ان زمانها هذا زمان السعادة
واوان ترقی العلوم وموسم المسرة لکل خادم ومخدوم وکیف وهی تاج الهند ورأس الرؤس فقد قیل
فی المثل السائر لا عطر بعد عروس و در کتاب حظیرة القدس جغرافیه بهوپال و قنوج نوشته و
داد تحقیق داده هم در ریاض المرتاض بذکر این هر دو بلده پرداخته و در تقصار ترجمه خود
نگاشته و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمه شریف او جمعی هم از اهل فضل و علم در کتب

متعدده واوائل وخواتیم دواوین مدونه نوشته اند از انجمله ترجمه ملحقه باول تفسیر فتح البیان
ست از سید ابو الحسن ذو الفقار احمد نقوی و از انجمله ترجمه شیخ عبد الرشید شوبیانی ست ضمنا در
رساله منزل من اتقی بکشف احوال المنتقی و مستقلا در کتاب قطر الصیب فی ترجمة الامام ابی الطیب
در رساله مذکوره گفته هو الامام الهمام الذی تخاط به الخروق ویفر الشیطان من ظله کما
کان یفر من ظل الفاروق جهد فی بث السنة والکتاب ما یتجاوز الممکن ویفوق واحق الحق
وابطل الباطل والباطل له زهوق وهی لیلة التقلید واللیل لا یبقی بعد الشروق و عین الراجح
من المرجوح واماط الآراء والشقوق الخ و این رساله در سنه ۱۲۹۷ھ بدهلی مطبوع شد و قطر الصیب
در اسلامبول مطلوب گردیده بعده سید ابو الخیر میر نور الحسن خان طیب در روض بسام ترجمه
شریفش پرداخته وگفته واما حضرة الاب الرحیم فترجمته مدونة فی مؤلفاته ومؤلفات
غیره حافلة کاملة جامعة الی قوله سار ذکره فی الدنیا سیر المثل وطلعت اخباره طلوع
الشهب فی الفلک الاول نشرت تالیفه الممتعة فی شاسع البلاد وولعت به طبائع الحاضر
والباد وروی له مقامات صالح الخ ونیز ترجمه شریفه وی در اوائل و اواخر کتب مطبوعه مصر
قاهره مطبوع ولناست مثل نیل الاوطار وجلاء العینین وغیرهما شیخ علامه محمد قاسم مصری
در خاتمه روضه ندیه شرح درر بهیه مؤلفه حضرت وی در مدیح کتاب مذکور نوشته شرح
سلک فیه حفظه الله تعالی مسلک الانصاف وجانب فی الترجیح سبیل الحیف والاعتساف
وذکر مذاهب الاسلاف وما وقع بینهم من الوفاق والخلاف مع ترجیح ما عضده البرهان
من غیر نظر فی ذلک الی خصوصیة انسان رائیا ان الحق احق بان یعض بالنواجذ علیه
وان ما سواه یطرح فی زوایا الاهمال ولا یعول علیه الخ گویم حالت جمله مقالات ومؤلفات
دام مجده همین ست که این علامه بدان افصاح فرموده و هر که بالغ مبلغ علم نافع و عارج معرج

تحقیق صادق ست دل و زبانش بدان گواهی میدهد و اما اعدا جمله پس از
ایشان هیچ مپرس چه این همان قوم ست که امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه رحمهما
الله تعالی دربارهٔ ایشان ارشاد فرموده لو ملکتهم لاعتقتهم و آن کیست که او غا
بروی حسد نبرده اند و از دست لئام هدف ملام غیر ملائم نگشته این نیز یکی از
سنن انبیاء علیهم السلام ست معهذا در استقرار این حقیقت گزار جز چهار نفر دیگری
معلوم نیست که خار بغض این امام در دلش خلیده باشد و با وجود عدم سابقه
معرفت با احدی ازین قوائم اربع زبان بسقط گفتن کشاده یکی در مدراس و
دیگر در اوده و سوم در سلهٹ و چهارم در پانی پت وهم کانوا فی سکرتهم یعمهون
وعن العلم بالجهل والحسد مشغولون نازم بر علویت و سمو همت و نهایت
متانت و غایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالاتی به نهیق این طائفه نکرد و حسابی
از نعیق این جرگه نبرد هر که در بحر سر باز کند بر روی او آید و هر که بر مهر خاک اندازد
بر سرش افتد معهذا عصابه از اهل سنت و جماعه از علماء ملت بکشف حجاب این طائفه پرداخته اند
و دروغگویان را تا خانهٔ ایشان رسانیده و ابراز غی ایشان کرده و بطر در رد معقول نا مقبول پرداخته
شده ولله الحمد و گرفتیم که مزاحمت در تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تاثیر چه
قسم می توانند کرد آنجا حسد جز سوختن حسنات سود دیگر نمیدهد اینجا ابراز ورد غیر موتوا
بغیظکم نتیجه آخر نیارد آنچه گفتیم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقائق حالات صاحب
ترجمه نیست خدا را منت که آنچه از حالت ایشان میدانیم آنست که امروز حل و عقد ریاستی بزرگ
بدست اوست و زبانش پشت گرمی نفاذ حکام وقت تعظیم واجب میفرمایند و حرف و سخن او را
پذیرا میشمایند انتقام گرفتن از اعدا درین حالت نزدش آسان چیزیست لکن تا قدم درین عالم نهاده

احدی را بسقط گفتن و سخط نمودن و رد فرمودن آزار نداده و بر حسد و بغض هیچ یکی آشفته
خاطری ظاهر نفرموده و با احدی جز احسان و عطا و صدق و صفا سلوک ننموده و دست
بازالهٔ عرض یکی از اهل علم و ابنا رجل و اخوان دنیا نگشوده بلکه با هر دشمن جادهٔ دوستی سپرده
و با هر جاهل حلم بکار برده و اعرض عن الجاهلین و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
را کار بند شده و ما انا من المتکلفین را هر دم پیش نظر گرفته و از احدی منت نستانده و با
احدی خصمت درخیر ننموده اگر نیک بنگری معلوم شود که بلوغ این رتبه نحو صله هست قسمت
ست و ترقی برین پایه بمقدار هر حرمان نصیب و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها
الا ذو حظ عظیم او سبحانه همین نیت خیر طویت او را دریافته ست که چنین قبول عظیم در دلهای
دوستان خویش ارزانی داشته و از مکائد و مصائد حرف گیران و دشمنان محفوظ نموده ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا زبان شرق و غرب بثنا و دعای وی معروف
ست و جنان اهل تقوی و دیانت بجانب مودت و احترامش معطوف اعانت و لطف خفی و جلی حضرت
خداوند عالم جل مجده هر لحظه در صدد کار و یار او ست و رحمت عامه الهی عم نواله هر دم حافظ ضمان
و اظهار او درین شهر دیگر یکی از مکارم مؤلفاتش دو نسخه زیر طبع ست یکی عون الباری لحل
ادلة البخاری دوم السراج الوهاج من کشف مطالب صحیح مسلم
بن الحجاج و تاج مکلل در طبقات اهل حدیث علاوه این هر دو ست و بدور اهل
خود از قالب مطبع برآمده آفتاب جهانتاب گردیده و روض الخصیب و این وصیت نامه که
می بینی از مطلع اگره ساطع شده روشنی دیگر بعالم و لها بخشیده آنچه در تکالیف انطباع و داو ان
اسلام و مصارف چاپ کتب سنت خیر انام صلعم تا این زمان بذل شده بگویند عدد و عدد ش
کما کا بود نفقه بلک مبلغ میرسد و این همه صحف و اسفار عجم را تا عرب و شرق را تا غرب فرا گرفته

واکابر واصاغر من عالم را دلربا آمده قرة الاعیان وسرت الاذهان
مؤلف سلیم فارس افندی فرزند صاحب جوائب را بایدملاحظه کرد که شاهد
عدل این دعوی ست وجاسوس علی القاموس را که درین ولا باسلامبول
جلوهٔ تازه گرفته باید نگریست که تالیف این چنین کتاب غریب از برای کیست

جوهر جام جم از طینت کان دگرست	تو توقع ز گل کوزه گران میداری

درباب وهابیت تحقیقی که در روض خصیب وتاج مکلل وموائد العوائد خصوصاً
در آخر رساله موسوم باسم تاریخی تاریخ بلدهٔ بهوپال تحریر فرموده اند شبهات اعدا
اهل حدیث را از صفحهٔ دلهای حکام گورنمنٹ عالیه [illegible] ده ومکائد اهل بدع و
اصحاب اهوا را ساخته بالجمله تا انجاست [illegible] ان را که بر او شماست وشامل
فلان می توان شمرد بهتر آنست که ختم این کلام بر دعای حسن ختام
نموده آید اللهم ایده بروح القدس واحفظه من مکائد الاعداء والجبلة
بما تحفظ به عبادك الصالحین واختم له بالحسنى وزیادة

حرره محمد اعظم حسین عفا الله عنه فی سنه ۱۲۹۹ھ

تمت

کاتب الحروف محمد یسین لکهنوی عفی عنه ابن مولوی محمد هادی علی خوشنویس
مرحوم ومغفور

جدول تصحیح اغلاط مقالہ فصیحہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴	۳	یعقوب ان	یعقوب یا بنیّ ان
۸	۶	وامر باحسآن	وامر باحسان
"	۹	صحیحہ	صیحہ
۲۱	۲	بازعاج	بازعاج
۳۵	۱۶	قبول ازدیاد	قبول وازدیاد
۳۷	۶	عمروجستجوی	عمرو وجستجوی
"	۸	خواہی	خائی
۳۹	۱	آثارتی	اثارتی
۵۴	۱۵	اخرت	آخرت
۵۵	۱	فاثروا	فآثروا
۶۰	۱۹	آلہیات	الہیات
۶۸	۲	طلیب	طیب
۷۱	۹	ستانند	نماید
۸۱	۱	اگر	اگر
۹۲	۱	الطب	الطیب
۹۶	۳	لایخافون فی الله لومة	لایخافون لومة

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۱۴	۱۰	سکینۂ	سکینہ
۱۱۷	۱۱	فقہ وسنت	فقہ سنت
۱۱۸	۱۶	تبین	تبیین
۱۲۰	۱۳	اولئك	واولئك
۱۲۱	۵	اجاد	احاد
۱۳۲	۱	فکر	ذکر
۱۳۷	۱۴	لو	تو
۱۴۰	۱۹	نفقیۃ	نفقتہ
۱۶۶	۱۷	قرآن	قران
۱۶۸	۸	سربسر سرمایۂ بخشش قرای	سربسر سرمایۂ بخشش فرامی
	و ۹	مصرع تاریخش آوردم پدید ۱۲۹۸ھ	مصرع تاریخش آوردم پدید ۱۲۹۸ھ
۱۷۰	۱	حرره	وعزّہ
〃	۳	الناوی	النادی
۱۷۲	۷	الامن	الدمن
۱۷۳	۱۷	بالنوهجد	بالنواجد

تمام شد